

حدود العالم

شرح المشرك والمؤمن

کتاب ۳۷۲ هجری قمری تالیف شده است

بکوشش

دکتر منوچهر ستوده

کتابخانه تخصصی
کتابخانه



زبان و فرهنگ ایران
۹۸

ناشر

کتابخانه طهرانی

تهران، خیابان انقلاب مقابل دانشگاه

تلفن ۶۴۶۳۳۵

۱۰۸۱
۲۱۸۱۰



کتابخانه مجلس شورای ملی
زبان و فرهنگ ایران

۹۸

حدود العالم من المشرق الى المغرب

که بسال ۳۷۲ هجری قمری تألیف شده است

دکتر منوچهر مستوده
بکوشش

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران. خیابان انقلاب مقابل دانشگاه
تلفن ۶۴۶۳۳۰

امتیاز چاپ این کتاب به موجب قرارداد کتبی مورخ ۱۳۶۱/۱۱/۱۲ وسیله مؤلف و
مصحح محترم جناب آقای دکتر منوچهر ستوده به کتابخانه طهوری واگذار شده است.

۱۴۰۳ هجری
۱۳۶۲ خورشیدی
۱۹۸۳ میلادی

۴۲۰۰ نسخه از این کتاب در شرکت چاپ افست گلشن به چاپ رسید.

حق چاپ محفوظ است

مقدمه

۱- شرح نسخه حدود العالم من المشرق الى المغرب

کتاب مجهول المؤلف حدود العالم که تا سال ۱۳۱۰ هـ . ق . از آن خبر نداشتیم کتابی است در باره جغرافیای عمومی که در سال ۳۷۲ هـ . ق تألیف شده و به امیر ابوالحارث محمد بن احمد از سلسله فریغونیان که در گوزگانان^۱ حکمرانی داشته‌اند اهداء گردیده است .

نسخه منحصر بفردی که امروز در دست است در سال ۶۵۶ هـ . ق . بدست ابوالمؤید عبدالقیوم بن الحسین بن علی الفارسی استنساخ شده است . این نسخه شامل ۳۹ برگ که ۲۸ × ۱۸ سانتیمتر است - طول و عرض قسمت نوشته شده ۲۰ × ۱۳ سانتیمتر است . کاتب نامبرده خوش خط بوده و قلمش ترکیبی از نسخ و ثلث است . کاغذ این کتاب کاغذ معروف به خانبالغ است .

رویه مرفته این نسخه سالم و بی عیب بدست آمده است ، فقط بر گهای ۲۸ و ۲۹ کمی آسیب دیده و قسمت پائین برگ ۳۹ (یعنی نیمی از سطور ۱۷-۲۳) پاره شده و از میان رفته است . بنابراین قسمتی از نسخه که در باره افریقا است و مطالب خانمه کتاب تقریباً غیر قابل استفاده است .

در صفحه اول کتاب (برگ ۱ a) نام کتاب و اشعاری متوسط بقلم نویسنده متن آمده است که هیچگونه ارتباطی بمتن ندارد . دیگر آن هم سطوری در اینجا نوشته‌اند که برای آنها نمیتوان ارزشی قائل شد . مطالب حواشی صفحات ۱۹ b و ۲۰ a و ۲۲ b و ۳۰ a نیز بی اهمیت است .

۱- قسمت شمالی افغانستان کنونی .

مجموعه‌ای که حدود العالم قسمتی از آن است اندازه صفحاتش یکسان و تمام ۱۸×۲۸ سانتیمتر است . کتب و رسائل زیر در این مجموعه هستند :

۱- رساله جغرافیائی «جهان نامه» بر گهای b ۱ تا a ۲۷ تألیف محمد بن نجیب بکران که بدست عبادالله مسعود بن محمد بن مسعود البکرمانی در بیست و هشتم رمضان ۶۶۳ نوشته شده است .

۲- رساله مختصری در موسیقی بر گهای b ۲۷ تا b ۲۸ تألیف استاد عجب الزمان بل استاد خراسان [کذا] محمد بن محمود بن محمد نیشاپوری .

۳- حدود العالم نسخه مورد بحث .

۴- دائرة المعارف مشهور بجامع العلوم بر گهای ۱-۵۰ تألیف فخرالدین الرازی متوفی ۶۰۶ که خانمه آن چنین است: وقع الفراغ من تحریر یوم الجمعة لیل سادس وعشرین من جمادی الاولی سنه ثمانی و خمسین و ستمایه علی یدی اضعف عبدالله و احقرهم ابوالموید عبدالقیوم بن الحسین (؟) بن علی . بنا بر این کاتب حدود العالم دو سال بعد از تمام کردن کتابت حدود العالم بنوشتن جامع العلوم پرداخته و در بیست و ششم جمادی الاولی سال ۶۵۸ آنرا تمام کرده است . این کاتب طالب علم هنگامی که غارتگران مغول در فکر استیصال اسماعیلیان و قتل خلیفه بغداد و تجدید اساس حکومت ایران بوده اند چندین اثر را با قلمی دقیق برای کتابخانه شخصی خود رونویس کرده است .

۲- حدود العالم چگونه پیدا شد و کی چاپ شد

جریان پیدا شدن این کتاب و مسأله چاپ آن تاریخ مفصلی دارد که بداستان بیشتر شبیه است . مستشرق روسی ا . ج . تومانسکی^۱ نخستین بار در سال ۱۳۰۸ ق . در عشق آباد با بهائیان روبرو شد ، به آنان علاقه پیدا کرد ، با میل و رغبت تمام آثار ایشان را مطالعه کرد و سرانجام وجودش برای بهائیان که در ماوراء دریا

۱- Captain (later Major General) A.G. Toumansky.

خزر متمرکز شده بودند مفید واقع شد و هنگامی که نخستین معبدشان را بنام «مشرق الانکار» در عشق آباد میساختند به ایشان کمک کرد.

شاید تومانسکی از استاد خود «بارون و. روزن»^۱ که در این هنگام اوایل دوران مطالعات خود را طی میکرد درباره «الوس اربعه الغبیک» سخنانی شنیده بود و باین فکر افتاده بود که این اثر را بوسیله دوستان ایرانی خود بیابد. پس از سال ۱۳۱۸ ه. ق. اهمیت بازار بخارا برای خرید نسخ خطی کمیاب محسوس بود و آکادمی روسیه هیأت مخصوصی را بدانجا فرستاد تا کتب خطی را خریداری کنند. حتی پیشتر از آن تاریخ هم بخارا بعنوان یکی از مراکز مسلمانان توجه همه را بخود جلب کرده بود. تومانسکی از مسافرت‌هایی که به بخارا کرده بود دست خالی برنگشته بود، زیرا در این شهر با میرزا ابوالفضل کلپایگانی که از بهائیان فاضل سمرقند بود آشنائی پیدا کرده بود. این مرد در تاریخ دوم ربیع‌الثانی ۱۳۱۰ ه. ق. در نامه‌ای به تومانسکی چنین نوشت «در طی توقف من در بخارا کوششی که برای پیدا کردن «الوس اربعه» صرف شد بی نتیجه ماند، اما مجموعه‌ای قدیمی بدست آورده‌ام که شامل چهار رساله است. نخستین آنها رساله‌ای جغرافیائی است که مقدمه نقشه‌ای بوده است. دومی که ۹۴۳ سال پیش نوشته شده و ۸۰۸ سال پیش استنساخ شده است نیز رساله‌ای جغرافیائی است و از شهرهائی نام میبرد که امروز یکسره از آنها بی اطلاع هستیم. سومی رساله مختصری در باره موسیقی است. چهارمی جامع العلوم امام فخر رازی است.» در سال ۱۳۱۱ ه. ق. که تومانسکی در بخارا به ملاقات میرزا ابوالفضل رفت، دوست ایرانی او این مجموعه را با هدیه کرد «بشرطی که بخاطر علم و دانش این کتاب را چاپ کند تا از میان نرود».

مسافرت تومانسکی به ایران و سرگرمی‌هایی که گرفتاریهای لشکری برای او بوجود آورد مانع شد که این کتاب بچاپ برسد. اما در مقاله‌ای که در سال ۱۳۱۰ ه. ق. نوشت جریان پیدا شدن حدود العالم را شرح داد و تاریخ تحریر و استنساخ

و اهداء آن رابه ابوالحارث و فهرست مطالب آن را در این مقال بیاورد و بعنوان نمونه، اصل فارسی و ترجمه روسی فصل انقلاب و فصل روس (برگهای ۳۷۵ و ۳۸۵) رابا شرح مختصری چاپ کرد. تومانسکی حق چاپ این نسخه را بکسی واگذار نکرد و خود او هم تا آخر عمر موفق نشد که آنرا چاپ کند.

باجازه صاحب نسخه در سال ۱۳۱۲ ه. ق. عکسی از نسخه، در سن پترزبورگ گرفته شد و «بارون و روزن» سراسر نسخه را با خط خود رونویس کرد. عکس و رونویس این نسخه درموزه آسیائی آکادمی روسیه باقی مانده است. تومانسکی بطالبان علم و دانشمندان روسیه اجازه میداد که از این نسخه استفاده کنند.

و ۱۰ ژو کوفسکی^۱ اطلاعاتی در باره مر و در این کتاب پیدا کرد. بازتلد در «گزارش هیأت علمی آسیای مرکزی در سال ۱۸۹۷ م» به کتاب حدود العالم زیادتکیه کرد. سپس در کتاب معروف و مشهور خود «ترکستان»^۲ و پس از آن در «تاریخ آبیاری در ترکستان»^۳ و در سایر کتب و مقالات جغرافیائی خود از این کتاب بسیار استفاده کرده است. پس از مرگ تومانسکی پاره‌ای از این کتاب را که راجع به تبت بود به چاپ رسانید و مطالب راجع به کیلان را خلاصه کرد.

طالبان علم در اروپای غربی کم و بیش در باره حدود العالم اطلاعی پیدا کرده بودند. ج. مارکوارت^۴ که غیر مستقیم از این کتاب نقل کرده است بسیار متأثر بود که این کتاب چرا به چاپ نرسیده است.

مینورسکی در ۱۳ دسامبر ۱۹۲۱ م. در روزنامه‌ای که بزبان روسی در پاریس منتشر میشد شرحی راجع به مرگ «عباس افندی» . رئیس جامعه بهائیان که در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ م. در حیفافوت شد نوشت. در این مقاله ذکرى از براون^۵ و تومانسکی

۲- سال ۱۹۰۰ م. نوشته شده است.

۱- V. A. Zhukovsky

۳- سال ۱۹۱۴ م. نوشته شده است. J. Marquart - ۴

۵- E.G. Browne

به میان آمد و مینورسکی اظهار کرد که این دو تن در معرفی تعلیمات «باب» و «بهاءالله» مؤثر بوده‌اند. این مقاله در قسطنطنیه بدست «مادام تومانسکی» افتاد که میخواست مینورسکی را از مرگ شوهر خویش که در اول دسامبر ۱۹۲۰ م. اتفاق افتاده بود باخبر کند و ضمناً دربارهٔ نسخی که پس از مرگ شوهر در اختیار او قرار گرفته است کسب تکلیف نماید، زیرا خیال داشت از شهر قسطنطنیه بجائی دیگر رود. کتاب حدودالعالم نیز میان این نسخ بود و پس از مدت کوتاهی این کتاب در پاریس بدست مینورسکی رسید. مادام تومانسکی از علاقه‌ای که نسبت باین کتاب در روسیه اظهار شده بود مقدار کاری که دربارهٔ آن کرده بودند کاملاً اطلاع داشت. مینورسکی شرحی به «آکادمی لنینگراد» دربارهٔ این نسخ نوشت و پس از آنکه جواب موافقی از س. ف. الدنبرگ^۱ رسید، مادام تومانسکی بابر گرداندن نسخهٔ حدودالعالم بروسیه موافقت کرد، زیرا شرایط خریداری آکادمی لنینگراد از مؤسسات دیگر بهتر بود. مدتی نگذشت که و. و. بارتلد به چاپ کردن حدودالعالم شروع کرد و در سال ۱۳۴۹ ه. ق. هفتاد و هشت کلیشه از متن آماده شد و ۳۲ صفحه مقدمه و یازده صفحه فهرست نیز از زیر چاپ درآمد. اما بعلل فنی، چاپ متن بتأخیر افتاد. در ۱۸ اوت ۱۹۳۱ م. بارتلد به مینورسکی نوشت که اشکالات فنی مرتفع شده است، اما این نامه وقتی بدست مینورسکی رسید که یکی دوساعت پس از آن خبر فوت بارتلد در نوزدهم اوت در روزنامه «تایمز» منتشر شد. بارتلد موفق نشد کار خود را تمام شده و کامل به بیند اما پس از مرگش کتاب حدودالعالم جزء «نشریات آکادمی علوم شوروی» با نام بارتلد و تاریخ ۱۹۳۰ از چاپ بیرون آمد.

۳ - ترجمه مینورسکی

بارتلد در صفحهٔ آخر مقدمه خود (ص ۳۲) میگوید «چون اعلام جغرافیائی این کتاب خوانده نمیشد، ترجمه کردن آن کاری بس مشکل بود» و شاید بهمین سبب

هم نسخه را چاپ عکسی کرده است . چاپ کردن چنین کتابی بدون در دست داشتن نسخه متعدد کاری است مشکل و کتاب چاپ شده نمیتواند جای نسخه عکسی را بگیرد . اما برای حفظ متن فارسی و تکثیر آن کاری مفید است ^۲ . همانطوری که یاد آور شدیم خط کاتب نسخه حدود العالم واضح و روشن است اما در بعضی موارد اشکالات زیاد پیش می آید . بارتلد در نامه مورخ پنجم مارس ۱۹۳۰ به مینورسکی اظهار کرد که «چاپ عکسی را نمیتوان چاپ کردن کتابی دانست زیرا مستشرقینی که نمیتوانند متون فارسی را بخوانند بهره‌ای از آن نخواهند برد ، گذشته از مستشرقین اف-راد دیگری که علاقه بمطالب جغرافیائی دارند احتمال دارد نوع دستخط مانع کار مطالعه ایشان باشد . مقدمه بارتلد بر حدود العالم با اینکه بسیار با ارزش است مشکلات نسخه را حل نکرده است .

مینورسکی بر آن شد که این اثر هزار سال پیش را بزبان انگلیسی ترجمه کند تا بیشتر در دسترس عموم قرار گیرد . مقدمه بارتلد را که بزبان روسی بود بزبان انگلیسی ترجمه کرد و مقدمه کتاب خود قرارداد و شرح مفصلی که چند برابر متن کتاب است برای روشن کردن اعلام جغرافیائی و مشکلات دیگر کتاب نوشت . بدون شك در چنین نسخه‌ای موارد مشکوک و نامعلوم هنوز هم موجود است . ترجمه مینورسکی میان مطالب روشن و معلوم و نکات گنگ و مجهول خطی میکشد و آنها را از هم جدا میکند . این کار ممکن است سایر اهل تتبع را تهییج و ترغیب کند که دست بکار شوند و موارد مجهول را روشن کنند .

ترجمه مینورسکی شامل قسمتهای زیر است :

۱- ترجمه انگلیسی از مقدمه بارتلد که بزبان روسی بوده است .

۲- ترجمه کامل متن حدود العالم بزبان انگلیسی .

۳- شرح و تفسیر متن بترتیب فصول .

۱- آقای سیدجلال الدین تهرانی کتاب حدود العالم را در انتهای گاهنامه سال ۱۳۱۴

ه . ش . چاپ کردند ، از صفحه يك تا صفحه صد و چهارده متن حدود العالم است و از ۱۱۰ تا ۱۴۹

فهرست بارتلد دوباره چاپ شده است . اغلاط زیادی در این چاپ دیده میشود .

۴- ضمائم، شامل مطالبی دربارهٔ یادداشتهای حواشی، مشخصات حدودالعالم، لغات نادر و اصطلاحات.

۵- فهرستهائی که بر پایهٔ ترجمهٔ متن است با الفبای انگلیسی، این فهرست با فهرست بارتلد که با الفبای فارسی است مسلماً موارد اختلافی پیدا کرده است. در این فهرست مطالب قسمت شرح و تفسیر متن نیز گنجانده شده است.

مینورسکی ترجمه‌ای دقیق و ادبی از حدودالعالم کرده است زیرا این کتاب یکی از نسخ منحصر بفرد و از کتب اولیهٔ نثر فارسی است، قدیمتر از شاهنامهٔ فردوسی است، کلمات و ترکیبات آن بسیار جالب و قابل دقت است. مینورسکی در مقابل کلمات مشکوک و نامعلوم عین تر کیب یا لغت رابا الفبای انگلیسی در پراگ آورده است. تقریباً تمام لغات نادر و اصطلاحات بدین ترتیب در ترجمهٔ انگلیسی آمده است. مینورسکی ابواب و فصول حدودالعالم را شماره گذاری (۶۱-۱) کرده است و ذیل هر فصل مطالب مختلف و بخشهای جداگانه، شماره‌های جداگانه (۱-۲-۳) دارند. این طرز شماره گذاری فصول و مطالب مختلف متن برای نقل موضوعها و مراجعه آنها در قسمت مقدم یا مؤخر کتاب بسیار مفید است.^۱

۴- متن فارسی حدودالعالم

چنانکه در بالا اشاره کردیم چاپ عکسی این کتاب را بارتلد در سال ۱۳۴۹ ه. ق. با تمام رسانید.

سپس در سال ۱۳۱۴ ه. ش. آقای سید جلال‌الدین تهرانی این کتاب را از روی نسخهٔ عکسی جزء گاهنامهٔ خود به چاپ رسانیدند، چون نگارنده این دو چاپ را برای دانشجویان خود کافی نمیدانست بر آن شد متن فارسی این کتاب را برای بار سوم به چاپ برساند. در سال ۱۳۳۴ ه. ش. از روی نسخهٔ عکسی بارتلد و ترجمهٔ انگلیسی مینورسکی متن کتاب تصحیح شد و برای چاپ آماده گردید. در اینجا

۱- مطالب گذشته از مقدمهٔ مینورسکی بر حدودالعالم ترجمه شده است.

باید از زحمات مینورسکی در ترجمه و چاپ این کتاب قدردانی کنم زیرا بسیاری از مشکلات موجود در متن را نامبرده حل کرده است و باید اذعان کنم که تصحیح این متن تمام متکی بر کار اوست و اگر اختلاف نظری پیدا شده در حاشیه صفحات بدان اشاره شده است .

نگارنده در نامهای جغرافیائی متن کمتر تغییراتی داد تا آنجا که امکان داشت شکل اصلی آنها را حفظ کرد تا راه برای دقت و بررسی دیگران باز باشد . در حاشیه بیشتر صفحات کتاب سه نوع یادداشت در مورد نامهای جغرافیائی می بینید . اگر شکل صحیح نام جغرافیائی پیدا شده است ، ذیل صفحه بدون هیچ علامتی آن نام را آورده ام . ستاره هائی که در حاشیه پیش از نامهای جغرافیائی آمده است ، نشان این است که نگارنده در مورد این دسته از نامها از مرحله شک و تردید بسر حدیقین نزدیکتر رفته است - علامت سؤال پس از نامها ، نشان شک و تردید مصحح است . در موردی که مصحح یقین داشت ، باز هم احتیاط را از دست نداد و کمتر در نامهای جغرافیائی متن دخل و تصرفی کرد . اگر هم در نامها تغییراتی داده شده ذیل صفحات اصل آن کلمه را چنانکه در متن آمده بود نشان داده است .

شماره هائی که در ابتدای فصول و قسمتهای میان فصلها می بینید ، شماره هائی است که مینورسکی در ترجمه انگلیسی این کتاب بکار برده است ؛ بادر نظر داشتن این شماره ها میتوانید بشرح و تفسیری که مینورسکی بزبان انگلیسی بر این کتاب نوشته است مراجعه کنید و اطلاعات بیشتری در باره نامهای جغرافیائی یا سایر مطالب کتاب در آنجا بیابید .

امیدوار است این چاپ ، با تمام نارسائی و نقائصی که دارد بکار اهل علم و تحقیق مفید باشد و دانشجویانی که در پی مطالب جغرافیائی هستند از این کتاب لمتفاده برند .

متن

حدود العالم من المشرق الى المغرب



[۱b] بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست باب‌ها کتاب و ناحیتها

- | | | |
|-----|---|--|
| ۱b | » | ۱ - گشایش کتاب |
| ۲a | » | ۲ - [سخن] اندر نهاد زمین و مقدار آبادانی و ویرانی وی |
| ۲b | » | ۳ - سخن اندر دریاها |
| ۴a | » | ۴ - سخن اندر جزیرها |
| ۵b | » | ۵ - سخن اندر کوهها |
| ۸b | » | ۶ - سخن اندر رودها |
| ۱۲a | » | ۷ - سخن اندر بیابانها و ریگها |
| ۱۳a | » | ۸ - سخن اندر ناحیتها جهان |
| ۱۳b | » | ۹ - ناحیه چینستان |
| ۱۴a | » | ۱۰ - ناحیه هندوستان |
| ۱۶a | » | ۱۱ - ناحیه تبت |
| ۱۶b | » | ۱۲ - ناحیه تفرغزوتار |
| ۱۷a | » | ۱۳ - ناحیه یغما |

١٧b	برگ	١٤ - ناحیة خرخیز
١٧b	»	١٥ - ناحیة خلخ
١٨a	»	١٦ - ناحیة چگل
١٨a	»	١٧ - ناحیة تخس
١٨b	»	١٨ - ناحیة کیماک
١٨b	»	١٩ - ناحیة غوز
١٨b	»	٢٠ - ناحیة بیچناک
١٩a	»	٢١ - ناحیة خفجاخ
١٩a	»	٢٢ - ناحیة مجقری
١٩a	»	٢٣ - ناحیة خراسان
٢١b	»	٢٤ - ناحیة حدود خراسان
٢٢b	»	٢٥ - ناحیة ماوراءالنهر
٢٥a	»	٢٦ - ناحیة حدود ماوراءالنهر
٢٦a	»	٢٧ - ناحیة مند
٢٦a	»	٢٨ - ناحیة کرمان
٢٧a	»	٢٩ - ناحیة پارس
٢٨a	»	٣٠ - ناحیة خوزستان
٢٨b	»	٣١ - ناحیة جبال
٢٩b	»	٣٢ - ناحیة دیلمان

۳۱a	برگ	۳۳ - ناحیه عراق
۳۱a	»	۳۴ - ناحیه جزیره
۳۲a	»	۳۵ - ناحیه آذرباژگان
۳۲a	»	۳۶ - ناحیه ارمنیه واران
۳۳b	»	۳۷ - ناحیه عرب
۳۴b	»	۳۸ - ناحیه شام
۳۵a	»	۳۹ - ناحیه مصر
۳۵b	»	۴۰ - ناحیه مغرب
۳۶b	»	۴۱ - ناحیه اندلس
۳۶b	»	۴۲ - ناحیه روم
۳۷a	»	۴۳ - ناحیه صقلاب
۳۷b	»	۴۴ - ناحیه روس
۳۸a	»	۴۵ - ناحیه بلغار اندرونی
۳۸a	»	۴۶ - ناحیه مروات
۳۸a	»	۴۷ - ناحیه بیچناک خزر
۳۸a	»	۴۸ - ناحیه آلان
۳۸a	»	۴۹ - ناحیه سریر
۳۸b	»	۵۰ - ناحیه خزران
۳۸b	»	۵۱ - ناحیه برطاس

- ٢٨b برگ ٥٢ - ناحیہ براداس
- ٢٨b » ٥٣ - ناحیہ ونندر
- ٢٩a » ٥٤ - سخن اندر آبادانی جنوب
- ٢٩a » ٥٥ - ناحیہ زنگستان
- ٢٩a » ٥٦ - ناحیہ زاہج
- ٢٩a » ٥٧ - ناحیہ حبشہ
- ٢٩a » ٥٨ - ناحیہ بیجہ
- ٢٩a » ٥٩ - ناحیہ نوبہ
- ٢٩b » ٦٠ - ناحیہ سودان
- ٢٩b » ٦١ - ختمت کتاب

[§ ۱ - گشایش کتاب]

باليمن والسعاده سپاس خدای تواناء جاویدرا ، آفریننده جهان و گشاینده کارها و راه نماینده بندگان خویش را^۱ بدانشاه گوناگون ، و درود بسیار بر محمد و همه پیغمبران .

بفرخی و پیروزی و نیک اختری امیرالسیدالملك العادل ابی الحرث^۲ محمد بن احمد مولی امیرالمؤمنین اطال الله بقاءه و سعادت روزگار وی آغاز کردیم این کتاب را اندر صفت زمین در سال سیصد و هفتاد و دو از هجرت پیغمبر صلوات الله علیه و پیدا کردیم اندروی صفت زمین و نهاد وی و مقدار آبادانی و ویرانی وی و پیدا کردیم همه ناحیه های زمین و پادشاهی های آنچ معروفست ، باحال هر قومی کاندرا ناحیه های مختلف اند و رسمهای ملوک ایشان چونانک اندرین روزگار ماهست [۲۸] با هر چیزی کی از آن ناحیت خیزد .

و پیدا کردیم همه شهرهای جهان که خبر او بیافتیم اندر کتابهای پیشینگان [ویا] د کرد^۳ حکیمان ، باحال آن شهر به بزرگی و خردی و اندکی و بسیاری نعمت و خواسته و مردم و آبادانی و ویرانی وی ، و نهاد هر شهری از کوه و رود و دریا و بیابان با هر چیزی که از آن شهر خیزد .

۱ - مینورسکی خویش نما [Khwish - numa =] خوانده است . ۲ - ابی العارث .

۳ - [ویا] در متن نسخه کمی محوشده است .

و پیدا کردیم نهاد دریا هاء همه جهان و جای هاء وی از خرد و بزرگ و مردابهای
کاو را خلیج خوانند با هر چیزی که از آن دریا خیزد.

و پیدا کردیم همه جزیره هایی که بورگست^۱ از آبادان وی و ویران
و حال مردم وی و هر چیزی که از آن جزیره خیزد.

و پیدا کردیم همه کوه هاء اصلی کاندر جهانست و معدن هاء گوناگون
کاندرو است و جانورانی کانجا باشند.

و پیدا کردیم همه رود ها کی اندر جهانست بزرگ از آنجا کی
پیدا شود تا آنجا کی اندر دریا افتد، یا بکار شود اندر کشت و برز، خاصه
آن رود ها کی اندرو کشتی تواند گذشتن از آنک آب هاء خرد [را] عدد
پدید نیست.

و پیدا کردیم همه بیابانها و ریگهای که معروفست^۲ اندر جهان با
مقدار وی بدر از او پهن.

§ ۲- سخن اندر نهاد زمین از آبادانی و ویرانی وی

۱- زمین گرد است چون گویبی و فلک محیطست بروی، گردان بر
دو قطب، یکی را قطب شمالی خوانند و دیگر را قطب جنوبی.

۲- و هر گویبی که باشد^۳ چون دو دایره بزرگ بر او کشی که
یکدیگر را ببرند بر زاویه قائمه، آن دو دایره مر آن گوی را بر چهار
قسم ببرند، هم چنین زمین مقسومست بچهار قسم بدو دایره: یکی را دایره-

۱- دراصل، کبزرگست. ۲- دراصل: کمر و فست. ۳- دراصل: کباشد.

الافاق خوانند، و دیگر را خط الاستوا خوانند. اما دایرة الافاق از ناحیت مشرق برود باخر آبادانی زمین کی بر قطب جنوب بگذرد و بر ناحیت مغرب بگذرد تا باز مشرق رسد و این دایره آنست که جدا کند این نیمه ظاهر آبادان از زمین، از آن نیمه پوشیده کاندز زیر ماست و خط استوا دایرة است کی از حد مشرق برود و بر میانه زمین بگذرد بر دورترین جایی از هر دو قطب تا بمغرب رسد و هم چنین همی رود تا باز بمشرق رسد.

۳- و آبادانی اندر چهار يك شمالیست ازین نیمه کی بخط استوا پیوسته است، و بعضی نیز آبادانیست اندر چهار يك جنوبی، ازین نیمه بخط استوا پیوسته، و مقدار این آبادانی کاندز شمالست، پهنا شست و سه درجه است اندر درازنا صد و هشتاد درجه، از آنك دایرة مهترین کی گرد زمین بر گردد سیصد و شست درجه باشد، و مقدار آبادانی کاندز ناحیت جنوبست، هفده درجه و کسریست اندر صد و هشتاد درجه و مقدار مساحت این هر دو نه يك همه زمینست، همه شهرها جهان و پادشاهیها مختلف و دریاها و کوهها و رودها و هر جایی که جانور اندرو ماوی دارد اندرین نه يك زمینست که یاد کردیم.

۴- اما ناحیت مشرق آخر شهری ازوی قصبه چینستانست اورا خمدان خوانند بر لب دریاه سبزست، این دریا را رومیان اقیانوس مشرقی خوانند و تازیان بحر الاخضر خوانند و چنین گوید ارسطاطالیس اندر کتاب آثار-

علوی که این دریا گردد زمین بر گردد، چون دایرة الافاق و کشتی اندرین دریا [۲b] کار نکند و هیچ کس این دریا را نبریده است و ندانند کی آخر اوبا کجاست و هر چند کی آبادانیست، این دریا همی بینند و نتوانند بکشتی بریدن الا مقداری کی باآبادانی سخت نزدیکست.

و همچنین بناحیت مغرب آخر شهرها او را سوس الاقصی خوانند که بر لب آن دریاست کی او را اقیانوس مغربی خوانند و آب این دریا مانده است باآب دریا اقیانوس مشرقی برنگ و طعم و بوی و همچنین هر چند کی آبادانیست اندر مغرب اندر ناحیت شمال و جنوب این دریا بدو پیوسته است و نتوانند بکشتی گذشتن الا آنک نزدیکست باآبادانی.

پس ازین قیاس کردند و گفتند کی هر دو دریا یکیست کی گرد زمین بر میگردد بر مشرق و مغرب و بر هر دو قطب بگذرد و از بهر این دریاست کی کس نداند کی اندران نیمه دیگر چیست البته.

۵ - و اما خط استوا ازین نیمه ییشرین اندر دریا اعظم گذرد و از خط استوا اندر سوی شمال شست و سه درجه آبادانیست و از پس آن جانور نتواند بودن از سختی سرما کاجاست تا بقطب شمالی.

و اما اندر ناحیت جنوب از خط استوا بعضی دریا دارد و دیگر سخت گرم است و مردمان آنجا از طبع مردمی دور تراند، زنگیانند و حبشیان و آنچه بدین ماند و از پس آن تا به قطب جنوبی کس نتواند بودن از سختی گرماء او و بالله التوفیق.

§ ۳- سخن اندر نهاد دریاها و خلیج‌ها

۱- نخست دریای اخضرست این کی اوقیانوس مشرقی گفتیم و حد او آنک معلومست از آخر عمارت جنوب تا بخط استوا و جزیره واق واق و شهرهای واق واق و ناحیت چینستان و کرانه شهرهای تغزغز و خرخیزاست و مرین دریا را هیچ خلیج معروف نیست.

۲- و دیگر دریا، اقیانوس مغربست و حد او آنک معلومست از آخر شهرهای سودانست و شهرهای مغرب و سوس الاقصی تا بخلیج رومی و آخر شهرهای روم و سقلاب تا بجزیره تولی، مرین دریا را یکی خلیجست کی بدان خلیج این دریا بادریاء رومی پیوندد.

۳- دیگر دریاء بزرگست کی آنرا بحر الاعظم خوانند. حد مشرق این دریا پیوسته است بدریاء اقیانوس مشرقی و مقدار سیکی از خط استوا برین دریا گذرد و حد شمالی ازین دریا از چین آغاز کنند و بر شهرهای هندوستان و شهرهای سند بگذرد و بر حدود کرمان و پارس بگذرد و همچنین بر حدود خوزستان و حدود بصره و حد جنوبی ازین دریا از جبل الطاعن آغاز کنند و بر ناحیت زابج بگذرد و بر ناحیت زنگستان و جیشیان رسد و حد مغربی ازین دریا خلیجیست کاو گر دهه ناحیت عرب اندر گردد.

و این دریا را پنج خلیج است: یکی از آن خلیجیست از حد حبشه بردارد

[۱] مینورسکی صیره خوانده است.

بسوی مغرب بکشد برابر سودان، آنرا خلیج بربری خوانند و خلیجی دیگر هم بدین پیوسته برود [به] ناحیت شمال فرود آید تا حدود مصر و باریک گردد تا آنجا که پهنا او یک میل گردد، آنرا خلیج عربی خوانند و خلیج ایله نیز خوانند و خلیج قلزم نیز خوانند، و سیم خلیج از حد پارس برگیرد در میانه مغرب و شمال بکشد تا آنجا کی میان وی و خلیج ایله شانزده منزل بود بر جمّازه و آنرا خلیج عراق خوانند و جای عرب همه اندر میان این دو خلیج است، خلیج ایله و خلیج عراق و چهارم خلیج پارس خوانند از حد پارس برگیرد با پهنا اندک تا حدود سند. و پنجم [۳a] خلیج از حدود بلاد هند برگیرد خلیجی گردد بناحیت شمال فرود آید آنرا خلیج هندوی خوانند.

و هر جایی را از این دریاه اعظم بدان شهر و ناحیت باز خوانند کی بدو پیوسته است چونانک در [یاء] پارس و دریاه بصره و دریای عمان و دریای زنگستان و دریای هند و آنچه بدین ماند و اندرین دریا معدن همه گوهرهاست کاز دریا خیزد و درازاء این دریا هشت هزار میلست و پهناش مختلف است بهر جایی و اندرین دریا از حد قلزم تا بحد چینستان اندر شبانروزی دوبار مدّ و جزر باشد. مدّ آن بود کاب بیفزاید و برتر آید و جزر آن بود کاب بکاهد و فروتر شود و اندر هیچ دریاه دیگر مدّ و جزر نیست الا بفزودن و کاستن آبها اندر رودها.

۴- و دیگر دریای رومیانست اندر ناحیت مغرب و صورت آن دریا

چون صورت صنوبر است. و حد مغربی از وی پیوستست بدریاء اقیانوس مغربی و حد شمالی این دریا شهرهء اندلس و افریجه و رومیانست و حد مشرقی این دریا شهرهء ارمینیه و بعضی از روم و حد جنوبی از وی شهرهء شام و مصر و افریقیه و طنجه است. مرین دریا را دو خلیجست یکی آنک بدریای اقیانوس پیوندد و دوم خلیجست بر کردار رود میان روم بیرو و بر کناره قسطنطنیه بگذرد و بدریای گرزیان رسد و هیچ دریا نیست کی گرداگرد او آبادان تر ازین است و درازاء این دریا چهار هزار میلست و پهناش مختلف است. و بیشترین پهناء خلیج قسطنطنیه چهار میل است. و باریکترین جایی از خلیج مغربی ده فرسنگست و ازین کران بدان کران دیگر توان دیدن.

۵- دیگر دریای خزر است، ناحیت مشرق از وی با نیست کی بغوز و خوارزم پیوسته است. و ناحیت شمال بغوز و بعضی از خزران پیوسته است و ناحیت مغرب از وی شهرهء خزران و آذربادگان پیوسته است و ناحیت جنوب از وی بشهرهء گیلان و دیلمان و طبرستان و گرگان پیوسته است و این دریا را هیچ خلیج نیست. و درازاء این دریا چهارصد فرسنگست اندر پهناء چهارصد فرسنگ و از او هیچ چیز [۱] نخیزد مگر ماهی.

۶- و دیگر دریای گرزیانست او را دریای بنطس خوانند و حد مشرق

او حدود الان است . و حد شمال جایهء بچناک و خزران و مروات و بلغار اندرونی و صقلاب است. و از حد مغرب او ناحیت برجانست، و ازوی حد جنوب ناحیت رومست و درازاء این دریا هزار و سیصد میل است ، اندر پهناء سیصد و پنجاه میل است .

۷- دیگر دریای خوارزم است؛ از خوارزم بر مقدار چهل فرسنگ اندر میان مغرب و شمال و از گرد او همه جای غوزیان است و گرد بر گرد این دریا سیصد فرسنگ است و این هفت دریاست. و بیرون ازین، دریا یکهء خرد بسیارست تلخ و شیرین. اما دریا یکهء خرد که آبش شورست یازده دریاست: یکی دریای:

۸- ما و طس باخر حد صقلابست اندر جهت شمال و درازای این دریا صد فرسنگست اندر پهناء سی فرسنگ از دریای گزر خلیجی بدو . پیوندد. و ازین دریا خلیجی باقیانوس مغربی پیوندد و از گرد او ویرانست. ۹- و دوم دریای کبودان بارمینیه درازاء او [۳b] پنجاه فرسنگ است اندر پهنای سی فرسنگ . اندر میان این دریا دهیست کبودان گویند و این دریا را بدان ده باز خوانند و از گرد او آبادانست و اندر او هیچ جانور نیست از شوری آبش مگر کرم .

۱۰- و سیم دریا مرده اندر شام و اندر او هیچ جانور نیست البته از تلخی آبش . درازاء او سه روزه راهست اندر پهناء دوروزه .

۱۱ - چهارم دریای نویطه^۱ است اندر روم درازاه سه روزه اندر پهناه دوروزه و گرد او آبادانیست و اندرو ماهی بسیارست. ۱۲ - و پنجم دریاه صاطی^۲ هم اندر روم، اندر درازاه سه روزه و اندر پهناه یک روزه و از گرد او آبادانیست و اندر او ماهی بسیار و گویند کی اندر واسب آییست.

۱۳ - ششم دریای یون اندر پارس بنزدیکی کازرون درازاه اوده فرسنگست اندر پهناه هشت فرسنگ و از گرد او آبادانیست و این دریا را منافع بسیارست ۱۴ - هفتم دریای باسفه ری^۳ اندر پارس بنزدیکی شیراز درازاه او هشت فرسنگ اندر پهناه هفت فرسنگ. از گرد او آبادانی و کم منفعت ۱۵ - هشتم دریای جنکان اندر پارس درازاه او دوازده فرسنگست اندر پهناه ده فرسنگ و این دریا یی با منفعت است و از گرد او آبادانی ۱۶ - ونهم دریای بجکانست^۴ اندر پارس درازاه [او] بیست فرسنگ است اندر پهناه پانزده فرسنگ و اندروی نمک بندد و از گرد او جای ددگانست و ازین دریا چشمه بگشاید بحدود دارا گرد و همی رود تا بدریا رسد.

۱۷ - دهم دریای توز کوك^۵ اندر خلیج درازاه اوده فرسنگ است اندر پهناه هشت فرسنگ و اندر و نمک بندد. هفت قبیلت خلیجیان را نمک از نجاست ۱۸ - یازدهم دریای ایسکو کست^۶ میان چگل و تغزغ درازاه اوسی فرسنگ اندر پهناه بیست فرسنگ و شهر بر سخان بر کران این دریاست.

و اما دریائکهاییی که آبش شیر نیست عدد او پدید نیست، بهری را

۱ - این کلمه تصحیف و تغییر شکلی است از «فارطه» که ابن خردادبه (ص ۱۱۳) ذکر می
 اذ آن کرده است. ۲ - میاطی. ۳ - باسفویه. ۴ - بختگان. ۵ - توز گول. ۶ - ایسی گول.

دریا خوانند و بهری را بطیحه خوانند. آنک معروفست الا [آنک دریا خوانند هفت دریاست ۱۹ - یکی دریای مصر کان را بحیره تنیس خوانند و بدریای روم پیوسته است و رود نیل اندروهمی ریزد. این دریا بتابستان شیرین بود و بزستان کی رود نیل اند کی بود شور شود. و اندر میان این دریادو شهر است یکی تنیس نام و یکی دمیاط. همه جاهاء با قیمت کی از مصر خیزد ازین دو شهر خیزد درازاء این دریا، پانزده فرسنگ است اندر پهنا ۲۰ - دوم دریاء طبریه اندر شام درازاء او دوازده فرسنگ اندر پهنا هفت فرسنگ. ۲۱ - سیم دریاء تنیه اندر روم. از گرداو آبادانی درازاء او هشت فرسنگ اندر پهنا پنج فرسنگ. ۲۲ - چهارم دریاء ریس اندر روم، از گرداو آبادانی درازاء او پنج فرسنگ اندر پهنا پنج فرسنگ. ۲۳ - پنجم دریای ارزن اندر پارس بنزد یکی شیراز، ماهی شیراز ازین دریاست درازاء ده فرسنگ اندر پهنا هشت فرسنگ. ۲۴ - ششم دریای زره بسیستان از گرداو آبادانیست و دهها، مگر از آن سوی کی به بیابان باز دارد، درازای اوسی فرسنگ است اندر پهنا هفت فرسنگ و گاه بود کی آب این دریاء زره چندان بود کی از رودهای خیزد کی بکرمان بگذرد و بدریای اعظم شود [۴۵]. ۲۵ - هفتم دریاءه کاندر حد سبروشنه^۴ است کی از چهار رود پیوندد کی از بتمان گشاید اندر میان کوههاست. ازو رودی بگشاید کی آب سمرقند و بخارا و سفد از نجاست، مقدار چهار

۱ - تنیه > Niciya = * Nicaea *

۲ - شاید، سبروشنه بایاه مجهول که همان اسروشنه است.

فرسنگ اندر چهار فرسنگ .

و این از آن دریایکهای است کی معروفست و مرورا اندر کتبهاء اخبار یاد کرده است و بیرون ازین دریایکهاء خرد بسیارست ، چون دریایکهاء کی ۲۶ - یکی ازو اندر کوههء گوز گانست اندر مانشان بنزدیکی بستراب ، درازاء او فرسنگی اندر پهناء نیم فرسنگ . و ۲۷ - چنانک اندر کوههء طوسست و کوههء طبرستانست ولکن نه معروف اند و نه قدیم و یا وقت بود کی خشک شود چنانک هیچ آب نماید از بهر آن یاد نکردیم .

و اما آبهای کی آنرا بطیحه خوانند آن بسیارست و لکن آنچ معروفست نه بطیحه است ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - سه اندروی ویرانی جنوبست از آن سوی نوبه بنزدیک جبل القمر کی ازوده رود بگشاید از هر پنجی یکی بطیحه بندد آنکه از هر بطیحه سه رود بگشاید و یکجا کرد آید و از آن هر شش یکی بطیحه بندد آنکه ازین بطیحه رود نیل بگشاید و میان نوبه و بلاد مصر بگذرد تا بدریاء تنیس افتد . ۳۱ - ۳۲ - و دو دیگر دو بطیحه بصره است و از گردوی آبادانی و دهها و شهر کهاء بسیارست . ۳۳ - یکی بطیحه کوفه است و از گرداو آبادانی بانعمت بسیار . ۳۴ - و هفتم بطیحه بخارا او را آوازه میکنند خوانند ، اندر بیابانست . ۳۵ - و هشتم اندر اعالی چینستان ، اندر حدود شهر خمدان . ۳۶ - و نهم اندر شمال چینستان .

و همه این دریاها و بطحیهایی است کی آبش شیرینست و اندرو ماهی بسیارست و صیادان اندرو کار کنند و آن بطیحا کی جزاینست گاه آید کی خشک شود از بهر آن یاد نکردیم.

§ ۴- سخن اندر جزیرها

هر زمینی کی اندر میان دریا بود از روی آب برتر، یا هر کوهی کی اندر میان دریا بود آنرا جزیره خوانند.

۱- اما اندر دریا اقیانوس مشرقی یکی جزیره است معروف و اورا، ۱ - جزیره الفضة خوانند، اندرو درختان ساج است و آبنوس بسیار و معدنها سیمست و اندرو هفت رود بزرگ است کی هم ازین جزیره بیرون آید، از هفت جای مختلف و اندرین دریا ریزد و اندرین جزیره شهرست بزرگ و معروف از شمار چینستان است. اورا شهر جزیره الفضة خوانند، آبادانست و بسیار مردم.

ب- و اما اندر دریا اعظم سیزده جزیره معروفست. ۲- و دو کوه آبادان یکی کوه از ناحیت جنوبی آید و بدین دریا اندر آید و دیگر از ناحیت شمال برود و بدین دریا اندر آید، برابر وی و این دو کوه را اندر کتبهاء بطلمیوس مذکورست و هر یکی ازین کوه بعضی برخشک است و بعضی بر آب. ۳- و اما جزیره نخستین ازین دریا اعظم او را جزیره الذهبیه خوانند، گرد او مقدار سیصد فرسنگست و اندرو معدنها

زرت و آبادانی بسیارست و مردمان او را زنگیان واقی خوانند و همه برهنه اند و مردم خوار و بازرگانان چینستان بسیار آنجا روند و آهن برند و طعام و به ایشان فروشد بزر، باشارت بی آنک با یکدیگر سخن گویند [۴b] ۴ - و دیگر جزیره است اندرین دریا نام او طبرنا، گرد او هزار فرسنگست و گرد او پنجاه و نه جزیره است بزرگ و آبادان و ویران و اندرو شهرها و دهها بسیارست و اندرو کوهها و رودها بسیارست و اندرو معدنها یا قوتست از همه رنگ و این جزیره برابر سرحد میان چینستان و هندوستان است و اندرو شهرست بزرگ او را موس خوانند، بدین کرانست کی بهندوستان باز دارد. هرچه ازین جزیره خیزد بدین شهر آرند و ازین جای بشهرها جهان برند. ۵ - سیم جزیره - الرامی بحدود سرندیب اندر جنوب از وی و اندرو مردمانی اند سیاه، وحشی و برهنه، غواصی کنند و این جای مرواریدست و ازین جزیره عنبر خیزد و دارپرنیان و کرگ جانور و عنبر برابر آهن بفروشد و بیخ این دارپرنیان کی ازین جزیره خیزد تریاکست از همه زهرها. ۶ - چهارم جزیره صریح اندر مغرب سرندیب اندرو درختان کافورست و مردم وحشی و مار بسیار. ۷ - و پنجم جزیره است او را جابه و سلاط خوانند از عنبر بسیار افتد و کبابه و صندل و سنبل و قرنفل. ۸ - ششم و اندر مغرب این جابه جزیره است او را بالوس خوانند میانشان دو فرسنگست و اندرو

مردمانندسیاه و مردم خوار و ازو کافور نیک و جوز هندی و موزونی شکر افتد.

۹- هفتم اندر جنوب بالوس جزیره است کله خوانند پادشای جابه هندوست ، میان بالوس و کله دوروزه راهست و اندرو خیزران بسیار روید و معدن ارزیر است . ۱۰- و هشتم جزیره بنکالوس^۱ خوانند ، اندر مغرب کله است و میان ایشان شش روزه راه است مردمان او برهنه اند با بازارگانان اندر آمیزند ، خواسته ایشان آهنست و طعامشان موزست و ماهی و جوز هندی و این جزیره از شهر ملی بریست روزه راهست .

۱۱- نهم جزیره است بنزدیک سندان هرنج خوانند و ازو کافور بسیار خیزد

۱۲- دهم جزیره لافت است و اندر و شهری خرم است مراورالافت خوانند و اندرو کشت و بندرست و نعمت بسیار و آبهاء خوش و از همه جهان بیازر گانی بآنجا روند و این جزیره برابر پارس است . ۱۳- یازدهم جزیره ناره است بر خط استواست بر میانه آبادانی جهان ، طول او از مشرق تا مغرب نود درجه است و زیجها و رصدها و جای کواکب سیاره و ثابتات بدین جزیره راست کرده اند اندر زیجها قدیم و این جزیره استواللیل و النهار خوانند . ۱۴- دوازدهم جزیره وال خوانند بر ابر پارس است و اندرو دهها بسیارست و بانعمت و جای منزل کشتیست . ۱۵- و سیزدهم جزیره خارك خوانند اندر جنوب بصره و میان بصره و خارك پنجاه فرسنگست و اندرو شهریست بزرگ و خرم مراور خارك خوانند ، بنزدیک او مروارید

یابند مرتفع و باقیمت ۱۶ - و دیگر دو جزیره خرداندیکدیگر پیوسته
 اورا سقیطرا خوانند بنزدیکی بلاد عمان جایی کم نعمت و بسیار مردم
 و اندرین دریا جزیره‌ها بسیارست و لکن ویرانست و نه معروف و خرداز
 بهر آن یاد نکردیم .

۱۷ - و اندرین دریا برابر بادیه شام کوههاست آنرا فاران و جیلات
 خوانند، دریای [ه] آنجا داریم با موج باشد و آشفته .

ج - و اما اندر دریای اقیانوس مغربی بیست و پنج جزیره است معروف
 کی نام آن اندر کتاب بطلمیوس پیدا است، شش جزیره از وی برابر بلاد
 سودانست، آنرا الجزایر الخالیه خوانند و اندر معدنها زرست، هر سالی
 یکبار مردمان از ناحیت سودان و شهرهای سوس الاقصی بروند و از آن
 معدنها زر آرند و آنجا کس مقیم نتواند شدن از سختی گرما ۱۹۰ - هفتم
 جزیره عدیره آنجا است کی دریاء روم بدین دریا پیوندد و از چشمه آب
 بزرگ بگشاید و دهنه خلیج دریاء روم گردد . و هشتم و نهم دو جزیره است
 یکدیگر نزدیک یکی را ۲۰۶ - رو ذس خوانند و یکی را ۲۱ - اروا ذ خوانند
 برابر بلاد الرومست، رصدها یونانیان مرگوا کب را اندرین دو جزیره بوده
 است. دهم و یازدهم دو جزیره است میانشان نیم فرسنگ برابر آخر حد روم
 از ناحیت شمال آنرا ۲۲۱ - جزیره مردان و ۲۳ - جزیره زنان خوانند، اندر جزیره
 مردان همه مردان اند و اندر دیگر همه زنانند به هر یک سال چهار شب همه

بهم آیند از بهر توالد را و فرزند نر چون سه ساله شود بجزیره مردان فرستند، و اندر جزیره مردان سی و شش رودست بزرگ که هم از نجابر آید اندر دریا افتد و اندر جزیره زنان سه رودست هم چنین. و از پس این جزایر اندر ناحیت شمال این دریا دوازده جزیره است، مرانرا جزیره‌ها ۲۴ - برطانیه خوانند بعضی آبادان است و بعضی ویران و اندرو کوه‌هاست و رودها و ده‌ها بسیار و معدنها گوناگون. و بیست و چهارم جزیره ۲۵ - طوس خوانند اندر شمال این جزایر برطانیه درازاء او صد فرسنگست از ویک آب بزرگ بگشاید و برخشک ریزد و راست برود تا بدریای ماو طس کی اندر شمال صقلابست چنانک یاد کردیم. و بیست و پنجم جزیره است کی اورا جزیره ۲۶ - ثولی خوانند، بعضی از شهرها شمالی را طول ازین جزیره گرفته‌اند و این آن جزیره است کی آن دایره موازی مرخط استوارا کی برین جزیره گذرد با آخر حدود آبادانی جهان بگذرد از ناحیت شمال. هر جزیره کی معروفست اندر دریای اقیانوس مغربی اینست کی یاد کردیم.

د - و اما اندر دریای روم شش جزیره است آبادان و دوکوه، یکی را ۲۷ - جبل طارق خوانند یک سر او اندر بلاد اندلسست و دیگر سر اندر آن خلیج کی از دریا روم باقیانوس پیوند و اندر معدن سیم است و ازو داروهای بی خیزد کی از آن زمین افتد چون جنطیانا و آنچ بدین ماند. و دیگر را ۲۸ - جبل القلال خوانند بنزدیک شهر رومیه است اندر

مغرب از وی کوهیست کی گویند کی هر گز هیچ کس بر سر وی نتوانست رفتن از بلندی و ازو صیدها خیزد و چوب و هیزم . و اما آن شش جزیره یکی را جزیره ۲۹- قبرس خوانند گردوی سیصد و پنجاه میلست و اندرو معدن سیمست و معدن مس و معدن دهنج ، برابر قیساریه و عککه و صور نهاده است . جزیره دوم او را جزیره ۳۰- قریس خوانند اندر شمال این جزیره است و از گرد او سیصد و پنجاه میلست . سیم را جزیره ۳۱- بالس خوانند از گرد او سیصد میلست . چهارم را جزیره ۳۲- صقلیه خوانند به نزدیکی رومیه ، کوهی بزرگ از گرد این جزیره بر آید . [ob] و خزینة رومیان اندرین جزیره بودی اندر قدیم از استواری این جزیره ، در از او هفت منزلست اندر پهنا پنچ منزل ، پنجم را جزیره ۳۳- سردانیه خوانند اندر جنوب رومیه گرد او سیصد میلست . ششم جزیره ۳۴- اقریطس اندر شمال اطرابلس است برابر وی ، گردوی سیصد میلست ، و این هر شش جزیره آبادانست و با نعمت بسیار و با شهرها و روستاها و مردم بسیار و بازرگانان و لشکر و خواستهای بسیارست ، و این جزیرهها [e] دریاء روم آبادان ترست از همه جزیرهء عالم .

ه - و اما اندر دریای ارمنیه يك جزیره است بر او يك دهست آنرا

۳۵- کبودان خوانند جایی با نعمت و مردم بسیار .

و- و اما اندر دریای خزران دو جزیره است یکی برابر در بند

خرزان است آنرا ۳۶- جزیره الباب خوانند از نجا روین خیزد کی بهمه جهان بپرند و رنگ رزان از آن بکار برند . دیگر جزیره ۳۷- سیاه کوهست ، گروهی تر کاند از غوز آنجا مقیم گشته و اندر دریا و اندر خشک دزدی کنند . جزیره دیگر هست اندرین دریا و لکن گوشه از وی بخشک پیوسته است برابر دهستانست آنرا ۳۸- دهستانان سر خوانند و اندرو اند کی مردم است ، صیادان بازاند و حواصل و ماهی .

و دیگر هیچ جزیره نیست بزرگ و معروف و آبادان اندر همه جهان الا اینک ما یاد کردیم و این همه دریاها و خلیجها و جزیرها صورت کرده ایم چونانک هست و بدان جای کی هست و بالله القوه .

۵۶- سخن اندر کوهها و معدنهای کی اندروی است

نهاد کوه بر دو ضربت یکی کوه اصلی است کی از ناحیتی برود بناحیتی دیگر جایی باریک گردد و جایی سطر جایی راست رود و جایی کز تا آنجا کی به بُرد ، آنرا عمود کوه خوانند . دیگر شاخهها کوهست کز عمود کوه بر گیرد و همی رود همچنان تا آنجا کی بُرد و آنرا شاخ کوه خوانند چون درختی کی او را شاخهها بسیار باشد و باشد کی آن شاخ رانیز شاخ بود مثال کوه همچنین است . و هر کوهی که عمود وی اندر میان شهرها و روستاها گذرد آنرا شاخهها بسیار بود و هر چه اندر میان بیابان و لب دریا و لب رود گذرد آنرا شاخ اندک باشد .

و اما عمودهاه کوه، بیشترین بایکدیگر پیوسته است.

۱- اما نخستین کوهی اندر ناحیت مشرق آن کوهست که او را الطاعن فی البحر گفتیم. کی نیمه او بر خشک است و نیمه اندر دریا.

۲- و دیگر کوه سرنندیست، این کوهی است صدف سنگ درازای وی و بلندست چنانک جایها هست کی کس بر آن سر نتواند شدن و از سرندیب تا دامن کوه دو روزه راهست و اندرین کوه معدن یاقوتست از همه رنگ و اندر رود کدهای وی الماس است و الماس اندر همه جهان جایی دیگر نیست و زمین او از سنباده است و اندر آنجا از دریا کی بدو نزدیکتر است مرواریدست با قیمت. و اندر وی سنبل و قرنفل و قاقله و جوز بوا و همه افواه بسیارست و اندر درخت جوز هندی بسیارست و دارپرینان و خیزرانست و اندر وی آهوی مشک است و حیوان زیاد است.

[۶۸] و کرگ است، و برونشان پای مردم است بسنگ فرو شده، گویند نشان پای آدم است علیه السلام. و اندر وی مرد مانند برهنه و این کوه اندر اقلیم نخستین است.

۳- و از گوشه این کوه کوهی بردارد بدو پیوسته، میان آخر هندوستان و اول حد چینستان آنرا کوه مایسا خوانند بناحیت شمال فرود. آید تا آنجا کی با آخر هندوستان و اول تبت رسد و همچنین بناحیت شمال فرود آید میان تبت و چین تا آخر حد رانگ رنگ از تبت، انکه عطف

کند از سوی مغرب و همی رود میان چین و ناحیت نزوان از تبت میان مغرب و شمال تا آخر تبت و انگه برود میان تو سمت و میان حدود چین تا آخر بیابان آخر چینستان همی رود میان شهر هاء ماوراء النهر و شهر های تر کستان تا حدود طراز و شلجی و آنجا این عمود ببرد .

۴- اما آنجا کی آخر حد هندوستانست و اول تبت شاخی بر گیرد مقدار پنجاه فرسنگ از مشرق بچینستان اندر رود و از آنجا کی آخر تبت است همچین شاخه‌ها بسیار بر گیرد از سوی مشرق و از سوی مغرب و اندر پرا کند و از آنجا کی حدود ماوراء النهرست شاخها بر گیرد بسیار و از هر یکی از آن شاخها شاخهای بسیار بر گیرد و اندر همه ناحیت ماوراء النهر اندر پرا کند و این شاخهایی است کی اندر و معدنها سیم و زر است و سرب و آهن و داروهای بسیار .

۵- و اندر نواحی چینستان هژده کوه است خرد و بزرگ از یکدیگر بریده و بهر جانبی پاره پرا کنده اندر همه ناحیت و اندر چهارده کوه از آن معدنها زرست .

۶- دیگر اندر آخر حد ترکان تغزغزی آنجا کی پیوسته است بچین کوهیست مقدار چهل فرسنگ درازای وی آنرا کوه طفقان خوانند .

۷- و هم بنزدیکی طفقان اندر ناحیت تغزغز کوهی بر گیرد و سوی

مغرب همی رود اندر میان تفرغز و یغما و خر گاههء مختلف تا بکوه مانسا پیوندد، نزدیکی رود خولندغون آنرا کوه اغراج آرت خوانند و هریکی ازین کوه اورا نامهء بسیارست زیراک هرجایی را ازین کوهها بنام آن ناحیت یا آن شهر باز خوانند کی بدو نزدیکتر است .

۸- و دیگر از اول حد تفرغز از نزدیکی دریاہ ایسکوک^۱ کوهی برگیرد و همی رود تا آخر تخسیان^۲ و اول حد خلیج وانگه عطف کند و شاخی بناحیت قومی از خرخیز باز گردد آنرا کوه تولس خوانند و اندرین کوه سمورست و سنجاب و آهوی مشک بسیار و اندران عطف کی بناحیت خرخیز باز کشد حیوان مشک است و ختو و سنجاب و سمور .

۹- و دیگر از ناحیت کولی از کنبایه^۳ از هندوستان کوهی برگیرد و بسوی مشرق همی رود تا سمور^۴ و از نجا تا ناحیت شمال فرود آید میان مملکت دهم و مملکت رای از هندوان تا بحدود هیتال^۵ ، انگه این کوه بدو شاخ گردد .

۹A- یک شاخ از سوی شمال بحدود طیتال و نیتال^۵ فرود آید و میانه آخر هند و تبت بگذرد بر شمال حدود بلور و سمرقنداق و شکنان [و] و خان و بر جنوب بیابان همی رود تا بحدود ژاشت^۶ فرود آید میان مغرب و شمال و بحدود [b] [۶b] بتمان از ماوراءالنهر بگذرد تا بحدود سر و شنه بر آید

۱- ایسی گول . ۲- تخس . ۳- کنبایه . ۴- کلمه «سمور» زیاد روشن نیست

و «صور» نیز خوانده میشود . ۵- نبال ؟ . ۶- راشت .

و اما این کوه را از حدود شکنان [و] و خان و ژاشت شاخهاست بسیار
و بی عدد.

۹Aa و اما از میان و خان و ژاشت شاخه‌ها بسیار بر گیرد و اندر حدود
ختلان پرا کند و آنجا معدن‌های سیم و زرست و از شاخه‌ها ختلان يك شاخ
بردارد و با شاخی از حدود بتمان هر دو یکی شوند و از ایشان شاخه‌ها بسیار
بردارد و اندر ناحیت چغانیان افتد و آنجا پرا کند و آنجا کی آن عمود
اصلی بتمان رسد بدو شاخ شود و چون بحدود سرشنه^۱ آیند باز هر دو
یکی شوند. و از حدود بتمان شاخی بر گیرد و اندر میان بتمان دریاژه
و میان چغانیان بگذرد بر حدود سمرقند و سفد برود تا بحدود بخارا.
و همچنین هر یکی را از این شاخه‌ها شاخهاست اندک و بسیار.

۹B - و آن شاخ دیگر از حد هیتال اندر میان هندوستان برود
بر حدود قنوج بگذرد میان مملکت جابه خشک و مملکت لحرز بگذرد و
آنجا او را کوه قسک خوانند، همچنین برود اندر شمال حدود قشمیر [و] و بپهند^۲
و دُنپور و لمغان بر جنوب بلور و شکنان [و] و خان و بدخشان همی گذرد
و بر جنوب روستاهای ختلان بگذرد تا اندر حدود تخارستان اقدمیان طارقان
و سکلکند و خلم و سمنگان بر جنوب بلخ بگذرد و اندر حدود سان
و چهار يك افتد از گوز گانان.

۱- این کلمه همان «سرشنه» است که کاتب حرف اول آنرا شین نوشته است. قبل از این
کاتب این کلمه را بشکل «سبروشنه» نیز نوشته بود. ۲- و بپهند.

۹Ba وانگه عطف کند از سوی مغرب میان مغرب و شمال بیلاذغور رود بر جنوب اسفزار و هری و بوشنک و نشابور بگذرد انگه میان نشابور و سقروار^۱ براه فرود آید، از سوی شمال و باز روی بمغرب نهد بر شمال سمنان وری بگذرد و اندر ناحیت دیلمان افتد تا با آخر حدود گیلان.

۹Bb- و این کوه چون از حدود بلخ عطف کند اندر حد مدراز تخارستان بدان نواحی چندان شاخ خرد و بزرگ از وی بردارد کی عدد وی خدای داند. و از هر شاخی از وی شاخ بسیار بردارد و اندر حدود تخارستان و اندراب و پنجهپیر و خاویانه^۲ و بامیان و بعضی از حدود گوزگانان و بست و رخد و زمین داور و غزنین اندر پرا کند و تا بحدود سند بکشد و اندرین شاخها معدنها سیمست و زر. و چون عمود این کوه بنواحی غور رسد شاخی از وی برگیرد و گرد اندر آید چون انگشتی باز باهم رسد و این کوه یکی گردد و اندر میان این حلقه گروهی^۳... و ازین حلقه کوه یک شاخ بزرگ برگیرد با آن شاخها دیگر بسوی مشرق اندر آید بحدود بست و غزنین اندر پرا کند و همچنین بحدود اسبزار این کوه را شاخهاست خرد کی بروستاهاى او اندر پرا کند.

{ و همچنین بناحیت کوهستان و کومش و حدود دیلمان این کوه را شاخهاست بسیار^۴. }

۱- این کلمه تصحیفی از «سفزار» است که همان سبزوار باشد. ۲- جاریانه = جاربابه؛

۳- سه یا چهار کلمه افتادگی دارد. ۴- این جمله باید در بخش ۹Ba آمده باشد.

۹Ba- و اما این عمود کوه چون بحدود سان و چهاریک رسد از گوزگانان بدو شاخ [۷a] گردد یک شاخ آنست کی پدید کردیم، و دیگر برشمال او برود از جهت مغرب میان گُندرم و آنیر فرود آید و بر میان گُرزوان و جهودان بگذرد و میان بَشین و دَزه و میان مررود و بغ شور بگذرد و بر جنوب سرخس برود. انگه بناحیت شمال فرود آید بحدود طوس و باورد و نسا برود تا بحدود گرگان رسد. انگه یکی دره آید سه روزه راه درازاء او، و پهناء او تنگ آنرا دره دینارزاری خوانند و آن کوه کز آن سوی دره است از حدود سبراین فرود آید تا بحدود گرگان انگه روی میان مغرب و جنوب بنهد بر جنوب آمل و شهرهای طبرستان همی روذ تا بحدود شهری، انگه با آن عمود دیگر پیوندد کی صفت کردیم و هر دو عمود یکی گردند و از نجا برود تا باخر ناحیت گیلان چنانک پدید کردیم و این کوه را از حد هندوستان کی ابتداء اوست تا بحد گیلان کاخر اوست کمر زمین خوانند و بتازی منطقه الارض.

۱۰- و دیگر اندر ناحیت کرمان کوههاست از یکدیگر بریده آنرا کوههء کرمان خوانند. یکی را از آن کوهها کوه کوفج خوانند اندر میان بیابانست و درازاء او از دریاست تا حدود جیرفت و آن هفت کوه است یکدیگر پیوسته و هر کوهی از آن هفت کوه مهتری دارد

و عامل سلطان اندر آن کوه نشود و آن مهتران هر سالی مقاطعه هر کوهی گرد کنند و بفرستند و این هر هفت یکدیگر را طاعت ندارند و مردمان آن کوه را کوفجیان خوانند و ایشانرا زبانیت خاصه و جایست بانعمت بسیار و سخت استوار است و آن بلشکر و جنگ نتوان گشادن و میان این کوه و جیرفت شاخکهای کوهست و آن جای را کوهستان بوغانم خوانند. دیگر کوه بارجانست درازاء او از حد جیرفت تا حدبم و اندرین کوه معدن سربست و مس و سنگ مغناطیس و برود دود هست: یکی را کفتر خوانند و دیگر را دهک. و دیگر کوه جیرفت، کوهیست درازای او دو روزه راه و اندرین کوه معدنهای بسیار است. و دیگر کوهیست کوه سیم خوانند و کوهست خرد یکدیگر پیوسته میان ختر^۱ و جیرفت و اندرو معدن سیمست.

۱۱- و دیگر اندر ناحیت پارس کوهیست برگیرد از میان بسا و دارا گردد و روی بمشرق نهد و همی رود تا بسرحد کرمان، انگه عطف کند و بشمال فرود آید تا بحد تاس و رودان، انگه عطف کند و روی بمغرب نهد و همی رود تا بسرحد میان پارس و خوزستان، انگه ازینجا عطف کند و بناحیت شمال فرود آید میان کره^۲ بودلف و سپاهان فرود آید و بشهرهای جبال فرود آید تا بحدود همدان بگذرد. انگه بر جنوب همدان بگذرد

و میان شمال و مغرب همی رود تا بحدود مراغه رسد از آذربادگان وانگه
بیرد و این کوه را اندر کورالجبال [۷b] چندان شاخست کی هیچ شهری
نماند الا کی بنزدیک او شاخست ازین کوه .

و همچنین اندر ناحیت پارس این کوه را شاخهاست بسیار و نیز کوه-
هاست پیوسته و بریده ، چندانک بنزدیکی هر شهری از شهرهای پارس
کوه است . و همچنین این کوه را شاخهاست بنزدیکی سپاهان کی اندر
خوزستان پرا کند و این کوه را بنزدیکی سپاهان کوه جیلو
خوانند .

۱۲- دیگر کوهیست اندر ناحیت شمال میان حد کیماک و اول
خرخیز از سر حد کیماک بر گیرد و از سوی مشرق برود تا بحد خرخیزانگه
عطف کند و بناحیت شمال فرود آید تا آنجا کی آبادانی جهان بیرد
از سوی شمال این کوه را کیماکیان کند اور باغی خوانند .

۱۳- دیگر بناحیت آذربادگان کوهیست خرد بنزدیکی اردویل
آنها کوه سبلان خوانند .

۱۴- و دیگر بنواحی ارمینیه کوهیست ابتداء او از عراق برود از
تکریت آنجا اورا کوه بارما خوانند . همچنین همی رود بر میان حد ارمینیه
و آذربادگان تا بحدود بردع رسد .

۱۵ - و دیگر دو کوهست هم اندرین ناحیت از یکدیگر بریده یکی بزرگتر، آنرا کوه حارث خوانند و بر سر آن نتوان رفت از صعبی راه و بر او دایم برفست و سرماست و بسیاری از شهرهای ارمینیه را هیزم و صید ازین کوه است و آن دیگر را حویرث خوانند همچنانست و لکن کمتر از حارثست.

۱۶ - و اندر ناحیت جزیره دو کوهست خرد [و] بریده یکی را کوه جودی خوانند و این آن کوهست کی کشتی نوح علیه السلام برین کوه بیستاد. و دیگر را کوه ماردین خوانند بنزدیکی نصیبین است.

۱۷ - و اما اندر دیار عرب کوههاست خرد بسیار، سیزده کوه را ازان کوههائِ تهامه خوانند. و یکی کوهست بنزدیک مکّه آنرا کوه غزوان خوانند. و یکی کوه است بنزدیکی صنعا آنرا شیام^۱ خوانند و اندرو کشتست و آبادانی و جای استوارست. و نشست ملک^۲ یمن اندر قدیم برین کوه بودی. و دیگر کوهیست چهارسو از گرداو بیست فرسنگ باخر کوههائِ تهامه، سر او هامون است و اندرو آبادانیست و کشت و آبهاء روان و آنرا محمد بن الفضل القرمطی بگشاد اندر قدیم. و دیگر کوه کیست بنزدیکی مدینه آنرا کوه رضوی خوانند، سنگ فسان مکی ازین کوه آرند. و دیگر دو کوهست خرد بنزدیکی فید از راه

۱ - شیام. ۲ - در بالای کلمه «ملک» کلمه «ملوک» نیز اضافه شده است.

بردست راست بر دوروزه راه آنرا جبلی طی خوانند.

۱۸- واما اندر ناحیت شام کوهی برود از حد میان مصر و شام از نجا کی تیه بنی اسرائیل خوانند و بنزدیک او کوهیست بلند و بدو پیوسته آنرا کوه طور سینا خوانند و این کوه هم چنین راست اندر شام بگذرد میان مشرق و شمال تا بحدود زعر^۱ و همچنین تا بحدود دمشق و بعلبک و حمص بر شمال این شهرها و شمال بغراس برود و برود جیحون بگذرد تا بسر حد میان ارمنیه و روم و آنکه راست بسوی شمال فرود آید میان ارمنیه و روم تا باول حد سریر از روم آنکه عطف کند از سوی مشرق و همی رود میان سریر [۸a] و ارمنیه و آران و قفق تا بنزدیک دریای خزر آنکه بر گردد و عطف کند و باز گردد بسوی مغرب و همی رود میان سریر و خزر آن تا اول حد آن رسد آنکه از سوی شمال راست فرود آید تا باخر خزر آنکه میان ناحیت پچناک خزری برود و میان بلغار داخل [و] اوروس برود تا بحدود صقلاب، آنکه بناحیت شمال فرود آید اندر میان صقلاب و بر آن شهر بگذرد از صقلاب کی او را خرداب خوانند و آنکه باخر صقلاب رسد و برود.

اما از نجا کی طور سیناست تا بزعر^۲ کوه شراه^۳ خوانند این کوه را و بر او آبادانی بسیارست و بنزدیک او همه خار جیانند. و از حد زعر^۴ تا بحد دمشق کوه بلقا خوانند و از دمشق تا بحد حمص کوه لبنان خوانند و از حمص تا بحدود بغراس کوه دهر^۵ و تنوخ خوانند و از حدود بغراس تا باول

حد سریر کوه لکام خوانند و از اول سریر تا آن عطفها بکند و باول
الآن رسد کوه قَبَق خوانند و پس از این تا آخر کی منقطع شود هر جایی
بنام آن شهر و ناحیت باز خوانند کی بدو پیوسته است چنانک کوهه‌ها
دیگر را.

۱۸۸- اما چون با آخر شام و اول ارمینیه رسد شاخی بزرگ از او بر گیرد
و بناحیت روم اندر افتد و آنرا شاخه‌است و اندر و معدنه‌ها زرست
بسیار.

۱۸۸b- و از اول سرحد سریر شاخی برود تا بدریاء گوزیان
پیوندد.

۱۸۷- و چون بمیان سریر رسد شاخی عظیم از او بردارد و همچین
اندر میان آن دو کوه از سوی مشرق همی رود تا بقلعۀ رسد و این قلعه
شهریست بر سر این کوه کی هر روزی هزار مرد بنوبت بارۀ این قلعه
نگاه دارند و آنجا معدن زرست و سرب.

۱۸۸d- و چون این کوه بحدود الآن رسد شاخی سخت عظیم بردارد
و از ناحیت مغرب همی رود تا بدر الآن و بر در الآن شهریست بر سر این کوه
خرم‌ترین شهره‌ها الآن آنست و انگه این شاخ یبرد.

۱۹- و دیگر کوهی است خرد میان آخر حدروس و اول حد کیماک
مقدار پنج روزه راه درازای اوست.

۲۰- و اندر حد روم کوهی است بناحیتی کانناروستای آو آس خوانند
و اندران کوه شکافست بزرگ و باهول گویند کی آن جای اصحاب-
الکھف بوده است.

۲۱- و دیگر کوهیست اندر روم بنزدیکی شهر افراخون درازاء
او مقدار شش روزه راه.

۲۲- و دیگر کوهیست بنزدیکی کوه گرز و اندر معدن سینه‌ست
ومس.

۲۳- و اما اندر ناحیت مصر دو کوهست یکی بر سوی مشرق
از رود نیل از حد آسوان و اول حد نوبه برود راست بسوی شمال و بصعید-
الاعلی فرود آید بر حدود توصیر^۱ و فسطاط قصبه^۲ مصر بگذرد تا بخوف^۳
رسد تا بدان جای کی ریگ جفاره^۴ است انکه پُرد و اندرین کوه معدن
سیم و زرست و این کوه را کوه معظم^۴ [خوانند].

۲۴- و دیگر کوهیست بر مغرب رود نیل هم چنین از اول حد نوبه
بر گیرد راست و بشمال فرود آید تا بحدود فیوم بابریق رسد انکه شاخی
از سوی مغرب باز کشد خرد، انکه پُرد [۸b] و اندرین کوه معدن بیجاده
است و معدن زمرد و زبرجد و برین کوه خرائند و حشی، ملمع، سیاه،
زرد. و اگر ایشانرا از آن هوا بیرون آری بمیرند و این کوه را کوه
الواحاح خوانند.

۲۵- و دیگر اندر روم از پس خلیج کوهکیست خرد بنزدیکی سلوقیه .

۲۶- و دیگر اندر حدود اندلس کوهیست از حد مالقه برگیرد و از سوی مشرق برود تا بحدشنتریه انگه عطف [کند] و بسوی شمال فرود آید بناحیت لارده ، انگه عطف کند و سوی مغرب برود تا بناحیت طلیطلا و طلیطلا بردامن این کوهست و انگه پُرد .

۲۷- و دیگر کوهیست اندر ناحیت اندلس بحد قوریه و تر جاله و ازو داروهای بسیار خیزد .

۲۸- و دیگر کوهیست اندر حدود مغرب روم آنرا بلغری خوانند ، کوهی آبادانست و بانعمت بسیار .

و این همه کوهها کی یاد کردیم آنست کی اندر چهاریک شمالیست از آبادانی عالم و اما اندر آبادانی جنوب تا آنجا که مردم تواند رسیدن نه کوهست .

۲۹- یکی را از آن جبل القمر خوانند و اندرو معدن سیمست و زر و رود نیل ازو بیرون آید ، درازاء او پانصد فرسنگست .

۳۰- و هشت کوه دیگرست مختلف بطول و عرض و مسافت و جای او و مقدار وی چنانست کی ما اندر صورت پیدا کردیم و بالله التوفیق .

۶۴- سخن اندر رودها

رود بردو ضربست یکی طبیعست و دیگر صنایع، اما رود صنایع آنست که رود کدهای او بکنده اند و آب بیاورده اند از بهر آبادانی شهری را یا کشت و برز ناحیتی را و بیشترین رود صنایع خرد بود و اندرو کشتی نتواند گذشتن . و شهر باشد کی او را ده رود صنایعست کمتر یا بیشتر و این آبها اندر خوردن و کشت و برز و گیاهوارها بکار شود . و عدد این رودها صنایع نه محدودست کی اندران بهر زمانی زیادت و نقصان افتد .

و اما رود طبیعی آنست کی آبهایی بود بزرگ کی از گداز برف و چشمهائی کی از کوه و روی زمین بگشاید و بود برود و خویشتن را راه کند و رود کدهوی جایبی فراخ شود و جایبی تنگ و همی رود تابدریایی رسد یا ببطحه . و ازین رودها طبیعی هست کی سخت عظیم نیست و آن با آبادانی شهری یا ناحیتی بکار شود ، چون رود بلخ و رود مرو ، بود کی از یک رود طبیعی رودها بسیار بردارد و بکار شود و آن عمود رود همی رود تابدریا رسد یا ببطحه ، چون فرات .

۱- اما نخستین رودی اندر ناحیت مشرق رود خمدان است کی از- کوه سرندیب بگشاید و دوازده روزه راه برود ، انکه بطیحه بندد درازای او و پهناء او پنج فرسنگ . انکه ازین بطیحه هم چندان رودی بگشاید

وهفت روزه راه برود تا بخمدان رسد و بعضی اندر کشت و برز بکار شود
و دیگر اندر دریای اقیانوس مشرقی افتد.

۲- و دیگر رودیست کیسو خوانند از مشرق کوه مانسا بگشاید
و بدان جائی کی بمیانهُ حدود تبت [۹۸] رسد و همی رود بدین کوه میان
کوه و آبادانی تا برابر حد میان تبت و هندوستان برسد انکه کوهه‌ها
بسیار بپرند و اندر میان آن کوهها بگذرد تا بحدود کُجان و بُغشور و انکه
میان ناحیت ایرش و ناحیت خورش از ناحیت‌ها چین بگذرد و بدریاء
اقیانوس مشرقی افتد و این رود را چون بحد بغشور افتد او را عنان
خوانند.

۳- و دیگر رودیست رود ثجاخ خوانند از مشرق این کوه مانسا
بر گیرد آنجا کی آخر حد بیابانست و بر کران شهر ثجاخ و بریجه
و کوسکان بگذرد و همی رود تا بحدود ختن بگذرد و چون از ناحیت
ساجو اندر گذرد بطیحه بندد و ازینجا برود تا بحدود کُچا انکه اندر
میان ناحیت کُورش و ناحیت فرا جکلی بگذرد و بدریای اقیانوس
مشرقی افتد و از سوی مغرب این رود، خانه‌ها مرغان عکه است و بر همه
لب رودخانه بچه این عکه است بوقت بهاران، و پهناء رود نیم فرسنگست
و هر گز پهناء این آب نبرند و این رود چون بحدود کُچا رسد او را
رود کُچا خوانند و بدین معروف است اندر کتابها و هم ازین کوه،

هم از آن نزدیکی بماوراء النهر نزدیکتر سه رود بگشاید یکی را سَمایند غون خوانند. و دوم را خرایندغون خوانند. و سیم را خولندغون خوانند. و هر سه رود میان غزا و کلبانک، اندر رود ثجاج افتد.

۴- و از رود کیسو رودی بزرگ بردارد و بنزدیک این قلعه تبت خاقان و بکرسانگ آید و آنجا بکار شود اندر کشت و گیاهوارها.

۵- و دیگر رودیست رود ایلا خوانند از کوه ارغاج آرت بردارد و بناحیت شمال فرود آید و بدریاء اسیکوک افتد.

۶- و دیگر رود جیحون است از حدود و خان برود و برحد میان ناحیت بلورومیان حدودشکنان و خان برود تا بحدود ختلان و تخارستان و بلخ و چغانیان و خراسان و ماوراءالنهر همی رود تا بحدود خوارزم انگاه اندر دریای خوارزم افتد.

۷- و دیگر رودیست اورا خرناب خوانند از مغرب کوه قسک برود و میان بدخشان و پارغراندر جیحون افتد و این خرناب از جیحون مهترست و لکن همه بجیحون باز خوانند از بهر آنک جیحون از رهی دورتر رود.

۸- و دیگر رودیست از سوی بتمان بشست فرسنگ برود از کوههاه وی که از ناحیت شمال بجنوب دارد تا بْمَنک و هُلُبک رسد و چون پیارغیر رسد اندر جیحون افتد.

۹- و دیگر رودیست کی اورا و خشاب خوانند از کوه و خش برود

بنزدیکی و خش بجیحون افتد.

۱۰- و دیگر رودیست کی از حدود گُجیان^۱ و از کوهه‌ها ایشان برود و بر میان نودز بگذرد و بنزدیک قوادیان بجیحون افتد.

۱۱- و دیگر چغان رودست از چغانیان رود و بحدود ترمذ بجیحون افتد و این هر چهار از سوی شمال بجنوب روند.

۱۲- و دیگر دورودست یکی مهتر اورا رود درغام خوانند از حدود تخارستان بروند و هر دو یکی شوند میان ولوالج و خلم [۹b] بروند و بجیحون افتند.

۱۳- و دیگر رودیست یکی از حدود لمعان^۲ و دنیور از کوه بگشاید و بر حدینهار^۳ بگذرد از سوی جنوب آنرا رود لمعان^۴ خوانند و بر حدود مولیان بگذرد و بر شهر دِون^۵ و سدوسان و تلبری و منصوره و منجابری بگذرد بنزدیکی کولی و بدریاء اعظم افتد.

۱۴- و دیگر رودیست کی آنرا سند رود خوانند و از مغرب کوه قسک برود و این کوه قسک را نیز کوه یخ خوانند و همی رود از سوی جنوب و بحدود ملتان اندر رود و اندر رود لمقان^۶ افتد از سوی مشرق.

۱۵- و دیگر رودیست رود هیوان از کوه هیوان بگشاید و میان جلوت و بلوت و بیروزه بگذرد و اندر حدود ملتان اندر رود و اندر رود لمقان^۷ افتد از سوی مغرب.

۱- کمجیان. ۲- لغان. ۳- نینهار. ۴- لغان. ۵- شهر زور. ۶ و ۷- لغان.

و چون این هر سه رود بهم آیند آنرا رود مهران خوانند و گویند
کی از سر کوه یخ و آن کوه قسکست آبی بردمد چون قواره همچنان
بدو نیم شود نیمه از آن سوی شمال فرود آید و آن رود خرناست و نیمه
بسوی جنوب فرو شود و آن سند رودست، انکه رود مهران گردد.

۱۶- و دیگر رودیست رود مهران خرد خوانند و از کوه هندوان
بگشاید میان حد دهم و رای میان همانان و بلهاری بگذرد و میان تونون
و تونین بگذرد و بر حدود قندهار تا بحدود کولی رسد و اندر دریای اعظم
افتد.

۱۷- و دیگر رود اوز گند است از پشت کوه خلخ بردارد و بر
اوز گند و شهر باب و اخسیکت و خجند و بناکت برود تا بحدود چاج
و انکه برست کند و پاراب و شهر کهاء بسیار بگذرد و تا بحد جند و جواره
برود و با دریای خوارزم افتد.

۱۸- و دیگر رود خرساب است از آخر حد بتمان از شمال کوه
بگشاید بنزدیکی شهر خرساب برود اوز گند افتد.
۱۹- و دیگر رود اوش است هم از آن کوه بگشاید و بر میان اوش
و اورشت بگذرد و برود اوز گند افتد.

۲۰- و دیگر رود قباست هم از این کوه بگشاید و بنزدیک قبا برود
اوز گند افتد.

۲۱- و دیگر رود ختلام است و از کوه مانسا بگشاید و آنجا کی حدست میان خلخ و یغما بر شهر ختلام بگذرد و تا نزدیک باب برود و برود اوز گند افتد.

۲۲- و دیگر رود پرك است از پشت کوه خلخ بگشاید و بناحیت جنوب فرورود و بر حدود چاچ بگذرد و میان بناکت و دیوار قلاس برود اوز گند افتد.

و چون این همه آبها یکی شود، این همه را رود چاچ خوانند و تازیان این رود را سیحون خوانند.

۲۳- و دیگر رود بخارا است. و چهار رود از کوه بتمان میانه بگشاید و مقدارشش فرسنگ بروند و آنگاه هر چهار یکی بطیحه گردند و آنرا دریاژه خوانند انکه از وی رودی بگشاید و بر حدود سروشنه و سمرقند و سفد بگذرد و اندر میان بخارا بگذرد و بعضی ازو بکشت و برز انجارا بکار شود و بعضی با آوازه میکند [۱۰۸].

۲۴- و دیگر رود بلخ است از حدود بامیان بگشاید و بر حدود مدرورباط کروان بگذرد و بلخ رسد و این آب همه اندر کشت و برز بلخ بکار شود.

۲۵- و دیگر رود هیدمندست از حد گوزگانان بگشاید از نزدیک غور بر درغش و تل و بست بگذرد و از گرد سیستان اندر آید و بعضی بکار شود و بعضی بدریاء زره افتد.

۲۶- و دیگر رود مروست از حد میان گوزگانان و غور از حد غرجستان بگشاید و بر بشین بگذرد میان دره ببرد و بر مرود، و دز حنف، ولو کر، و بر کدر و کیرنک بگذرد و بر ورسد و اندر کشتهاء مرو بکار شود.

۲۷- و دیگر رود هریست از حدود غور بگشاید و اندر کشتهاء هری بکار شود. و هری را دیگر رود هاست بزرگ کی از سیل خیزد و لکن وقت بود کی هیچ نماند از بهر آن یاد نکردیم.

۲۸- و اندر ناحیت کرمان هیچ رود بزرگ نیست و نه دریا مگر دریا اعظم و یکی رود است خرد مقدار ده آسیا آبست از حدود جیرفت بگشاید و تیزهمی رود و بیشتر بکار شود اندر گرمسیر کرمان و باقی بنزدیکی هر موز بدریا اعظم افتد.

۲۹- و دیگر رود سکانست اندر پارس از کوهه‌ها روستاء رویگان بگشاید و عطف کند و از گردشهر گور اندر گردد و میان نجیرم و سیراف بدریا اعظم افتد.

۳۰- و دیگر رود خوید انست از ناحیت خویدان بگشاید از پارس و بر مشرق توج بگذرد و میان کنافه و نجیرم بدریا اعظم افتد.

۳۱- و دیگر رود شاد کانست^۲ است از ناحیت بازرنج بگشاید از پارس و بر گوشه مغرب از توج بگذرد و بدریای اعظم [افتد].

٣٢- و دیگر رود سیرینست کز کوه دنباد^۱ برود از ناحیت بازرنج
و میان وایکان ولارندان بگذرد و بر حدود ارگان بشهر بگذرد میان
سینز و کنافه بدریای اعظم افتد و این هر چهار رود از ناحیت شمال بناحیت
جنوب رود.

٣٣- و دیگر رود کُرست کی از حد آزد از روستا کروان رود از
پارس و روی بمشرق نهد و همی تا باصطخر بگذرد بر جنوب وی و بدریای
بجگان^۲ افتد.

٣٤- و دیگر رود فروابست هم از پارس از روستاء فرواب رود روی
بمشرق نهاده و چون بناحیت اصطخر رسد عطف کند و بر مشرق اصطخر
اندر رود کُر افتد و این رود کر درست ترین آبیست اندر پارس و بهترین.
٣٥- و دیگر رود طاب است از کوه جیلو رود کی بحدود
سپاهانست و بحد میان خوزستان و پارس بگذرد و بدریاء اعظم افتد و شهر
ماهی روبان اندر میان این آبست بین دریا.

٣٦- و دیگر رود سَرَدَن هم از کوه جیلو رود و برود طاب اندر
افتد و شهر سَرَدَن اندر میان این دو رودست.

٣٧- و دیگر رود شوشتر است اندر ناحیت خوزستان و ابتدا او از
حدود شهر جبال رود و بر شوشتر [١٠b] و سوق الاربا و اهواز و جَبی و
باسیان بگذرد تا بدهنه شیر و حصن مهدی رسد، آنگه بدریای اعظم افتد

۳۸- و دیگر رود مَسْرُقان اندر خوزستان، رودیست کی از رود شوشتر بردارد و تا اهواز برود و همه کشته‌ها را آب دهد و آنچه بماند باز رود شوشتر افتد بنزدیکی اهواز و شهر عسکر و مَکْرَم^۱ اندر میان این دو رود افتد.

۳۹- و دیگر رودیست هم از رود شوشتر بردارد از حد باسیان و کستی‌هائ^۲ باسیان، و خان بُردونه، و دُورق را آب دهد تا بحدرام اورمزد ۴۰- و دیگر رود شوشست از حد کرخه بردارد از شاخی از شاخه‌ها کوه ناحیت جبال و همی رود تا سوادشوشتر را و شوش را آب دهد و میان شوش و بدوشاور برود تا بحد بُصنی رسد همه اندر کشته‌ها بکار شده باشد.

۴۱- و دیگر رود رَسست اندر حد شمال و اندر ناحیت غوز، رودی بزرگ است، سیاه و گنده، از آن کوه کی اندر حد میان کیماک است و خرخیز برود و اندر میان غوز بگذرد و بدریای خزران افتد.

۴۲- و دیگر رود ارْتُشست، هم ازین کوه گشاید، آییست بزرگ و سیاه، لکن خوردنیست و شیرینست و اندر میانه غوز و کیماک برود تا بده جوین^۳ رسد از کیماک، آنکه اندر رود آتل افتد.

۴۳- و دیگر رود آتل است کی هم ازین کوه گشاید از شمال ارْتُش، رودیست عظیم و فراخ و اندر میانه کیماکیان همی رود تا بده جوین^۴ رسد، آنکه اندر حد میان غوز و کیماک همی رود روی بمغرب

۱- عسکر مَکْرَم . ۲- شاید، کشته‌ها . کوست در پهلوی بمعنی جهت و طرف

نیز آمده است . ۳ و ۴- جوین .

کرده، تا بر بلغار بگذرد آنگه عطف کند از سوی جنوب اندر میان بجناک ترک و بر طاس بگذرد، و اندر میانه شهر آتل از حد خزران برود آنگه بدریای خزران افتد.

٤٤- و دیگر رود روسست از میان صقلاب برود روی بمشرق نهاده تا بحدود روس آید، آنگه بر حدود اُرتاب و صلاب و کویافه کی شهره‌ا روسست، و بر حدود خفجاخ بگذرد، آنگه عطف کند و روی بجنوب نهد بحدود بجناک، و اندر رود آتل افتد.

٤٥- و دیگر رود روتا است و از کوهی کی بر سر حدست میان بجناک و مجفری و روس برود، آنگه اندر میانه حد روس افتد و بصقلاب رود آنگه بشهر خرد آب رسد از صقلاب و اندر کشته‌ها و گیا خوارها ایشان بکار شود.

٤٦- و دیگر رود دجله است از کوه‌ها ایمن بگشاید بر بلد و موصل و تکریت و سامره بگذرد، میانه بغداد پُرد و میانه واسط پُرد تا بگذار و اُبله^١ و ح- دود بصره رسد، آنگه اندر دریای اعظم افتد، و از دجله بنزدیکی فتح رودی بردارد آنرا نهر معقل خوانند بصره رود و رودی دیگر بردارد هم از دجله پُبر اُبله آنرا نهر اُبله خوانند، راست برود از سوی مغرب تا بحدود بصره اندر نهر معقل افتد و آنگه از بصره برود و آنجا نهر دُیس خوانند تا بنزدیکی عبادان بدجله باز افتد. و میان واسط و مذار

١- آمد = دیار بکر. ٢- اُبله.

از دجله رودی بردارد، و از رود بطیحه بندد [۱۱۸] آنرا بطایح بصره خوانند.
 ۴۷- و از کوه ارمینیه دو رود برود آنرا زابیر^۱ خوانند، یکی را
 زاب الاصغر، خوانند و دیگر را زاب الاکبر، میان مغرب و جنوب بروند
 و میان شهر حدیثه و شهر سن اندر دجله افتد.

۴۸- و دیگر دو رودست یکی را رود ساس^۲ خوانند و از کوه
 ارمینیه بردارد و اندر کشتها بکار شود چون بشهر عکبره رسد هیچ
 نماند. و دیگر رود ازین کوه بردارد، آنرا نهر وان خوانند، اندر کشتها
 بکار شود، چون بشهر نهر وان رسد هیچ نماند.

۴۹- و دیگر رود فراتست کز کوه علیق رود، از میان ناحیت روم
 و کوه اکام^۳ ببرد و بحدود ملطیه آید و هم چنین روی بجنوب نهاده و [از]
 شمشاط و سنجه و بالس بگذرد آنکه عطف کند، و میان مغرب و شمال
 فرود آید تا برقه و قر قسیا و رجه، و عانه، و هیت، و انبار بگذرد، و باز
 عطف کند و میان جنوب بگذرد تا بطیحه^۴ کوفه رسد و چون از انبار بگذرد
 رودی از وی بگشاید کی آنرا نهر عیسی خوانند و تا بیغداد برود و اندر دجله
 افتد و مردم از فرات بکشتی ازین رود بدجله روند و از زیر این نهر عیسی
 رودی دیگر بردارد هم از این رود، مهتر از نهر عیسی، آنرا نهر صرصر
 خوانند و اندر کشته^۵ اه شهر صرصر بکار شود. و از زیر این نیز رودی
 بگشاید مهتر از نهر صرصر و آنرا نهر الملک خوانند. و اندر کشته^۶ اه شهر
 نهر الملک بکار شود. و از زیر این رود رودی بگشاید بحدود کربلا

و آنرا نهر سورا خوانند برود تا هم اندر بطیحه واسط افتد. و شهر جامعین اندر میان این دو رود افتد، یکی عمود فرات و دیگر نهر سورا.

۵۰- و دیگر رودیست بحدود خراسان آنرا رود یهرند خوانند، از کوه طوس برود بر حدود آستوا و جرمگان برود و میانه گرجگان ببرد و بشهر آبسکون رود و بدریای خزران افتد.

۵۱- و دیگر رودیست اندر حدود طبرستان آنرا تیژن رود خوانند از حدود کوه قارن از نزدیکی پریم برود و بر ساری بگذرد و بدریای خزران افتد.

۵۲- و دیگر رودیست کی رود باؤل خوانند، از کوه قارن برود و بر ما مطیر بگذرد و اندر دریای خزران افتد.

۵۳- و دیگر رودیست کی آنرا هر هیز خوانند از کوهه‌های ری و لارجان، از حد طبرستان برود و تا بنزدیک آمل برود و بیشتر اندر کشت و برزبکار شود و باقی اندر دریای خزران افتد.

۵۴- و دیگر رودیست آنرا سپید رود خوانند از کوه حویرت رود از ناحیت ارمینیه روی بمغرب و میان گیلان ببرد و اندر دریای خزران افتد.

۵۵- و دیگر رودیست آنرا رود ارس خوانند از مشرق کوه ارمینیه برود از نجا کی بروم پیوسته است و روی بمشرق کرده همی رود تا بر

ورتان بگذرد و بر حد میان آذربادگان و ارمینیه و میان آران بگذرد تا بدریای خزران افتد.

۵۶- و دیگر رود کُرست اندر ناحیت آران از آن کوه گشاید کی میان آران و سریر است. و روی بمغرب کرده همی رود تا بر حدود شکی و قبله برود و بر بردیج [۱۱b] بگذرد، انگه بارود آرس^۱ یکی گردد و هر دو بمیان موقان و باکو بگذرند و بدریای خزران افتند.

۵۷- و دیگر رودیست بناحیت آران^۲ آنرا نهر میجان^۳ خوانند از آخر حدود کوهه‌ها تهامه رودانک بمشرق نزدیکتر است. و بشهر وادی میجان^۴ بگذرد و بسیه^۵ و شهرهای حضرموت بگذرد و بریگ^۶ احقاف بگذرد و بدریای اعظم افتد.

و اما ببلاد شام هیچ رود بزرگ نیست.

۵۸- و دیگر رودیست از عمل بقلار رود از میانه روم آنرا نهر الکروم خوانند و بدریای گریزان رسد.

۵۹- و دیگر رودیست از عمل افلاخونیه رود از روم و بر شهر طنابری بگذرد و بدریای گریزان رسد.

۶۰- و دیگر رودیست از عمل اسیق رود از روم بر شهر بنداقلس و دیدون^۷ بگذرد و بدریای تنقیه^۸ افتد، اندر روم.

۱- آرس. ۲- مینورسکی «آران» را عرب ترجمه کرده است.

۳-۴- بیجان. ۵- شیوه. ۶- ندیدون = بدیدون. ۷- نیقیه.

٦١- و دیگر رودی هم از ایدر برود و بر میان حد عمل باطریق^١ و عمل بقلار بگذرد و انگه بناحیت جنوب همی رود میان خاك و تنقیه^٢ تا بدریای تنقیه^٣ افتد.

٦٢- و دیگر رود نیل مصرست از جبل القمر اندر جنوب ده رود بزرگ برود و از هر پنجی يك بطیحه بندد، انگه از هر بطیحه سه رود بگشاید و از هر شش رود یکی بطیحه بندد، بیرون از حدود نوبه اندر جنوب، انگه رود نیل ازین بطیحه بگشاید و بمیان نوبه فرود آید، روی بشمال نهاده و همی رود تاهمه ناحیت نوبه پُرد، انگه عطف کند سوی مغرب تا بشهر سکره^٤ رود، انگه عطف کند و از سوی مشرق باز گردد تا بر طرف کوه الواحات و بر شهر آسوان بگذرد و راست فرود آید روی بشمال نهاده همه ناحیت مصر پُرد و برا خمیم، و فیوم، و فسطاط بگذرد و اندر دریای تنیس افتد.

٦٣- و از آن ریگ کی میان نواحی مصرست و میان دریای قلزم رودی بگشاید عظیم و روی بمغرب نهد و میان نوبه پُرد پیهنا، و آنجا کی شهر کابیلست از آن نویان، و آن قصبه ایشانست، اندر رود نیل افتد و این را رود رمل المعدن خوانند.

٦٤- و از نیل رودی بر گیرد بزرگ بنزدیکی فسطاط و اندر کشتهها بکار همی شود تا با اسکندریه رسد و آنچ بماند بدریای تنیس باز افتد.

١- ناطریق . ٢ و ٣- نیقیه . ٤- سُکر.

۶۵- واندر شهره‌اء افریقیه و طنجه و تاناحیت سوس الاقصی هیچ رودی نیست عظیم مگر چونانک خورد راو کشت و برز را بکار شود. و هم چنین اندر ناحیت سودان هیچ رود را خبر نیافتیم اندر کتابها و اخبارها.

۶۶- و دیگر رودیست بمغرب ناحیت روم از کوه بلغری رود روی بمشرق نهاده و همی رود تابجای صقلایان کاندر ناحیت روم آند، برود و بناحیت بُرچان بگذرد و بر عمل بُراقیه بگذرد، اندرین میان شهر قسطنطینیه بگذرد و آنچ بماند اندر خلیج افتد، آن را رود بلغری خوانند.

۶۷- و دیگر رودیست آنرا نهر تاجه خوانند، از کوه اندلس بگشاید از نزدیک شهر طلیطله و از گرد شهر طلیطله اندر آید و بسوی مغرب رود، آنکه عطف کند از سوی مشرق و بمغرب باز گردد و همی رود تابحدود هارده و حدود شترین. و چون بشترین رسد، بدریای اقیانوس مغربی افتد [۱۲۸].

واندرین همه جهان هیچ رود نیست بزرگ کی اندرو کشتی تواند رفتن مگر اینک ما یاد کردیم. و اما اندر ناحیت جنوب هیچ رود بزرگ را ذکر نیافتیم البته مگر رود

۶۸- بُجرا کی گویند کی رودی است کی از کوهی رود اندر جنوب و میان بجه ببرد و بنزدیکی حبشه بدریا افتد. والله اعلم ولا قوة الا بالله.

۷۴- سخن اندر ییابانها و ریگها

هرزمینی کی آنجا ریگ دارد یا شوره و اندرو کوه نباشد و آب روان نباشد و کشت و برزنبود آنجای را ییابان خوانند و ییابانهای مختلف است، بعضی خرد و بعضی بزرگ، و هم چنین ریگهای بسیارست اندرین ییابانها بعضی بزرگست و بعضی خرد و اندرین باب یاد کنیم هر ییابانی کی بزرگست یا هر ریگی کی بزرگست اندر آبادانی عالم ان شاء الله.

۱- و اندر جنوب ناحیت چینستان میان کوه طاعن فی البحر و میان خمدان ییابانست و ازین ییابان پاره بدریا اندر رود چون جزیره، و ناحیت مشرقی ازین ییابان دریا اقیانوس مغریست و ناحیت جنوب دریا اعظم است، و ناحیت مغربی کوه الطاعن فی البحر، و ناحیت شمال رود خمدان است، و اندر زمین این ییابان زرست بسیار.

۲- و دیگر ییابانست اندر شمال حین^۱ و مشرق او دریای اقیانوس مشرقیست. و جنوب وی نواحی حینست^۲ و مغربش رود کچاست و شمالش تغزغز و خرخیز است.

۳- و اندر ناحیت چینستان ریگست پهنا او سه منزلست میان دو شهر از حین^۳ یکی ختم و دیگر و سارنیک و درازاء او از حد بطیحه رود کچا تا بعد این ییابان کی بر شمالی خیز^۴ یاد کردیم.

۴- و دیگر بیابانیست و مشرق وی حدود تبتست و جنوب وی بلاد هندست و مغرب او حدود ماوراءالنهر است و شمال او حدود خلیج است و این بیابانیست صعب بی آب و بی علف.

۵- و دیگر بیابانیست اندر حدود هند بر کران دریاء اعظم دراز نهاده از حد سرندیب بکشد تا باول مملکت دهم و لکن بیابانیست بریده پاره پاره نهاده. و اندر ناحیت سند و هند بیابانها خرد بسیارست.

۶- و دیگر بیابانکیست خرد و محدود، مشرق او شهرهای سندست و جنوب وی دریای اعظم و مغرب کوه کوفج است و شمال او بعضی از سند و بعضی از کرمان.

۷- و دیگر بیابانیست مشرق او شمال حدود سند تا بحدود رود مهران و جنوب وی بر حدود سند و کرمان و پارس برود، و مغربی وی حدود ری و قم و قاشانست و شمال او بر خراسان و حدود وی^۱ و سیستان بگذرد و این بیابان را بیابان کر گس کوه خوانند، از آنک یکی کوهکیست خرد اندر مغرب این بیابان که آنرا کر گس کوه خوانند، و این بیابان را بدان کوه باز خوانند. و اندرین بیابان کوهکهاست پراکنده بهرجایی از وی و ازین بیابان هر کجا ناحیتی بدو نزدیکست بدان ناحیت باز خوانند. و اندرین بیابان ریگست از گرد سیستان بر آید [۱۲b] آنرا ریگ سیستان خوانند،

۸- و دیگر بیابانیست مشرق وی بر حدود مرو بگذرد تا بجیحون رسد، جنوب وی بر حدود باورد و نسا و فراو و دهستان و دریای خزران بگذرد تا بحدود آتل و مغرب وی رود آتل است و شمال او رود جیحون است و دریای خوارزم و حدود غوز^۱ تا بحد بلغار و این بیابان را بیابان خوارزم و غور خوانند، و اندرین بیابان ریگست از حدود بلخ بردارد و بر جنوب جیحون بگذرد تا بدریای خوارزم کشد، و پهناش جای هست که يك منزلست و جای هست کی هفت منزل.

۹- و دیگر ریگست اندر میان کیماک و حدود جند و جواره و درازای او بسیار و پهناء او اندک.

۱۰- و دیگر بیابان بادیه است، مشرق او از حدود هجرست تا حدود بحرین و بصره و بر حدود قادسیه و کوه^۲ بگذرد تا بحدود رود فرات و جنوب وی دریاء عربست همه و حدود خلیج ایله^۳ و دریاء اعظم و نواحی حضر موت و یمن، و مغرب او بر حدود جدّه و جار و مدین و ایله بگذرد و شمال وی بر حدود مغان^۴ و سلیمه و تدمر و خناصره بگذرد تا رود فرات و این را بیابان بادیه خوانند و ازین بیابان هر کجا کی بشهری یا بجایی^۵ از حیاه عرب پیوسته است او را بنام آن جای باز خوانند. و اندرین بیابان يك ریگست از کران دریا بردارد از حدود بحرین و پهنای او جای هست کی دو منزلست و جای هست کی چهار منزلست. و در ازاء او بیست منزل

۱- غور. ۲- کوفه. ۳- بربری. ۴- معان.

و آنرا ریگک هیر خوانند و رنگ او سرخست و زر گران از وی بکار دارند. و همه حجاج کی براه عراق روند، این ریگک را پُرنند.

۱۱- و دیگر ریگکست اندر جنوب این بیابان از گرد شهرها و حضرموت براید بر کرانه دریا آنرا ریگک احقاف خوانند.

۱۲- و دیگر ریگکست کی مشرق او خلیج بربرست و خلیج ایله و جنوب او بیابان بجه است و مغرب وی حدود نوبه است و حدود مصر و شمال وی خلیج قلزمست آنرا ریگک معدن خوانند، کی اندر وزر است و اندر بسیار زریابند.

۱۳- و دیگر بیابانست مشرق او ناحیت حبشه است و جنوب او ناحیت بجه و مغرب وی ناحیت نوبه و شمالش این ریگک کی صفت کردیم.

۱۴- و دیگر ریگکست اندر حدود مصر مشرق او از عسقلان تا ببحیره المیته و جنوب وی و مغرب وی هر دو ناحیت فسطاط است و شمالی وی از بحیره تنیس تا بعسقلان است آنرا ریگک جفار خوانند.

۱۵- و دیگر اندر ناحیت مغرب از حدود مصر از کوه الواحات و برقه و طرابلس تا حدود سوس الاقصی بیشتر همه بیابانست.

۱۶- و اندرین ناحیت مغرب ریگکست بزرگ حدود سجلماسه، آنرا رمل المعدن خوانند و اندر وی زربسیار یابند.

۱۷- و اندر ناحیت جنوب از خط استوا بیشتر همه بیابانست و آبادانی آنجا همه اندر بیابانها نهاده است مگر اندکی کی اندر کوه است.

۱۸- وهم چنین اندر ناحیت شمال از آبادانی جهان کی اندر چهار- يك شمالیست از حد چینستان تا حدود [۱۳۸] خزران بیشتر همه بیابانست و جای ترکان بیشتر همه اندر بیابانها نهاده است، مگر اندکی کی اندر کوههاست و آب روان و درختان و کشت.

و اندر حدود مسلمانی بیابانها و ریگهای بزرگ و معروف اینست کی مایاد کردیم، و اندر ناحیت کافری جز از ترک هم اینست کی مایاد کردیم. والله اعلم و بالله التوفیق.

۸۶ سخن اندر ناحیتها

۱- ناحیتی از ناحیتی بچهار روی جدا گردد: یکی باختلاف آب و هوا و زمین و گرما و سرما. و دوم باختلاف دینها و شریعتها و کیشها و سیم باختلاف لغات و زبانها و مختلف و چهارم باختلاف پادشائیهها. و حد ناحیتی از حد ناحیتی دیگر سه چیز جدا شود: یکی بکوهی خرد یا بزرگ کی میان دو ناحیت بگذرد. و دوم برودی خرد یا بزرگ کی میان دو ناحیت برود. و سیم بیابانی خرد یا بزرگ کی میان دو ناحیت اندر باشد.

۲- اما رومیان گفتند کی همه آبادانی جهان سه قسمت: یک قسم آنست کی مشرق وی دریای اقیانوس مشرقیست و حد تغزغزو خرخیزو جنوب وی بحرا عظم است تا بقلزم و مغرب وی ناحیت شام است و روم تا

بخلیج قسطنطنیه و [شمال وی] حدود صقلاب و آخر حدود آبادانی جهان است و این قسم را آسیه الکبری خوانند و این قسم دو سیک همه آبادانیست کی اندر ناحیت شمالست .

۳- و قسم دوم مشرق وی اول حدود مصر است از خط استوا تا بدریای روم و جنوب او یبانیست کی میان بلاد مغربست و میان بلاد سودان و مغرب وی دریا اقیانوس مغربست و شمال او دریای رومست و این قسم را لویه خوانند، و این قسم دوازده یک آبادانی همه جهانست اندر شمال .

۴- و قسم سیم مشرق او خلیج قسطنطنیه است و جنوب وی دریا روم است و مغرب وی دریا اقیانوس مغربست و شمال وی آخر آبادانی جهانست اندر شمال و این قسم را ازوفی^۱ خوانند و این قسم چهار یک همه آبادانی جهانست .

۵- و اما آن آبادانی کاندر ناحیت جنوبست آنرا رومیان آبادانی جنوب خوانند .

۶- و اما همه آبادانی جهان پنجاه و یک ناحیتست ، پنج ناحیت از وی اندر جنوبست از خط استوا و آن زابه است و زنگستان و حبشه و بجه و نوبه . و یک ناحیت اندر مغرب بعضی اندر شمال است و بعضی اندر جنوب و خط استوا بر میان او بگذرد و این ناحیت سودان است . و چهل و پنج ناحیت اندر سوی شمالست اندر چهار یک آبادان و آن ناحیت

۱- ازوفی = اروپا .

حین است و تبت و هندوستان و سند و خراسان و حدودوی، و ماوراءالنهر و حدودوی، و کرمان، و پارس، و بیابان کر سکوہ^۲ و دیلمان، و خوزستان و ناحیت جبال، و عراق، و دیار عرب، و جزیره، و آذربادگان، و شام، و مصر، و مغرب و اندلس و روم و سریر و آلان و خزران و صقلاب و بجنک خزران و مروات و بلغار اندرونی و روس و مجفری^۳، و نندرو بجنک ترک و برادس و برطاس و خفچاخ، غوز و کیماک و چگل و تخس و خلخ و یغما و تغزغز و خرخیز و هر ناحیتی ازین نواحی [۱۳b] مقسومست باعمال و اندر هر عملی شهر هاست بسیار و ما پدید کنیم اندر فصل دیگر مقدار هر ناحیتی و شهری و طبع و هوای وی با هر چیزی بدیع و عجایبهای کاز هر شهری خیزد و یادشایبها هر ناحیتی و شهری و رسوم وی و اخلاق مردم وی و دین ایشان بدان مقدار کی اندر کتب پیشینگان یافتیم و باخبارها بشنیدیم، زیرا که کی جملگی احوال جهان کس نتواند دانست مگر خدای عزوجل و لاقوه الا بالله.

§ ۹- سخن اندر خاصیت ناحیت چینستانست

ناحیت چینستان ناحیتیست کی مشرق او دریا اقیانوس مشرقیست و جنوب وی حدود واق و اق و کوه سرندیب و دریای اعظم، و مغرب وی هندوستان و تبت است. و شمال وی حدود تبت و تغزغز و خرخیز. و این

۳- مجفری .

۲- کر سکوہ.

۱- چین .

ناحیتیست بسیار نعمت با آب روان و اندرو معدنهاه زراست بسیار و اندرین ناحیت کوهست و بیابان و دریا و ریگست و ملک اورا فغفورچین خوانند و گویند کی از فرزندان فریدون است. و گویند کی ملک چین را سیصد و شصت ناحیت دارد که هر^۱ روزی از سال مال یک ناحیت بخزینہ آرند و مردمان این ناحیت مردمانی خوب صنعت اند و کارهای بدیع کنند و برود عنان^۲ اندر نشسته بتبت آیند بیازر گانی و بیشترین ازیشان دین مانی دارند. ملک ایشان شمنی^۳ است. و ازین ناحیت زر بسیار خیزد و حریر و پرند و خاوخیر چینی و دیبا و غضاره و دارسینی و ختو کی از [و] دستهای کار^۴ کنند و کارهای بدیع اندر هر جنسی. و اندرین ناحیت بیلست و کرگه.

۱- واقواق ناحیتیست از چین و زمین او معدن زراست، و ایشان سگ را طوق زرین کنند و مهتران ایشان طوقی دارند اندر گردن از سرو، کرگ باقیمت بسیار و مردمانی سیاهند و برهنه و گرمسیرست و جایی بی نعمت و قصبه این ناحیت مقیس است و این شهر است خرد و جای بازرگانان گوناگون.

۲- و چین را بیرون ازین، نه ناحیتیست عظیم بر کران دریاه اقیانوس نهاده و این نام این نه ناحیتیست: ۱- ایرش. ب- خورش. ج- فراجکلی د- نای. ه- خسانی. و- تنکوی. ز- بونوغنی. ح- قوری. ط- انفس.

۱- دراصل: کهر. ۲- غیان. ۳- یعنی بودایی. ۴- کارد.

و این هر نه ناحیت را نواحیست مختلف و همه یکدیگر را مخالف آند
بدین و صورت و اخلاق . و اندر وی شهرهای بسیارست و سلطان این همه
ناحیتها از دست فغفور چین است ،

۳- خمدان قصبه چینستانست و شهر یست عظیم و مستقر فغفور چین
است و درخت بسیار و آبادانی است و با نعمت و بر کران دریا نهاده است
و از وی مروارید خیزد و مردمانش گرد روی آند و پهن بینی و جامه ایشان
دیباست و حریر و آستین فراخ و قامت دراز کنند .

۴- بغشوراز چینست و شهری بزرگ است و اندر او بازار گانان بسیار-
آند از شهرهای مختلف و جایی بسیار نعمتست .

۵- کچان شهری خرد است اندروی بازار گانان تبت اندو چین .

۶- خالبک شهری بزرگست و آبادان و با نعمت بسیار و سلطانش از

چینست .

۷- خامچو نیمه اوچینیان دارند و نیمه ازو تبتیان و میان ایشان دایم

جنگست و بت پرستند و سلطانش از دست [۱۴۸] تبت خاقان است .

۸- سو کجو- سرحد تبتست ، سلطان وی از چین رود . و اندر کوه

وی آهوی مشکست و غزو غاوست .

۹- سخجو هم چون سو کجو است و لکن مه از وست ، سلطانش

سو کجو نشیند .

۱۰- کچا - سرحدست و از حیز^۱ است و هر وقتی تغزغزیان برایشان تازند و غارت کنند و شهری بانعمت بسیار است .

۱۱- کوغمر - اندروبت خانها بسیارست و بانعمت و بکوه نزدیکست و اندروی یکی مرده است و مردمان آن شهر آن مرده را عبادت کنند .

۱۲- برج سنگین - دهیست بزرگ از چین و آبادان و بانعمت بسیار .
 ۱۳- خاجو^۲ شهری بزرگست و جای بازرگانانست ، سلطان وی از چین رود و مردمانش دین مانی دارند .

۱۴- سنگلاخ . دهیست بزرگ از عمل ساجوست و مردمانش بت پرستند .

۱۵- ساجو^۳ از چینست اندر میان کوه و بیابانست و آبادانست و بسیار نعمت و آبها روان و بی آزارند و دین مانی دارند .

۱۶- کسان - شهریست از راه دور جایی کم نعمت و کارداران بت رود .

۱۷- کاذاخ - از حدود چینست و لکن کاردار از دست بت است .

۱۸- ختن - میان دورودست اندر حدود وی مردمان اند و وحشی و مردم خوار و بیشترین خواسته ایشان قزست و ملک ختن راهیتی بزرگست خویشتن را عظیم الترك و التبت خواند . و بر حدی است کی میان چین و

تبت است. و این ملک ختن را خصیانی اند بر همه اعمال او موکل، و ازین شهر هفتاد هزار مرد جنگی بیرون آید و سنگ یشم از رودهای ختن خیزد.

۱۹- خزہ - دهیست از ختن از گرداوریک اندک .

۲۰- حتم - ویرانست و اندروی یک بت خانه است آبادان بس .

۲۱- ساونیک - دهیست از گرداوریک .

۲۲- بورخیمو [و] نویجکث (؟) - دوشهر است از چین بر کران

دریا، آبادان و بزرگ و با نعمت بسیار و مردمان جنگ کننده .

۲۳- سرندیب - اندر جنوب چینست و بر حدیست میان هندستان و

چینستان بر کران دریاست و او را نواحی بسیارست و اندوی آبهاء روان

است و اندر رودها و الماس یابند و ازین ناحیت یا قوتها گوناگون خیزد

و ملک او بسر خویش است .

۲۴- عزرا^۱ شهر کیست خرد بنزدیکی سرندیب و ملک سرندیب

آنجا نشیند .

§ ۱۰- سخن اندر ناحیت هندستان و شهرهای وی

مشرق وی ناحیت چینست و تبت و جنوب وی دریاء اعظم است و

مغرب وی رود مهرانست و شمال وی ناحیت شکنان و خانست و بعضی از تبت و این ناحیتست بسیار نعمت و آبادان و بسیار پادشایی ، و اندر وی شهرهای بسیارست و کوهست و بیابانست و دریاست و ریگ است . و از وی طیهاء گوناگون خیزد و مشک و عود و عنبر و کافور ، و گوهرهای گوناگون خیزد و مروارید و یاقوت و الماس و مرجان و در وازو داروهای بسیار خیزد بی عدد و جامهای عجب گوناگون . و اندر دشتها و بیابانها وی جانوران گوناگون اند چون پیل و کرگ و طاوس و کرگری و طوطک و شارک و آنچ بدین ماند . و این بزرگترین ناحیت است [۱۴b] اندر آبادانی شمال . اندر همه هندوستان ، نپید حرام دارند و زنا مباح دارند و همه بت پرستند .

۱- قامرون - قامرون ملک است بر مشرق هندوستان پادشای اورا قامرون خوانند ، آنجا کرگ بسیارست و معدنها زر بسیارست و از و سنباده و عود تر خیزد نیک .

۲- صنف - شهریست بزرگ و پادشاهی قامرونست ، از وی عود صنفی خیزد .

۳- مندلی - شهریست خرد از پادشاهی قامرون ، از وی عود مندلی خیزد و این هردو شهر بر کران دریاست .

۴- فنصور - شهریست بزرگ جای بازرگانان و از وی کافور بسیار

خیزد و بارگہ دریاست ، مَلِکِ منصور را سطوہا خوانند و اورا مملکتی جداست و اندر ناحیت منصور ، دہ پادشاست ہمہ از دست سطوہا .

۵- ہدنچیرہ - شہر یست بازار اویکک فر سنگ و پادشاہوی سطوہا و شہری خرمست و بانعمت .

۶- قمار- شہری بزرگست و ملوک قمار عادل ترین ملکاتند اندر ہندوستان و اندر ہمہ ہندوستان زنا مباحست مگر اندر قمار کی حرام دارند . و صِلَتِ ملوک قمار ، دندان پیل است و عود قماری .

۷- نیاس و ہر کند ، اورشین ، سمندر ، اندراس ، این پنج شہر بزرگ بر کران دریا و پادشاہی دہم راست و دہم از خویشتن بزرگتر را نہ بیند و گویند کی مر اورا سیصد ہزار مرد لشکرست . و بھیج جای از ہندوستان عودترینست مگر پادشایی قامرون و پادشایی دہم . و از این شہر ہا پنبہ نیک خیزد بسیار . و پنبہ ایشان بر درخت بود و سالہا بسیار بردہد . و مال این ناحیت سپید مہرہ است کی آنرا چون بوق بزند و آنرا سنبک [* شنک] خوانند . و اندرین ناحیت پیل بسیارست .

۸- طوسول - ناحیتیست بزرگ بچین پیوستہ و میانشان کوهیست . و ایشان مردمانی اسمرند و جامہ اوایشان از پنبہ است .

۹- موسہ - ناحیتیست بچین و بطوسول پیوستہ و ایشانرا حصارہا و بناہا استوارست و مشک بسیار خیزد از آنجا .

١٠- مانک - ناحیتست بچین و موسه پیوسته و این هر سه ناحیت را باچینیان حربست و چینیان بهتر آیند.

١١- نوین- سرحد مملکت دهم است و طعام و غله سرندیب از این شهرست.

١٢- اورشفین- شهر است و اورا ناحیتست چون جزیره بدریا اندر رفته و هواء اوبدست. و این دریا را آنجا بحر الأهناب خوانند و پادشایی از آن زنی بود راینه^١ خوانند. و اندروی پیلانند عظیم باقوت چنانک در هندوستان جایی دیگر نیست و ازوی پلپل و [دار] نیزه بسیار خیزد.

١٣- ملی - چهار شهرست بر کران دریا و هر چهار شهر را ملی خوانند و پادشایی بلهراست و از آنجا دارنیزه و پلپل بسیار خیزد.

١٤- صور^٢، سندان^٣، سویاره^٤، کبنا^٥ته این چهار شهرست بر کران دریا و اندرو مسلمانانند و هندوان و اندرو مزگت آدینه است و بتخانه و مردمان این شهر موی فرو هشته دارند و بیک از ارباشند. [١٥a] بهر وقتی و هواشان گرمست. و پادشایی از آن بلهراست. و بنزدیک ایشان کوهیست براو خیزران، و دارنیزه و پلپل و جوز هندی بسیار روید و از کبنا^٥ته نعلین خیزد کی به همه جهان بمرند.

١٥- قامهل- شهر است بانعمت و پادشایی بلهراست.

١- * رانیه ٤. ٢- نگاه کن به § ٥٥. قسمت ٩. ٣- سوباره. ٤ و ٥- کبنایه.

۱۶- بابی- شهری بانعمت است و پادشاهی وی مسلمانست و عمر بن عبدالعزیز کی خروج کرد و منصوره بگرفت از این شهر بود.

۱۷- قندهار- شهری عظیم است و اندروبتان زرین و سیمین است بسیار، و جای زاهدانست و برهمنانند. و شهری بانعمتست و اورا ناحیتیست خاصه.

۱۸- حسینا کره^۱- جائیست بانعمت و ناحیت بسیار دارد.

۱۹- بجزونه- دهیست آبادان بر کران دریا.

۲۰- کونسر- شهریست خرد و اندروبت خانهاست.

۲۱- نونون- شهریست و گویند کی اندروی بیش از سیصد هزار بتست

و اندرو روسبی خانها بسیار.

۲۲- بکسان- دهیست آبادان و مردمان وی موی سروریش بسترند و

اندروبتان بسیارند زرین و رویین.

۲۳- همانان- جای زاهدان هندست و برهمنانند و گویند کی ما از قوم

ابراهیم پیغمبریم صلوات الله علیه.

۲۴- بلهاری^۲- شهری بزرگست و آبادان و جای بازرگانان هند

و خراسان و عراق است و ازو مشک بسیار خیزد.

۲۵- زمیند^۳- شهریست آبادان و ازو جامه‌ها شاره خیزد و اندرین

همه پادشاه بلهاریست. و ازپس این پادشاه قنوج است.

۲۶- فمه^۴- شهریست خرد و گوهرهای بسیار بدین جای افتد.

۱- حسینا کره. ۲- Ballahâri. ۳-۴. رینند. ۴- نمه.

۲۷- خالمین- شهری است خردو آبادان و [از آنجا] جامه مخمل و شاره و دارو هاء بسیار خیزد .

۲۸- بر هاره - شهری است بزرگ و بانعمت .

۲۹- قنوج- شهری بزرگست و مستقر رای قنوج است ، و این پادشایست بزرگ و بیشتر از ملوک هند طاعت او دارند . و این رأی مهتر از خویشتن کس را نه بیند و گویند کی او را صد و پنجاه هزار سوار است و هشتصد پیل کی بروز حرب بر نشینند .

۳۰- بلری ، قلری ، نری ، رور^۴ ، این هر چهار شهر از سندست و لکن ازین سوی رود مهرانست ، جایی بانعمت بسیار است و منبر در آنجا هست و جهاز هاء هندوستان بدین شهر کها افتد، اما رور، برود و باره است محکم و جایی ترست و نمناک .

۳۱- بسمد - شهر است خرد از هند و بانعمت بسیار است .

۳۲- ملتان- شهری بزرگست از هند و اندر او یک بت است سخت بزرگ و از همه هندوستان بحج آیند بزیارت آن بت و نام آن بت مولتان است و جایی استوار است باقندز و سلطان وی قرشیست از فرزندان سامست . و بلشکر- گاهی نشیند بر نیم فرسنگی و خطبه بر مغربی کند^۴

۳۳- جندرور-^۴ شهر کی خرد است بنزدیکی مولتان .

۱ - Qinnauj ۲ - رور . ۳ - منظور خلفای فاطمی است . ۴ - جندروز .

۳۴ - جابرسری - دهیست آبادان وبانعمت بسیار و اندروی خرماء -
هندی وخیارشنبه بسیار است .

۳۵ - بهرایج - شهری بزرگ بوده است و اکنون ویرانست و اندک
جایی مانده است .

۳۶ - لهور - شهر یست باناحیت بسیار و سلطانش ازدست میر ملتانست
و اندرو بازارها و بت خانهاست و اندرودرخت جلفوزه^۱ و بادام و جوز هندی
بسیارست و همه بت پرستند . [۱۵b] و اندروی هیچ مسلمان نیست .

۳۷ - رامیان - شهر یست بر سر تلی عظیم و اندروی اندکی مسلمانانند
و ایشان را سالهاری خوانند و دیگر همه بت پرستانند . و آنجا برده هندی
و جهاز هندوستان افتد بسیار . و سلطان وی از قبل امیر مولتان است و بر در
شهر بت خانه است و اندر و بتیست روئین بزرگ [آ] گنده و آنرا بزرگ دارند
وسی زن اندکی هر روزی گرد این بت بر آیند باطل و دف و پای کوفتن .

۳۸ - جالهندر^۲ - شهریست بر سر کوهی اندر سردسیر و ازو مخمل و
و جامه‌ها بسیار خیزد ، ساده و منقش ، و اندر میان رامیان و جالهندر پنج -
روزه راهست و همه راه درختان هلیله و بلبله^۳ و آمله^۴ و دارو هاست ، کی
بهمه جهان ببرند ، و این شهر از حدود رای قنوج است .

۳۹ - سلابور - شهری بزرگست با بازارها و بازارگانان و خواستها

۱ - این چندجمله ، باید دنبار شماره ۲۹ آمده باشد .

۲ - *Pinus Gerardiana* .

۳ - *Terminalia bellerica* .

۴ - *Embilica officinalis* .

وپادشایی از آن رای قنوج است و درمها، ایشان گوناگونست کی دادو
ستدشان براوست. چون باراده، و ناخوار و شبانی و کبهره و کیموان و
کوره و هر یکی راوزنی دیگرست و اندرو بتخانهای بسیارست و دانشمندان
ایشان برهن اند و شکر و پانید و انگین و جوز هندی و گاو و گوسپند و
اشتر سخت بسیارست.

۴۰- بریهون - شهر است چون رباطی و هر سالی اندرو چهارروز بازار
تیز باشد و از نجا بقنوج نزدیکست و حدود رایست و اندرو سیصد بت خانه
است. و اندرو آییست کی گویند کی هر که خویشتن را بدان آب
بشوید هیچ آفتش نرسد و هر گه کی مهتری از ایشان بمیرد همه کهتری
کی اندر سایه او باشند خویشتن بکشند. و پادشاه این شهر بر تخت نشیند
و هر جا که رود آن تخت را بر کتفها همی برند بسی مرد تا آنجا که او
خواهد. میان این شهر و بت مقدار پنج روزه راهست اندر عقباء سخت.

۴۱- هیتال - ناحیتیست به نزدیک قنوج، میانشان کوهیست عظیم
و ناحیتی خردست و لکن مردمانی جنگی و مبارز و پادشایی او از ملوک
اطرافست و میان وی و میان رای قنوج دشمنیست.

۴۲ - طیتال - ناحیتیست به هیتال پیوسته، میانشان کوهیست صعب
کی بارها کی بر پشت بر بسته باشند بدان کوه بگذارند و جایی کم نعمتست.

۴۳- بیتال^۱ - ناحیتیست بطیثال پیوسته و جای بازرگانان همه جهانست
وازنجامشک بسیار خیزد.

۴۴- طافی^۲ - ناحیتیست باشهرهء آبادان ونعمت فراخ ومردمانش
اسمرند و سپید.

۴۵- سلوفین^۳ - ناحیتیست بزرگ با خواسته بسیار و ایشان ملک را
نجایه خوانند و ایشان زن از قبیله بلهرا کنند و از این ناحیت صندل سرخ
بسیار خیزد.

۴۶- لحرز^۴ - ناحیتیست کی بنام ملک ایشان باز خوانند، و آن
ناحیتیست باعدل و داد و گویند کی باوی صد هزار مرد بر نشیند و از این
هر سه ملک^۵ او شجاع تراست و از این [۱۶۸] ناحیت عود و صندل خیزد.

۴۷- گردیز - شهری است بر حد میان غزنین و هندوستان بر سر تلی
نهاده و مراورا احصاری محکم است و سه باره دارد و مردمان او خوارچاند.

۴۸- سول - دهیست بر کوه بانعمت و اندرا و افغانانند. چون از آنجا بروی
تاب حسینان راه اندر میان دو کوهیست، و اندرین راه هفتاد و دو آب بیاید
گذشتن، و راهیست با مخاطره و بیم.

۴۹- حسینان - شهریست گرم سیر بر صحرا نهاده.

۱- نبال؟ ۲- طافی. ۳- سلوفین ۴- الجزر. نگاه کن. §۵۰۴، قسمت ۹ ب.

۵- ملک طافی، ملک سلوقی، ملک جزر.

۵۰- بنیهار^۱ - جایست پادشای او مسلمانی نماید وزن بسیار دارد ، از مسلمانان و از افغانان و از هندوان بیش از سی ، و دیگر مردم بت پرستند و اندروی سه بت است بزرگ.

۵۱- هیوان - شهری است بر سر کوه نهاده ، و از این شهر آبی فرود - آید بدامن کوه و اندر کشت بکار شود.

۵۲- جلوت و بلوت^۲ - دوشهرست بر راست و چپ راه نهاده و بر سر دو کوه ، آبی اندر میان شان همی گذرد ، و اندروی بتخانهاست ، و از وی نی شکر و گاو و گوسپند خیزد .

۵۳- بیروزه - شهر یست اندر حد و دولتان و در هندوستان است ، همه جهاز هاء هندوستان آنجا افتد و اندروی بتخانهاست .

۵۴- لمغان - شهر یست بر میانه^۳ بر کران رود نهاده و بارگه هندوستان است ، و جای بازرگانان است و اندرو بت خانهاست .

۵۵- دینور^۴ - شهر یست برابر وی بر کرانه رود نهاده ، و اندر وی جای بازرگانان است از همه خراسان ، و اندروی بتخانهاست ، و اندرین هر دو شهر بازرگانان مسلمانند مقیم ، و این دوشهر آبادانست و بانعمت .

۵۶- ویهند - شهری بزرگست و پادشاه وی جیپال است ، و این

۱- نگاه کن به § ۶ قسمت ۲۰۱۳- در § ۶، قسمت ۱۵ هر دو کلمه باتشد بدو اوضبط شده است.

۳- بر میانه : § ۴ قسمت ۱۳ . ۴- دینور .

جیپال اندر طاعت رای قنوج است و اندرو مسلمان اند اند ک. و جهازهای هندوستان بیشتر بدین ناحیت افتد از مشک و گوهر و جامه‌ها باقیمت.

۵۷ - قشمیر - شهری بزرگست و بانعمت و بازار گانان بسیار و پادشاه وی رای قنوج راست و اندروی بت خانهای بسیارست کی هندوان آنجا بزیارت آیند.

۱۱۶ - سخن اندر ناحیت تبت و شهرهای وی

مشرق او بعضی از چینستانست و جنوب او هندوستان است و مغرب وی بعضی از حدود ماوراءالنهر است و بعضی از حدود خلیج ، و شمال وی بعضی از خلیج است و بعضی از تغزغز ، و این ناحیت است آبادان و بسیار مردم و کم - خواسته ، و همه بت پرستند ، و بعضی از وی گرم سیرست و بعضی سردسیر ، و همه چیزها هندوستان بتبت افتد ، و از تبت بشهرهای مسلمانان افتد و اندروی معدنها زرست و ازو مشک بسیار خیزد ، و روباه سیاه و سنجاب و سمور و قاقم و ختو و جایی کمی نعمتست ، و ملکش این ناحیت را تبت خاقان خوانند ، و مراورا لشکر و سلاح بسیار است ، و از عجایب تبت آنست کی هر که اندر تبت شود خندان و شادان دل بود بی سببی تا از آن ناحیت بیرون آید .

۱ - رانگ رنگ - ناحیت است از تبت بهندوستان و چینستان پیوسته و اندر تبت [۱۶b] ناحیتی ازین درویش تر نیست ، جای ایشان اندر خیمه‌هاست

و خواسته ایشان گو سپند است و تبت خاقان از ایشان سرگزیت ستان دیدل خراج ، و این ناحیت یک ماهه راهست اندر یک ماهه ، و گویند کی بر کوههآ وی معدن زرست ، و اندروی پاره زریابند ، چندسر گو سپند بیک پاره ، و هر که از آن زر بر گیرد و بیخانه برد ، مرگ اندران خانه افتد تا آنکه کی آن بجای خود باز برند .

۲- تبت بلوری - ناحیتست از تبت بحدود بلور پیوسته و بیشترین بازرگانان اند و اندر خیمها و خرگاهها نشینند و جای ایشان پانزده روز اندر پانزده روز راهست .

۳- نزوان - ناحیتست تو نگر [تر] از تبت ، با خواسته بسیار . و اندرین شهر قبیله است ایشانرا میول خوانند و ملوک تبت ازین قبیله باشند . و اندر اود و دهست خرید یکی را نزوان خوانند و یکی را میول ، جایست کم نعمت و بسیار خواسته ، و زر و موی و گو سپند و بسیار خواسته و آلات .

۴- برخان ، شهری است اندروی بازرگانان بسیار .

۵- لهاسا - شهر کیست ، اندروی بت خانهاست و یک مزگت مسلمانانست و اندروی مسلمانند اندک .

۶- زوه - از حدود تو سمتست ، دهیست خرد .

۷- احایل - جایست اندرو چراگاه و مرغزارها و خرگاه بعضی از

تبتیانست. چون تبت خاقان بمیرد، و از آن قبیله^۱ هیچ کس نماند یکی را از این اجایل مهتر کنند.

۸- جرمنگان خرد و جرمنگان بزرگ^۲ - دو شهرست بر کرانه یابان نهاده جایی کم نعمت و اندک خواسته، و مردم آنجا صیادی کنند.
 ۹- توسمت^۳ - شهری است اندر قدیم چینان داشتندی و اکنون تبتیان دارند، و اندروی لشکرست از آن تبت خاقان.

۱۰- بالس - ۱۱- کریان؟ - ۱۲- وجخیان؟ - ۱۳- بریخه - ۱۴- جنخکت - ۱۵- کونکرا - ۱۶- رای کوتیه - ۱۷- برنیا - ۱۸- ندروف - ۱۹- رستویه - ۲۰^۴- مت - این شهر کهایبی است کی بقدیم از چین بودند و اکنون تبتیان دارند و اندرین شهرها مردمان تغزغزی بسیارند و جایهایی اند با خواسته و نعمت و آبادانی. و میان کونکرا و رای کوتیه قلعه عظیم است بر دست راست و بر سر کوهی بلند نهاده است. و خزینه های تبت خاقان آنجا باشد.

۲۱- غزا - نخستین حد تبت است از سوی تغزغز بنزدیکی رود کچا نهاده است.

۱ - قبیله میول . ۲ - جرمنگان . ۳ - شاید : بسکون سین و فتح میم .

۴ - مینور سکی این کلمه را «دستویه» خوانده است .



۲۲- ییناو کلبانک- دوشهرست خرداز بت بالشکر و مردمانی جنگی
و با سلاح بسیار .

۲۳ کرسانگک^۱ - از بت است اندروی بت خانهای بزرگست ، آنرا
فرخار بزرگ خوانند .

§ ۱۲ سخن اندر ناحیت تغزغز و شهرهای وی

مشرق او ناحیت چینست و جنوب وی بعضی بت است و بعضی خلخ و
مغرب وی بعضی خرخیزست و شمال وی هم خرخیراست ، اندر همه حدود او
برود و این ناحیت مهتر ناحیت است از ترک ، و بیشترین قومی بودند در اصل
و ملوک همه تر کستان اندر قدیم از تغزغز بودندی ، و مردمانی جنگی اند
و با سلاح بسیار ، و ایشان بتابستان و زمستان از جای بجای همی گردند
بر گیاهوارها ، و هواهایی کی خوشتر بود و از این ناحیت [۱۷۸] مشک
بسیار خیزد و روباه سیاه و سرخ و ملمع ، و موی سنجاب و سمور و قاقم و
فنگ و سیبجه و ختو و غزغاو خیزد . و جایی کم نعمت و خواسته ایشان این
آلاتست کی گفتیم و گوسپند و گاو و اسب است ، و اندرین ناحیت
آبها بسیارست و بی عدد و توانگرترین تر کاند . و تاتار هم جنسی از
تغزغز اند .

۱- جینانجک^۲ - قصبه تغزغز است ، شهری میانه است . و مستقر

۱ - * اوسانگ . ۲ - * جینانجک : شهر چینیان .

ملکست و بحدود چین پیوسته است، بتابستان اندروی سخت گرم بود و بزستان سخت خوش بود.

۲- و بنزدیکی وی کوهیست آنرا طفقان خوانند، و از پس این کوه پنج دهست، و نام دهها اینست: کوزارک، جملک، بنجیکت، بارلغ، جامغر، و میلک تغزغز بتابستان باین ده بنجیکت نشینند، و اندر شمال تغزغز صحرا یست، میان تغزغز و خرخیز برود تا بناحیت کیماک.

۳- کمسیفا - دهیست اندر میان دو کوه.

۴- ستکث - ناحیتی خرد درست و اوراسه دهست.

۵- ارک - شهری خردست و بنزدیکی رود دغونست و اندروی میوه‌ها بسیارست مگر انگور، و اوراهفت دهست و گویند کی ازارک و نواحی وی بیست هزار مرد بیرون آید.

۶- کرارخون^۱ - دهیست اندر میان ریگ، اندک نعمت و بسیار مردم.

۷- دهها بکتگین - پنج دهست و از آن سفدیان است، و اندروی ترسایان و گبرکان و صایان^۲ نشینند، جایی سردسیر است، و کوه از گرد او برآمده.

۸- کومسارت - دهیست بر سر کوهی و مردمان وی صیادانند.

۹- خمود^۳ - جایست کی اندروی مرغزارها و گیاهها و خیمها

۱- کوارخون؟ ۲- شاید منظور از صایان، بوداییان باشد و با §۳۴ قسمت ۱۷

اختلاف دارد. ۳- «خمول» یا «قمول».

وخر گاهه‌ها تغزغزیانست و خداوندان گوسپندانند.

۱۸- جملیکث- دهیست بزرگک و مهترایشان را بیغو^۱ خوانند، بیغویان آنجا نشینند و کیمیا کیان و خلخیان و یغمایان بهر وقتی این دهر را غارت کردند.

۱۱- تنزاغ ارت^۲- کوهیست از خاک منزل بازار گانانست.

۱۲- مابنج جراباس- منزلیست و اندروی آبیست بزرگک و گیاه بسیار.

۱۳- بلخمکان- منزلیست کی در قدیم اندرو تغزغزیان بودندی و اکنون ویرانست.

۱۴- سدنک- منزلیست کی دایم اندروی برف و باران بود.

۱۵- محکک ارت- منزلیست.

۱۶- ایرگوز کوکث- منزلیست اندروی چراگاه و چشمه‌ها آبست

۱۷- اغراج ارت- منزلیست و هرگز از برف خالی نبود و اندروی

دوگان و گوزنان بار آند، و از این کوه سروء گوزن افتد بسیار.

§ ۱۳- سخن اندر ناحیت یغمیاء^۳ و شهرهای وی

مشرق وی ناحیت تغزغزاست، و جنوب وی رود خولند غونست کی

اندر رود کچا افتد و مغرب وی حد و دخلخ است، و این ناحیت است کی اندر

۱- بیغو . ۲- تبراغ ارت درست بمعنی گذرگاه و گردنه‌خاکی است . ۳- یغما.

وی کشت و برزنیست مگر اندک و ازوی مویه‌ها بسیار خیزد و اندر او صیده‌ها بسیارست، و خواسته‌شان اسبست و گوسپند، و مردمانی سخت‌اند و قوی و جنگ‌کن و با سلاح بسیار، و ملک‌هایشان از اولاد ملک تغزغز است، و این یغما یانرا قبیله‌های بسیار است، و گویند کی ایشانرا هزار و هفتصد قبیله است معروف، کی اندر میان ایشان بشناسند، و مرلوک خویش رانماز برند عوام و خواصشان. و بلاقیان هم قومی اند از یغما با تغزغز یان اندر آمیخته، و اندر او دههاست اند کی.

۱- کاشغر [۱۷b]- از چینستانست و لکن بر سر حدیست میان یغما و تبت و خرخیز و چین و مهتران کاشغر اندر قدیم از خلخ بودندی یا از یغما و کوه اغراج ارت اندر میان ناحیت یغما برود.

۲- بر توج^۲ دهی بود آبادان از یغما، مار بروی غلبه گرفت و مردمان از آن ده برفتند.

۳- خیر کلی^۳ - دهیست بزرگ و بر توجیان^۴ اند و اندروی سه گونه ترک است: یغمائی، خلخی، تغزغزی.

§ ۱۴ - سخن اندر ناحیت خرخیز

مشرق وی ناحیت چین است و دریای اقیانوس مشرقی و جنوب وی حدود تغزغز است و بعضی از خلخ، و مغرب وی از حدود کیمکا کست^۵ از

۱- یغما. ۲- ☆ ارتوج. ۳- خیر مکی هم خوانده میشود. ۴- ارتوجیان. ۵- کیمکا کست.

ویرانی شمال و اندر ناحیت ازوی هیچ آبادانی نیست و این ویرانی شمال است کی آنجا مردم نتوانند بود، از سختی سرما. و از این ناحیت مشک بسیار افتد و مویه‌ها بسیار و چوب خدنگ، و چوب خلنج و دسته کار^۱ ختوخیزد و ملک ایشانرا خرخیز خاقان خوانند. و این مردمان^۲ اندکی طبع ددگان دارند، و درشت صورت اند و کم موی و پیداد کار و کم رحمت و مبارزو جنگ کن، و ایشانرا با همه قومی کی از گرداگرد ایشانست جنگ است و دشمنی است و خواسته ایشان از جهازها خرخیزست و گوسپند و گاو و اسب و می گردند بر آب و گیا و هوا و مرغزار و ایشان آتش را بزرگ دارند و مرده را بسوزند، و خداوندان خیمه و خرگاهند، و شکار کننده و نخجیر زنند.

۱- فوری - نام قومی است هم از خرخیز اندر مشرق از خرخیز باشند ایشان و بادیگر خرخیزیان نیامیزند، و مردم خوارند و بی رحم و زفان ایشان دیگر خرخیزیان ندانند و چون وحشی اند.

۲- و از زیروی شهر است که جگت خوانند، خرخیز خاقان آنجا نشیند.

۳- کسیم - نام قومی است از خرخیز ببرا کوه نشسته اند با خرگاهها و صید موی و مشک و ختو و آنچه بدین ماند کنند و قومی دیگر اند از خرخیز

سخن ایشان بخلخ نزدیکترست و لباسشان چون لباس کیماک است و هیچ نوع را از خرخیزدهها و شهرها نیست البته و همه خر گاههاست، الا آنجا کی نشست خاقان است.

§ ۱۵ - سخن اندر ناحیت خلخ و شهرهای وی

مشرق وی بعضی از حدود تبست و حدود یغما و حدود تغزغز، و جنوب وی بعضی از حدود یغما و ناحیت ماوراءالنهرست و مغرب وی حدود غوز و شمال وی حدود تخس و چگل و تغزغز. و این ناحیت است آبادان و بانعمت. ترین ناحیت است از نواحی ترک و اندروی آبهاء روانست و هواء معتدلت و از او مویه‌ها گوناگون خیزد و مردمانی اند ب مردم نزدیک و خوش خو و آمیزنده. و ملوک خلخ را جغوی خواندندی اندر قدیم و یغونیز خواندندی و اندروی شهرها و دههاست. و این خلخیان بعضی صیادانند و بعضی کشاورز [ی] کنند. و بعضی شبانان اند و خواسته ایشان گوسپند است و اسب و مویه‌های گوناگون و مردمانی جنگی اند و تاختن برنده.

۱- کولان، ناحیتی خردست و بمسلمانی پیوسته و اندرو کشت و برزست.

۲- مرکی - دهیست و اندروی خلخیانند و بازرگانان نیز افتند آنجا و میان این دو ده سه قبیله خلخیانند: [۱۸a] بیستان، خیم، بریش خوانند ایشان را.

۳- نون کت^۱ بنزدیکی کوهست^۲، اورون عارج^۳، شهری بوده است و اکنون ویرانست، و جای دزدان است، منزلیست و اندروی اندکی خر گاههاست از آن خلخیان.

۴- غنکسیر، دهیست بزرگ و اندروی قبیلهای بسیارست از خلخ و جایی آبادان.

۵- توزون بلغ، دهیست با کشت و برز و آبروان و نعمت. و حدیست میان خلخ و یغما.

۶- بنزدیکی توزون عارج^۴ دریای توز کو کت^۴ کی هفت قبیله خلخ رانمک از نجاست.

۷- کو کیال، اتالغ، لولغ، سه دهست آبادان و بانمعت پیرا کوه نهاده است و دهقان وی برادران یغوبودندی.

۸- اوز کت و ملجکت، دو دهست پیرا کوه نهاده آبادان و بانمعت و پادشایی جیغوی.

۹- گرمین کت، اندروی خلخیانند اندک ایشان را لبان خوانند، دهیست بزرگ و بانمعت و جای بازار گانان از هر جای.

۱۰- تونل^۵ و تالغزه، دو دهست اندر میان کوه نهاده است بر سرحد میان چگل و خلخ و بدریاه اسکول^۶ نزدیکست و مردمانی جنگی و

۱- * نوی کت. ۲ و ۳- عارج؟ ۴- توز گول. ۵- * تونک.

۶- ایسی گول.

شجاع ودلاورانند.

۱۱- برسخان، شهریست بر کران دریا آبادان و با نعمت و دهقان
او از خلخست و لکن هواه تفرغز خواهند.

۱۲- جامفر، شهر کیست خرد از حدود خلخ بر کران بیابان و اندر
قدیم از خلخ بودی و پادشایی وی از دست ملک تفرغزست، و اندر وی
مقدار دویست قبیله مردم اند و او را ناحیتیست جدا.

۱۳- بنجول، اندر حدود خلخ است، و اندر قدیم پادشایی وی از
دست تفرغز بودی و اکنون خرخیزیان دارند.

۱۴- اقرقر، شهریست بسیار مردم اندر میان کوه و رود نهاده.

۱۵- اوج، بر سر کوه است و اندر وی مقدار دویست مرد است و
این هر دورا خلخیان دارند.

§ ۱۶- سخن اندر ناحیت چگل

ناحیتیست و اصل او از خلخ است و لکن ناحیتیست بسیار مردم، و
مشرق او و جنوب او حدود خاخ است. و مغرب وی حدود تخس است،
و شمال وی ناحیت خرخیزست و هر چیزی کی از ناحیت خلخ افتد و از
ناحیت خرخیز افتد از چگل نیز خیزد، و ایشان را خواسته بسیارست و
خداوندان خیمه و خر گاهند. و ایشان را شهرها و دهها اند کست، و

نعمت و خواسته ایشان گاوست و گوسپند واسب و بعضی از ایشان آفتاب
و ستارگان پرستند. و مردمانی نیک طبع اند و آمیزنده و مهربان و پادشاهم
ازیشانست.

۱- سیکول، شهر است بزرگ بر حد میان خلخ و چگال نزدیک
بمسلمانی، جایی آبادان و بانعمت و بازار گانان.

§ ۱۷-۱۶. سخن اندر ناحیت تخس و شهرهای وی

مشرق وی حدود چگال است و جنوب وی خلخ است و کوهستانها
خلخ، و مغرب وی گروهی از خرخیز یانند، و شمال وی چگال است،
و این ناحیتست بسیار نعمت تر از چگال و از نجا مشک و مویهای
گوناگون خیزد. و خواسته شان اسبست و گوسپند و موی و خرگاه
و خیمه و گردنده اند بزستان و تابستان بر چراگاه و گیاه خوار
و مرغزارها.

۱- لازنه و فراخیه، دو قوم انداز تخس و هر یکی را ازیشان [۱۸b]
ناحیتی خردست. و دو دهست کی بدین دو قوم بازخوانند.

۲- سویاب، دهیست بزرگ و از ویست هزار مرد بیرون آید.

۳- بیکلیغ، دهیست بزرگ و بزبان سغدی این ده را سمکنا
خوانند، و دهگان او را ینالبر کین^۱ خوانند، و با او سه هزار مرد بر نشینند.

۱- این کلمه را «ینالبر کین» نیز میتوان خواند و احتمال دارد که «ینالبر کین»
صحیح آن باشد.

۴- اور کث ، میان دودھست از تخس و اندرو مردم اند ک و بانعت
و مردمان تونگر .

§ ۱۸- سخن اندر ناحیت کیماک و شهرهای وی

ناحیت او ناحیتیست مشرق او جنسی از خر خیزست و جنوب وی رود
ارشت و رود آتل و مغرب وی بعضی از خفچاخست^۱ و بعضی ویرانی
شمال و شمال او آنجاست از شمال کی اندرا و مردم نتواند بودن ، و این
ناحیتیست کی ایشان رایک شهرست و بس ، و اندرو قیلها بسیارست و
مردمانش اندر خر گاه نشینند و گردنده اند بر گیاخوار و آب و مرغزار ،
تابستان و زمستان ، و خواسته ایشان سمورست و گوسپند ، و طعام ایشان
بتابستان شیرست و بزستان گوشت قدید ، و هر وقتی که میان ایشان
و میان غوز صلح بود بزستان ببر غوز و زرد و نند و ملک کیماک را خاقان خوانند ،
و اورایازده عاملست اندر ناحیت کیماک و آن اعمال بمیراث بفرزندان آن
عامل باز دهند .

۱- اندر از خفچاق^۱ ناحیتیست از کیماک و مردمانش بیعضی اخلاق
بغوز مانند .

۲- قرقرخان ، ناحیتی دیگرست از کیماک و مردمانش اخلاق
خرخیزیان دارند .

[۱] معادل عربی این ترکیب « مادون خفچاق » است . شاید منظور « خفچاق

اندرونی » باشد .

- ۳- یغسون یاسو، ناحیتی دیگرست از کیماک، میان رود آتل و میان رود ارتش و مردمانی بیشتر بانعمت، و کاری ساخته تر دارند.
- ۴- نمکيه، شهر یست اندر کیماک مستقر خاقان بتابستان اینجا باشد، و میان این شهر و میان طرار^۱ هشتاد روزه راهست سوار را کی بشتاب رود
- ۶- ده چوب، دهیست بر کران آب نهاده و آبادان و اندروی بتابستان مردم بسیار باشند.

§ ۱۹ - سخن اندر ناحیت غوز

ناحیتیست مشرق وی بیابان غوز و شهر هاء ماوراءالنهر و جنوب بعضی هم ازین بیابان، و دیگر دریا خزرانست، و مغرب و شمال او رود آتل است، و مردمانی شوخ روی و ستیزه کارند و بدرگک و حسوداند، و گردنده اند بر چراگاه و گیاخوار [به] تابستان و زمستان، و خواسته ایشان اسبست و گاو و گوسپند، و سلاح و صید اندک. و اندر میان ایشان بازرگانان بسیارند و هم از غوز و هم از ایشان هر چیزی را کی نیکو بود و عجب بود نماز برند، و طیبیان را بزرگ دارند و هر گه کی ایشان را به بینند نماز برند و این پچشکانرا بر خون و خواسته ایشان حکم باشد، و ایشان راهیچ شهر نیست و مردمانی باخرگاه بسیارند و مردمانی اند با سلاح و آلات و دلیری و شوخی اندر حرب و ایشان بهر وقتی بغزو آیند بنواحی

اسلام بهر جایی کی افتد و بر کوبند و غارت کنند و زود باز گردند .
و هر قبیله را از ایشان مهتری بود از ناسازندگی با هم .

§ ۲۰- سخن اندر ناحیت بجنایک ترک

ناحیت مشرق او حدود غوزست [۱۹a] و جنوبش حدود برطاس و
ویراداس است . و مغربش حدود مجفری و روس است و شمالش روئا است
و این ناحیت با همه احوال بکیماک ماند و با هر که از گرد اوست حرب
کنند و ایشان راهیچ شهر نیست و مهترشان هم از ایشانست .

§ ۲۱- سخن اندر ناحیت خفچاخ

خفچاخ را حد جنوبش به بجنایک دارد و دیگر همه با ویرانی شمال
دارد کی اندر وی هیچ حیوان نیست و ایشان قومی اند از کیماک جدا
گشته و بدین جای مقام کرده و لکن بدخوتراند از کیماکیان و ملک
ایشان از دست ملک کیماکست .

§ ۲۲- سخن اندر ناحیت مجفری

مشرق او کوهیست ، و جنوب وی قومی ترسیانند و ایشان را
و ندر خوانند . و مغرب و شمالش نواحی روسست . و این ناحیت را مقدار بیست
هزار مردست کی با ملکشان بر نشینند . و ملک این ناحیت را خلت^۲ خوانند

و این ناحیت مقدار صد و پنجاه فرسنگ درازای اوست اندر صد فرسنگ پهنای وی و بزمستان بر کران رودی باشند کی میان ایشان و روسست و طعام ایشان ماهی باشد و بدان زندگانی گذرانند و مردمانی بسیار خواسته - اند و سفله . و این ناحیتست بسیار درخت و با آبهای روان و نیکو روی اند و باهیت اند . و ایشان با همه کافران کز گرد ایشان است حرب کنند و این مجفوری بهتر آیند .

و این همه کی ما یاد کردیم انواع تر کست اندر جهان و اکنون نواحی اسلام همه یاد کنیم و آنکه باقی نواحی کافران یاد کنیم کی اندر حدود مغرب اند .

§ ۲۳ - سخن اندر ناحیت خراسان و شهرهای وی

ناحیت مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعضی از حدود خراسانست و بعضی بیابان کرگس کوه و مغرب وی نواحی گرگانست و حدود غور . و شمال وی رود جیحون است . و این ناحیتست بزرگ با خواسته بسیار و نعمتی فراخ . و نزدیک میانه آبادانی جهانست و اندر وی معدنهای زرست و سیم و گوهرهای کی از کوه خیزد . و ازین ناحیت اسب خیزد و مردمان جنگی . و در تر کستانست . و ازو جامه بسیار خیزد و زر و سیم و پیروزه و داروها . و این ناحیتست با هوای درست و مردمان با تر کیب قوی و تن درست . و پادشای خراسان اندر قدیم جدا بودی

و پادشای ماوراءالنهر جدا و اکنون هر دو یکیست. و میر خراسان بیخارا نشیند و ز آل سامان است و از فرزندان بهرام چوین اند و ایشانرا ملک مشرق خوانند و اندر همه خراسان عمال او باشند. و اندر حدهاء خراسان پادشاهانند و ایشانرا ملوک اطراف خوانند.

۱- نشابور - بزرگترین شهر یست اندر خراسان و بسیار خواسته تر و یک فرسنگ اندر یک فرسنگ است و بسیار مردم است و جای بازرگانان است و مستقر سپاه سالارانست و او را قهندز است و ربض است و شهرستانست و بیشتر آب این شهر از چشمه است کی اندر زمین بیاورده اند. و ازوی جامهای گوناگون خیزد پشم و پنبه. و او را ناحیتیست جدا و آن سیزده [۱۹b] روستاست و چهارخان.

۲- سبزوار - شهر کیست خرد بر راهری و قصبه روستائیه است.

۳- خسروگرد - بنزدیک اوست ، شهر کیست خرد.

۴- بهمین آباد و مزینان - دو شهر کست خرد بر راهری و اندروی کشت

و برز بسیارست.

۵- آذوقار - شهر کیست اندر میان بیابان و بانعمت و بر راه گران.

۶- جاجرم - شهر کیست بر راه گران بر سر حد و بار کده گران

است و آن کومش و نشابورست.

۷- سبراین - شهر یست آبادان و بانعمت.

۸- جرمگان و سبینکان ، خوجان ، راوینی - شهر کھایی اند با کشت و برز بسیار و آبادان و اندر میان کوه و دشت نهاده و این همه از حدود نشابورست .

۹- نسا- شهر یست بردامن کوه نهاده، اندر میان کوه و بیابان ، بانمت بسیار و هوای بدو آبهای روان .

۱۰- باورد- اندر میان کوه و بیابانست . جایی بسیار کشت و برز و هوایی درست و مردمانی جنگی .

۱۱- طوس- ناحیتیست و اندر وی شهر کھاست ، چون طوران و نوقان، بروغون ، رایگان ، بناوذه . و اندر میان کوههاست . و اندر کوهها وی معدن پیروزه است و معدن مس است و سرب و سرمه و شبه و دیگر سنگین و سنگ فسان ، و شلوار بندو جورب خیزد . و بنوقان مرقد مبارک علی بن موسی الرضاست و آنجا مردمان بزیارت شوند و هم آنجا گور هارون الرشیدست و از وی دیگر سنگین خیزد .

۱۲- میهنه- شهر کیست از حدود باورد و اندر میان بیابان نهاده .

۱۳- ترشیز و کندر ، بنابد ، تون ، گری- شهر کھایی اند از حدود کوهستان است و نشابور با کشت و برز بسیار .

۱۴- قاین- قصبه کوهستانست و از گردوی خندق است و او را قهندز

است و مزگت جامع و سرای سلطان اندر قهندز است و جایی سرد سیر است.

۱۵- طبسین- شهر یست گرم سیر و اندر و خرماست و آب ایشان از کارین است و اندر میان ییابان است.

۱۶- کُری - اندر میان ییابانست و ازو کرباس خیزد.

۱۷- طبس مسینان- اندر میان کوه و ییابانست و جایی بانعمتست.

۱۸- خُور و خُشب- دو شهرست بر کرانه ییابان و آب ایشان از کاریزست و خواسته مردمان این شهر بیشترین چهار پای است.

۱۹- پوزگان، خایمند، سنگان، سلومد، زوزن- شهر کهایبی اند از حدود نشابور و جایهای بسیار با کشت و برزند و از این شهر کها کرباس خیزد.

۲۰- هری - شهر بزرگست و شهرستان وی سخت استوار است و او را قهندز است و ربض است، و اندروی آبهاء روان است و مزگت جامع این شهر آبادان تر مزگتهاست بمردم از همه خراسان و بردامن کوه است و جای بسیار نعمتست و اندروی تازیانند بسیار و او را رودیست بزرگ کی از حد میان غور و گوزگانان رود و اندر نواحی او بکار شود. و ازو کرباس و شیر خشت و دوشاب خیزد.^۲

۱ - امروز با اشباع «واو» تلفظ میشود. ۲- در حاشیه های صفحات ب ۱۹ و

۲۰a مطالبی راجع به رو نوشته شده است. ن. ک. بملحقات قسمت A.

۲۱- بوشنگک۔ چند نیمہ از ہریست واز گردوی خندق است، و اورا حصار یست استوار، و اندروی درخت عرعرست، و اندروی گیاهی است کی شیراو [۲۰۵] تریا کست زہر مارو کژدمرا.

۲۲- نوژگان۔ شہر کیست آبادان و بسیار نعمت، اندر میان کوه.

۲۳- خرگرد۔ شہر کیست خرد، مردمان او خداوندان چہار پای اند.

۲۴- باذغیس۔ جایی آبادانست و با نعمت بسیار، و اورا نزدیک سیصد دہست.

۲۵- کاتون۔^۱ شہر کیست، آب ایشان از چاہست و از باران و ازو اسبان نیک خیزد.

۲۶- خجستان۔ ناحیتست اندر کوه و اورا کشت و برز بسیارست و مردمانی جنگی اند.

۲۷- کوه سیم۔ شہر کیست ببرا کوه و اندروی معدن سیمست و از بی ہیزمی دست بازداشته اند.

۲۸- مالن۔ ازہریست، و ازوی میویز طایفی خیزد نیک.

۲۹- اسبزار۔^۲ اورا چہار شہرست چون: کواژان، ارسکن، کوژد، جراشان و این ہر چہار اندر مقدارشش فرسنگست، جایی بانعمت است، و مردمان او خوارج اند و جنگی، و در این ناحیت کوه بسیار است و استوار.

۱- * کالون Kālvun . ۲- اسبوزار = * اسبوزار.

۳۰- سرخس - شهری است بر راه و اندر میان یابان نهاده ، و ایشانرا یکی خشک رود است کی اندر میان بازاری می گذرد و بوقت آب خیز اندرو آب رود و بس ، و جایی با کشت و برز بسیار است ، و مردمانی قوی تر کیباند و جنگی ، و خواسته ایشان شتر است .

۳۱- بون شهر کیست ، قصبه گنج روستایست ، جای بسیار نعمتست و اندروی آبها روانست ، و ازوی دوشاب خیزد .

۳۲- کیف - شهر کیست خرد هم چون بون است .

۳۳- بغشور - اندر میان یابانست ، و آبشان از چاههاست .

۳۴- کروخ - شهر کیست با ناحیت آبادان ، و اندر میان کوههاست و ازو کشمش خیزد .

۳۵- شورمین - شهر کیست از عمل هری .

۳۶- غرچستان - ناحیتیست ، قصبه او بشین است ، مهتر این ناحیت را شار خوانند ، جایی بسیار غله و کشت و برزو آبادانست ، و همه کوه است ، و مردمان این ناحیت مردمانی اند سلیمونی بد ؛ و شبانانند و برزیگر .

۳۷- دزه - شهر کیست بر دامن کوه ، و رود مرو بمیان او بگذرد ، و جایی خوشست و میوهها بسیار .

۳۸- مرود - شهر یست با نعمت و آبادان و بردامن کوه نهاده است ، و میوه بسیار ، و رود مرو بر کران او بگذرد .

۳۹- دزحنف^۱ شهر کیست اندر میان صحرا، با کشت و برز بسیار،
واندروی آبهاء روانست .

۴۰- پر کدر^۲ - بر کنار رود مرو نهاده است . و او را قهندز است
استوار، و اندروی گبر کاند، و ایشانرا به آفریدیان خوانند .
۴۱- کیرنک^۳ - شهر یست خرد .

۴۲- مرو- شهری بزرگست و اندر قدیم نشست میر خراسان آنجا بودی
و اکنون [به] بخارانشیند و جایی بانعمت است و خرم، و او را قهندزست، و آنرا
طهمورث کرده است، و اندر وی کوشکهای بسیارست، و آن جای
خسروان^۴ بوده است و اندر همه خراسان شهری نیست از نهاد^۵ بازار وی نیکو
و خراجشان بر آبست، و از وی پنبه نیک و اشتر غاز و فلاته و سرکه و
آبکامه و جامهای قزین و ملجم خیزد .

۴۳- شنک عبادی^۶ - شهر یست باناحیت بسیار و آبادان و بانعمت .
۴۴- دندانقان [۲۰b] شهر کیست اندر حصاری مقدار پانصد گام درازاء
اوست اندر میان یابان، و بیرون از وی منزلگاه کاروان است .

۴۵- کشمیهن، مسفری، ماشان، سوسنقان، شابرنجی^۷، زرق - این
شهر کهایی اند خرد و بزرگ همه از عمل مرو است، و کشت و برز این

۱- دزحنف. ۲- بر کدر. Barakdiz. ۳- کیرنک. ۴- پادشاهان
ساسانی. ۵- چیزی افتاده است، از نهاد [وی به]
۶- شنک عبادی بکسر شین و
فتح عین و باء مشدد.

همه ناحیتها بر آب رود مروست .

۴۶- گوزگانان - ناحیتست آبادان و بانعمت بسیار و باداد و عدل و ایمن ، و این ناحیتی است کمی مشرق او حدود بلخ است و تخارستان تا بحدود بامیان ، و جنوب وی آخر حدود غور است و حدبُست ، و مغرب وی حدود غرچستان است و قصبه بشین است تا بحدود مرو^۱ ، و شمال وی حدود جیحون است ، و پادشاهی این ناحیت از ملوک اطراف است و اندر خراسان او را ملک گوزگانان خوانند ، و از اولاد افریدونست ، و هر مهتری کمی اندر حدود غرچستانست و حدود غور است همه اندر فرمان او اندواز همه ملوک اطراف او بزرگتر است پادشاهی و عز و مرتبت و سیاست و سخاوت و دوست داری دانش ، و از این ناحیت اسباب بسیار خیزد و نمود و حقیقه و تنگ اسب و زیلوی و پلاس خیزد ، و اندراو درختی است خنج خوانند و چوب وی هرگز خشک نشود و نرم بود چنانک بر او گره توان افکندن ، و اندرین پادشایی ناحیتها بسیار است چون:

۴۷- ربوشاران^۲ - کی آن ناحیتست بزرگ و بسیار نعمت و مردمانی جنگی و از غرچستان گوزگانانست ، و بعضی از آبهای مرو از این ناحیت رود و اندروی معدن زرست ، و مهتران این ناحیت از مهتران اطراف گوزگانانند^۳ و مقاطعه ، بملیک گوزگانان دهند .

[۱] نویسنده نسخه «تابرو» نوشته و بعداً کلمه «بحدود» را بالای سطر اضافه

۳- در اصل کوز کانتند .

۲- ربوشاران؟

کرده است .

۴۸- درمشان - ازدو ناحیتست، یکی ازبست و دیگر از گوز گانان، و این بر بوشاران پیوسته است، و ازین ناحیت آبها برود و با آبهای ربوشاران یکی شود و رود مرو از این آبهاست و مهتر این ناحیت را درمشی شاه خوانند.

۴۹- تمران، تمازان - دو ناحیت است بحد و درباط کروان نزدیک اندر کوهها. و مهتر ایشانرا تمران فرنده^۱، و تمازان فرنده^۱ خوانند.

۵۰- ساروان - ناحیتست اندر کوهها و مردمانی اند شوخ و خرو و جنگی و خرد پیشه و ستیزه کار و بی وفا و خون خواره و اندر میان ایشان عصبیتست دایم

۵۱- مانشان - ناحیتست بدر اندره پیوسته، اندر کوهها، و مهتران او را اندر قدیم برازبنده خواندندی، و اکنون کاردار از حضرت ملک گوز گانان رود، و این همه ناحیتهایی است با کشت و برز بسیار، و نعمتی فراخ، و مهتران این ناحیتها از دست ملک گوز گانان اند و مقاطعه بدو باز دهند، و بیشتر مردمانی اند ساده دل، خداوندان چهار پای بسیار اند از گاو و گوسپند، و اندرین پادشایی ناحیتها خرد بسیارند، و اندر او درختی بود کی از او تازیانه کنند^۲، و اندر کوههای وی معدن زرد سیمست و آهن و سرب و مس و سنگ سرمه و زانگهای گوناگون.

۱- هر دو کلمه «فرنده» با سه نقطه روی حرف فاء ضبط شده است و باید تلفظی نزدیک بواو داشته باشد. [۲] مینورسکی مینوید بهین فصل زیر شماره ۴۶ مراجعه کنید، و مرجع ضمیر او در جمله « و اندر او درختی بود کی از او تازیانه کنند » گوز گانان است.

۵۲- طالقان - بر سر حد گوزگانانست و از آن این پادشایست ، و شهری بانعمت بسیارست [۲۱۸] و از او نپید بسیار خیزد و نمدخیزد .

۵۳- جهودان ، شهریست آبادان و بانعمت ، و بر دامن کوه نهاده و مستقر ملک گوزگانانست ، و وی بلشکر گاه نشیند ، و از شهر تا بلشکر گاه فرسنگی ونیم است . و آن لشکر گاه را در اندره خوانند ، و جایی استوارست ، بر دامن کوه نهاده ، و هوایی خوشتر و درست تر از آن جهودان و پاریاب .

۵۴- باریاب [= پاریاب] - شهریست بر شاه راه کاروان و بسیار نعمت .

۵۵- نریان - شهر کیست اندر میان جهودان و پاریاب و حداو دو فرسنگست .

۵۶- کرزوان^۱ - شهریست بر کوه نهاده ، بانعمت بسیار و هوایی خوش و اندر قدیم جای ملوک گوزگانان آنجا بودی .

۵۷- کندرم - و این شهر کیست بانعمت و از او نپید نیک خیزد بسیار .

۵۸- انبیر^۲ - قصبه گوزگانانست ، و شهری نیکوست و آبادان ، و جای بازرگانانست و بارگه بلخ و بانعمت بسیارست ، و بر دامن کوه نهاده است ، و از وی پوسته‌های گوزگانی خیزد کی همه جهان ببرند .

۵۹- کلار - شهر کیست خرم و آبادان، و بادرختان بسیار و آبهای روان و نعمتی فراخ .

۶۰- اشبورقان - بر شاه راهست ، شهر یست با نعمت فراخ ، و اندر میان صحرا نهاده ، و اندر وی آبهای روان .

۶۱- آنتخذ^۱ - شهر کیست اندر میان بیابان ، جایی با کشت و برز بسیار و کم نعمت .

۶۲- سان - شهر یست و مراورا ناحیتیست آبادان ، و از وی گوسپند بسیار خیزد .

۶۳- رباط کروان - شهر یست بر سر حد گوز گانان ، و اندر کوهه‌ها وی معدن زرست .

۶۴- سنگ بن^۲ - از ربوشارانست و منبر او بنو نهاده اند .

۶۵- از یو - شهر کیست با خر عمل گوز گانان .

و این همه شهرها را کی یاد کردیم از آن پادشایی ملک گوز گانان است ، و اندر بیابانها این شهر مقدار بیست هزار مرد است عرب ، مردمانی اند با گوسپندان و شتران بسیار ، و امیرشان از حضرت ملک گوز گانان رود و صدقات بدو دهند و این عرب تو نگر تراند^۳ از همه عرب کی اندر خراسان اند پراکنده بهر جایی .

۱- در حاشیه «اندخو» . ۲- سنگ بن . ۳- در اصل : تو نکت رند .

۶۶- حوش- دهیست بزرگ خرم و آبادان ، اندر میان یابان نهاده
 و از آن این پادشاه است و این عرب بتابستان اینجا بیشتر باشند .
 و این ناحیت راروستاها و ناحیتها بزرگ بسیارست ، ولکن شهرها
 بامبر اینست کی مایاد کردیم .

۶۷- بلخ- شهری بزرگست و خرم و مستقر خسروان بوده است اندر
 قدیم ، و اندر وی بناهای خسروانست با نقشها و کار کرد های عجب و
 ویران گشته ، آنرا نوبهار خوانند و جای بازرگانان است و جایی
 بسیار نعمتست و آبادان ، و بار کده هندوستان است ، و او را رودیست
 بزرگ از حدود بامیان برود ، و بنزدیک بلخ بدوازده قسم گردد و بشهر
 فرود آید ، و همه اندر کشت و برز روستاها و بکار شود و از نجا ترنج
 و نارنج و نی شکر و نیلوفر خیزد ، و او را شهرستانست ببارة محکم ، و اندر
 ربض او بازارها بسیارست .

۶۸- خلم- میان بلخ و تخارستانست و اندر صحرا نهاده بردامن کوه
 و او را رودیست و خراجشان بر آبست و جایی بسیار کشت و برزاست .
 ۶۹- تخارستان- [۲۱b] ناحیتیست نعمت او بیشتر از کوهست و اندر
 صحراهای وی جای ترکان خلخ است ، و ازین ناحیت اسب خیزد و
 گوسپند و غله بسیار و میوهای گوناگون .

۷۰- سمنگان- شهریست اندر میان کوه نهاده ، و آنجا کوهها

است از سنگ سپید چون رخام و اندروی خانهای کنده است و مجلسها و کوشکها و بت خانهاست و آخر اسبان ، با همه آلتی کی مر کوشکها را بیاید ، بروی صورتهاء گوناگون از کردار هندوان نگاشته ، و ازو نپید نیک خیزد و میوه بسیار .

۷۱- سکلکند - شهر کیست اندر میان کوهها نهاده ، بسیار کشت و برز ، و جای درویشان .

۷۲- بغلان - هم چون سکلکند است .

۷۳- ولوالج - شهر یست خرم و قصبه تخارستان است ، و با نعمتهاء بسیار و آب روان ، و مردمان آمیزنده .

۷۴- سکیمشت - ناحیتیست کی اندروی کشت و غله بسیارست .

۷۵- واز پس این سکیمشت پادشائیست خرد اندر شکستیها و کوهها آنرا یون خوانند ، و دهقان او را پاخ خوانند ، و قوتش از امیر ختلانست و از آن ناحیت نمک خیزد .

۷۶- طایقان - شهر یست برحد میان تخارستان و ختلان ، جائیست بردامن کوه با کشت و برز بسیار .

۷۷- اندر آب - شهر کیست اندر میان کوههاست ، جایی بسیار غله و کشت و برز ، و او را دورودست ، و سیمهایی کی از معدن پنجهیر و جاریانه افتد اینجا آنرا درم زنند ، و پادشای او را شهر سلیر خوانند .

۷۸- بامیان- شهر یست برحد میان گوز گانان و حدود خراسان ،
و بسیار کشت و برز است ، و پادشای اورا شیر خوانند ، و رودی بزرگ
بر کران اوهمی گذرد ، و اندر وی دوت سنگین است ، یکی راسرخ
بت خوانند و یکی راخنک بت .

۷۹- پنجهر و جاریانه - دوشهرست و اندر وی معدن سیمست ، و
رودی میان این دوشهر بگذرد ، و اندر حدود هندوستان افتد .

۸۰- مدر، موتی^۱ ، دوشهر کست خرد اندرمیان [کوه؟] از حدود

اندراب .

§ ۲۴- سخن اندر ناحیت حدود خراسان و شهرهای وی

ناحیتست کی مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بیابان
سندست و بیابان کرمان ، و مغرب وی حدود هریست ، و شمال وی
حدود غرچستان است و گوز گانان و تخارستان ، و این ناحیتست بعضی
از و گرمسیرست و بعضی سردسیر ، و از کوههای وی برده غوری افتد بخراسان
و جایی بسیار کشت و برز است ، و آلات هندوستان بدین ناحیت افتد
۱- غور- ناحیتست اندرمیان کوههاوشکستگیا ، و اورا پادشائست
کی غور شاه خوانند ، او را قوتش از میر گوز گانانست ، و اندر قدیم
این ناحیت غور همه کافران بودندی ، اکنون بیشتر مسلمانان اند و
ایشان را شهر کهاودهها بسیار است و ازین ناحیت برده وزره و جوشن و

۱- این کلمه «موی» نیز خوانده میشود.

سلاحهائیکو افتد، و مردمانش بدخواه اند و ناسازنده و جاهل، و مردمانش سپیدند و اسمر.

۲- سیستان - ناحیتیست قصبهٔ اورا زرننگ خوانند، شهری باحصار است، و پیرامن او خندق است کی آبش هم از وی بر آید، و اندر وی رودهاست، و اندر خانها وی آب روانست. [۲۲۸] و شهر او را پنج درست از آهن، و ربض او بارهٔ دارد، و او را سیزده درست و گرم سیرست و آنجا برف نبود، و ایشانرا آسیاهاست بر باد ساخته، و از آنجا جامهای فرش افتد بر کردار طبری؛ و زیلویها بر کردار جهرمی و خرما می خشک وانگزد.

۳- طاق - شهر کیست باحصار محکم و مردم بسیار.

۴- کش - شهریست و او را ناحیتیست آبادان و با نعمت و آبهای روان و هوای خوش بر کران رود هیمنند نهاده.

۵- نه - شهر کیست آبادان و با کشت و برز بسیار و پشه اندروی نشود.

۶- فره - شهر کیست گرم سیر و اندروی خرماست و میوه های بسیار.

۷- قرنی - شهری خردست پسران لیث کی پادشایی بگرفتند از آنجا بودند.

۸- خواش - شهرست و اورا آبهای روانست و کاریزها و جایی با

نعمتست .

۹- بست - شهری بزرگست بآبارهٔ محکم بر لب رود هیدمند نهاده

با ناحیتی بسیار و در هندوستانست ، و جای بازرگانان است ، و مردمانی -
اند جنگی و دلاور و از میوه‌ها خیزد کی خشک کنند و بجایها برند ،
و کرباس و صابون خیزد .

۱۰- حالکان^۱ - شهر کیست با آب روان و بیشتر [مردمان] وی جولاها اند.

۱۱- سروان ، شهر کیست و اورا ناحیتی خردست کی الین خوانند

و گرم سیراست و اندروی خرما خیزد و جایی استوارست .

۱۲- زمین داور - ناحیتی است آبادان و بر سر حدست میان غور و بست

و اورا دوشهرست تک^۲ ، درغش ، و این هر دو نفراند بر روی غور ،

و اندر درغش زعفران روید بسیار ، و پیوسته است بناحیت درمشان بست .

۱۳- بغنی - شهرست بنزدیک غور و اندر وی مسلمانان اند .

۱۴- بشلنگ - از غورست جایی با کشت و برز بسیارست .

۱۵- خوانین - از غورست و اندر وی مقدار سه هزار مرد است .

۱۶- رخد ، ناحیتیست آبادان و با نعمت بسیار و اورا ناحیتیست جدا ،

فیجوانی^۳ قصبهٔ رخدست .

۱ - * چالکان . ۲ - مینورسکی Til خوانده است . ۳ - پنجوای *

۱۷- کهک، رودان - دو شهر کست بانعمت و کشت و ازوی نمک خیزد.

۱۸- بالس - ناحیتیست اندر میان بیابان، جایی بسیار کشت و برز و کم نعمت است و اندر وی شهرهاست چون: سفنجایی، کوشک، سیوی، و مستقر امیر شهر کوشک است.

۱۹- غزنی - شهر یست ببرا کوه نهاده و بانعمت سخت بسیار، و اندر هندوستان است، و از قدیم از هندوستان بوده است، و اکنون اندر اسلامت و سرحدیست میان مسلمانان و کافران، و جای بازرگانان، و با خواسته بسیار.

۲۰- کابل - شهر کیست و او را حصار یست محکم و معروف باستواری و اندروی مسلمانان اند و هندوان اند، و اندر وی بت خانهاست و رای قنوج را ملک تمام نگردد تا زیارت این بت خانه نکند ولوای ملکش اینجا بندند.

۲۱- استاخ، سکاوند، دوشهر کند خرد بردامن کوه نهاده، و سکاوندرا حصار یست محکم و جایی با بسیار کشت و برزست.

۲۲- و اندر غزنین و حدود این شهر کهها کی یاد کردیم جای ترکان خلخ'. و این ترکان خلخ' [۲۲b] نیز اندر حدود بلخ و تخارستان و بست و گوزگانان بسیارند.

واما غزنین و آن ناحیتها کی بدو پیوسته است، همه را بزابلستان باز خوانند.

۲۳- بروان^۱ - بروان شهر یست بانعمت و جای بازار گانان و در هندوستان است.

۲۴- بدخشان - شهر یست بسیار نعمت و جای بازار گانان، و اندروی معدن سیمست و زرو بیجاده و لاچورد و از تبت مشک بدانجا برند.

۲۵- در تازیان - جائیست کی اندر دربندیست، میان دو کوه و بر اودریست کی کاروان بدان در بیرون شوند و آن بند مأمون خلیفه کرده است.

۲۶- ده سنکس^۲ - دهیست بزرگ و آبادان و اندروی مسلمانان اند و نزدیک وی عقبه یست کی اورا عقبه سنکس خوانند.

۲۷- سقلیه^۳ - دهیست بزرگ.

۲۵§- سخن اندر ناحیت ماوراءالنهر و شهرهای وی

ناحیتیست کی حدود مشرق وی حدود تبتست، و جنوب وی خراسان است و حدود خراسان و مغرب وی غوزست و حدود خلخ، و شمالش هم حدود خلخ است. و این ناحیتیست عظیم و آبادان و بسیار نعمت و در ترکستان، و جای بازار گانان، و مردمانی اند جنگی و غازی پیشه

۱- بروان. ۲- سنکس.

و تیرانداز و پاك دين، و اين ناحيتی با داد و عدلست و اندر کوههای وی معدن سیمست و زر سخت بسیار، با همه جوهرهای گدازنده کی از کوه خیزد، با همه داروها کی از کوه خیزد، چون زاگ و زرنیخ و گوگرد و نوشادر.

۱- بخارا، شهری بزرگست و آبادان ترین شهر است اندر ماوراءالنهر و مستقر ملک مشرقست، و جایی نمناکست و بسیار میوها و آبهای روان، و مردمان وی تیراندازند و غازی پیشه، و ازو بساط و فرش و مصلی نماز خیزد نیکو و پشمن، و شوره خیزد کسی بجایها بیرند، و حدود بخارا دوازده فرسنگ اندر دروازه فرسنگست و دیواری بگرد این همه در کشیده یک پاره و همه رباطها و دهها از اندرون این دیوارست.

۲- مکان^۱، خجداک^۲، دندونه^۳، بومکث^۴، مدیامجکث^۵، جزغنکث^۶ - شهر کهایبی اند بامنیر، از حدود بخارا، جایهایبی آبادان و با کشت و برز بسیار.

۳- فرب^۴ - شهر کیست براب جیحون و میر رود آنجا نشیند و اندر میان بیابانست.

۴- یکند^۵ - شهر کیست او را مقدار هزار رباطست، زمینش درستست

۱- مکان. ۲- زندنه. ۳- خرغنکث. ۴- فربر. ۵- یکند.

واندروی گنبد گور خانهاست کی از بخارا آنجا برند.

۵- سفد ، ناحیتیست کی اندر نواحی مشرق جایی نیست از آن خرم تر با آبهای روان و درختان بسیار و هوایی درست و مردمانی مهمان دار و آمیزنده ، ونعمتی فراخ و آبادان و مردمان نرم دین دار بسیارند .

۶- طواویس- شهر کیست از بخارا بر سر حد سفد و اندروی هر سالی یکک روز بازارست کی خلق بسیار اندروی گرد آیند .

۷- کر مینه ، دبوسی ، [۲۳۸] ربنجن - شهر کهایی اند اندر سفد بر راه سمرقند آبادان و بانعمت و آبهای روان و درختان .

۸- کُشانی - آبادان ترین شهر است اندر سفد .

۹- آرمان^۱ - از کُشانیست .

۱۰- استیخن^۲ جایی خرمست و آبادان و بانعمت بسیار .

۱۱- کنجک^۳ ، فرنک^۴؟ - دوشهرست میان رود میان استیخن نهاده

۱۲- دران^۴ - شهری خرمست و خردست و از سمرقندست .

۱۳- سمرقند- شهری بزرگست و آبادان است و بانعمت بسیار و

جای بازار گانان همه جهانست و او را شهر ستانست و قهندزست و ربض است ، و از بالای بام بازارشان یکی جوی آب روانست از ارزیر، و آب از کوه بیاورده، و اندروی خانگاہ مانویانست و ایشانر انفوشاک خوانند،

۱- زرمان ؟ ۲- استیخن . ۳- کنجک ؟ ۴- وذار ؟

وازوی کاغذ خیزد کی بهمہ جهان بہ برند ورشته قنب خیزد، ورودبخارا
بردرسمرقند بگذرد.

۱۴- ورغسر، بنجیکت-دوشهر کند ازسمرقند برلب رودبخارانہادہ
وقسمت گاہ آب بدین ورغسر است .

۱۵- کش-شہری گرم سیرست واندروی باران بسیار آید و او را
شہرستان وقہندز وربض است، و او را دورودست کی بردرشہر بگذرد
واندر کشتہای وی بکار شود، واندر کوهہاء وی معدن داروہاست وازو
استران نیک خیزد وترنگین ونمک سرخ کی ہمہ جهان بیرند .

۱۶- نوقت قریش- شہر کیست با کشت وبرز بسیار

۱۷- نخشب- شہریست بسیار نعمت و آبادان و با کشت وبرز بسیار،
و او را یک رودست کی اندرمیان شہر بگذرد .

۱۸- سونخ^۲ شہر کیست از نخشب .

۱۹- سکیفغن- شہر کیست با کشت وبرز بسیار .

۲۰- بزده- شہر کیست کم مردم و بسیار کشت وبرز وایشان را
یکی خشک رودست کی اندرووی بعضی از سال آب رود و بیشتر
آبشان ازچاہہا ودولابہاست .

۲۱- کسبہ- جایی با کشت وبرز بسیارست .

۲۲- ترمذ، شهر یست خرم و بر لب رود جیحون افتاده، و او را قهندزیست بر لب رود، و این شهر بارگه ختلان و چغانیان است و از وی صابون نیک و بوریاه سبز و بادبزن خیزد.

۲۳- هاشمگرد- شهر کیست با گوسپند و چهار پای بسیار.

۲۴- جرمنگان^۱- شهر کیست با کشت و برزو آبهای روان.

۲۵- چغانیان^۲- ناحیتیست ویران و ناحیتی بزرگست و بسیار کشت

و برز، و برزیگرانی کاهل و جای درویشان و لکن با نعمت بسیارست و مردمانی جنگی و دلاور، و این ناحیت هوایی خوش دارد و زمینی درست و آبی گوارنده، و از وی اسب خیزد اندک و جامه پشمین و پلاس و زعفران بسیار خیزد، و پادشاه این ناحیت از ملوک اطرافست و او را امیر چغانیان گویند،

۲۶- دارزنلی^۳- شهر کیست از گرد او خندق است و از حدود

چغانیانست و از وی پای تابه خیزد و گلیمینه و بساط پشمین.

۲۷- چغانیان^۴- شهر یست بزرگ ببرا کوه نهاده و قصبه این ناحیتست

جایی با آبهای روان و هوایی خوش و مردمانی درویش

۲۸- باسند، شهر کیست با مردم بسیار بر راه بخارا و سمرقند [۲۳b]

جایی استوار و مردمانی جنگی.

- ۲۹- زینور- شهر کیست با کشت و برز بسیار و کم مردم.
- ۳۰- نوژان- شهر کیست و اندروی حصار یست سخت استوار.
- ۳۱- دکر، شهر کیست بنزدیک رود نهم نهاده است، و هوایی خوش و [نعمت] بسیار.
- ۳۲- همواران، شهر کیست بنزدیکی رود گسوان نهاده است و مردم اندک اند.
- ۳۳- شومان- شهر یست استوار و ببرا کوه نهاده و گرداوباره کشیده و اوراق هندیست بر سر کوه نهاده، و اندر میان قهندز چشمه آبست بزرگ، از وی زعفران خیزد بسیار.
- ۳۴- افریدان- شهر یست کم مردم و اندر میان کوه نهاده.
- ۳۵- ویشکرد- شهر یست استوار، اندر میان کوه و صحران نهاده بر حد میان چغانیان و ختلان، و اندروی دایم باد آید، و تربت شمس بلخی رحمة الله علیه آنجاست، و از وی زعفران بسیار خیزد،
- ۳۶- سروشنه، ناحیتیست بزرگ و آبادان و با نعمت بسیار، و او را شهر و روستاهاء بسیار و از وی نیند بسیار خیزد و از کوههائ وی آهن خیزد.

۱- ویشگرت Vayghagirt در حاشیه با قلمی غیر از قلم متن «وی شکرد» اضافه

۳۷- زامین، شهر یست بر راه خچند و فرغانه و از سر و شنست، و اندر وی حصار یست محکم، جایی با کشت و برز بسیار.

۳۸- چرقان - شهر کیست هم از سر و شنه، جایی آبادان.

۳۹- دزک - شهر کیست اندر وی آب روانست و بنزدیکی او جایست مر سمنده خوانند، و آنجا در هر سالی یک روز بازار بود کی گویند آن روز در آن بازار افزون از صد هزار دینار بازار گانی کنند.

۴۰- نونجکث^۱ - قصبه سر و شنست و مستقر میر این ناحیتست، و

جایی بسیار مردم و آبادان و بانعمت بسیار و آبها روان.

۴۱- فغ کث، غرق^۲، ساباط، کُر کث - شهر کهایی انداز حدود

سر و شنه با کشت و برز و مردم بسیار.

۴۲- بتمان - ناحیتست اندر کوهها و شکستگیها از حدود سر و شنه

و اورا سه حدست، بتمان اندرونی و بتمان میانه و بتمان بیرونی، و این

ناحیتست با کشت و برز بسیار، و جای درویشان، و اندروی دهها و روستاهای

بسیارست، و اندر کوههای وی معدن نوشا درست بسیار.

۴۳- برغر^۳ - ناحیتست از بتمان میانه و دریاژه اندرونیست و رود بخارا

ازین دریاژه رود، و اندروی آبها در افتد از بتمان میانه.

۴۴- خچند - شهر یست و آن قصبه آن ناحیتست و با کشت و برز

۱- بونجکث. ۲- غرق. ۳- در حاشیه «فرخل» با قلمی غیر از قلم متن.

بسیارست - و مردمانی بامروت و از وی انار خیزد.

۴۵- فرغانه - ناحیتیست آبادان و بزرگ [وبا] نعمتهای بسیار، و اندر وی کوه بسیار و دشت و شهرها و آبها و روان و در تر کستانست، و آنجا برده بسیار افتد تر کک، و اندر کوهها و وی معدن زر و سیمست بسیار و معدن مس و سرب و نوشادر و سیماب و چراغ سنگ و سنگ پای زهر، و سنگ مغناطیس و داروهای بسیارست، و از و طبر خون خیزد و گیاهایی کی اندر داروهای عجب بکار شود، و ملوک فرغانه اندر قدیم از ملوک اطراف بودند، و ایشان را دهقان خواندندی.

۴۶- چدغل^۱ - ناحیتیست از فرغانه و اندر میان کوهها و شکستگیها نهاده، و اندر وی شهر که است و دهها بسیار و از وی [۲۴a] اسب خیزد، و اندر وی معدن است و از وی گوسپند بسیار خیزد.

۴۷- اخسیکت - قصبه فرغانه است و مستقر امیر است و عمال، و شهری بزرگست بر لب رود خشرت^۲ نهاده و بردامن کوه، و اندر کوه وی معدن سیم و زر بسیارست، مردمانی نپیدخواه اند.

۴۸- واتکت، حداست میان خجند و فرغانه، و شهر کیست با کشت و برز بسیار.

۴۹- بیتموخ^۳، شهر کیست کی از وی سیماب خیزد.

۱- در همین فصل بشماره ۶۳ ن. ک، «جدغل» امروز «چتغل» خوانده میشود.

Jaxartes - ۲ - شوخ؟

- ۵۰- طماخس - نام کاخس ، دوشهر کست پیرا کوه نهاده.
- ۵۱- سوخ - اندر کوهست بر حد میان بتمان و فرغانه و اورا شست ده است .
- ۵۲- اوال^۱ - پیرا کوهست و اورا دیهاست .
- ۵۳- بفسکان ؟ - از آوالست .
- ۵۴- خوا کند ، رشتان ، زندرامش - شهر کهایمی اند انبوه با کشت و برز بسیار .
- ۵۵- قبا - شهر یست بزرگ و خرم ترین شهر یست اندر ناحیت فرغانه .
- ۵۶- اوش - جایی آبادانست و بسیار نعمت ، و مردمانی جنگی ، و پیرا کوه نهاده است و برین کوه پاسبانست و دیده بانست کی کافر ترک رانگاه دارد .
- ۵۷- اورشت ، خرساب - دوشهر کند با آبهاء روان و گشادگی و نعمت بسیار و هوای درست .
- ۵۸- اوز کند^۲ شهر یست بر حد میان فرغانه و ترک و بر کرانه وی دو رود بگذرد ، یکی را رود تباغر خوانند ، از بت رود ، و دیگر را برسخان خوانند کی از خلخ رود .

۱- آوال . ۲- اوز کند .

۵۹- ختلام - شهر کیست مولود نصر بن احمد میر خراسان اندروی بوده است .

۶۰- کشو کث ، پاب - دوشهر کند آبادان وبا کشت وبرز بسیار واین همه شهرها از ناحیت فرغانه است .

۶۱- بُشت ، کلسکان، یو کند ، کو کث ، خشکاب - شهر کهایبی اند یکدیگر نزدیک و با کشت وبرز بسیار و مردمانی درویش .

۶۲- شلات - ثغری است بر روی ترک نهاد .

۶۳- ایلاق ، ناحیتست بزرگ اندر میان کوه و صحرا نهاد و مردم بسیار و با کشت وبرزو آبادان و مردمانی کم خواسته ، و اندروی شهرها و روستاها بسیار و مردم روستا پیشه ، کیش سپید جامگان دارند ، و مردمانی اند جنگی و شوخ روی ، و اندر کوهها و ی معدن سیم وزر است و حدودش بفرغانه وجدغل وچاچ و رودخشرت پیوسته است ، و مهتران این ناحیت را دهقان ایلاق خوانند ، و اندر قدیم دهقان این ناحیت را از ملوک اطراف بودندی .

۶۴- نو کث - قصبه ایلاقت ، و او را شهر ستانیست و قهندزست ، و ربض است ، و ایشان را رودیست ایلاق خوانند ، و این نو کث بر لب او نهاد است .

۶۵- کهسیم شهر کیست ببرا کوه ، و اندر کوه وی معدن سیمست .

۶۶- ذخکث - شهر کیست که از کوه وی داروی موش خیزد.
 ۶۷- یهودلغ ، ابرلغ ؟ ایتلخ ، الخنجاس - شهر کهایی اند بر
 حد فرغانه و ایلاق .

۶۸- سامی سبرکک - شهر کیست خرم و آبادان.
 ۶۹- برفکسوم ، حنح ، خاس^۱ - شهر کهایی اند با کشت و برز
 بسیار و اند ک مردم .

۷۰- غزجند ، شهر کی خرمست و بانعمت .
 ۷۱- تکث ، شهر کیست باخواستہ بسیار .
 ۷۲- کلشجکک ، خمبرکک ، اردلانکث ، ستبغوا [۲۴b] بحناح ،
 شهر کهایی اند یکدیگر نزدیک و آبادان و با کشت و برز بسیار و
 آبهاء روان . اردلانکث قصبه این شهر کهاست .

۷۳- کرال ، غزکک ، خیوال ، و ردول ، کبریہ ، بغورانکک^۲ -
 شهر کهایی اند خرد با کشت و برز بسیار ، و ازجا اسب خیزد و
 یکدیگر نزدیکند .

۷۴- اردکث^۳ ، بغویکک ، فرنکث ، شهر کهایی اند خرد و
 آبادان و بانعمت و یکدیگر نزدیک .

۷۵- جبغوکث ، شهر کی خرمست و لشکر گاه چاچ بودی اندر

قدیم .

۱- فهرست بارتولد «خاس» . ۲- ایزدکث ؟

۷۶- شکاکب ، نانجباس- دوشهر کست خرم و آبادان واز ایلاق است .

۷۷- تنگت بخارنان - قصبه است و او را ناحیه است میان ایلاق وجدغل وچاچ و اندر وی آبهاء روانست و جای بازرگانان است .

۸۸- یالاپان ، شهر کیست ازوی تالب رود پر ک فرسنگیست و اندر وی سرای درم زدنت .

۷۹- چاچ^۱ ، ناحیتیست بزرگ و آبادان و مردمانی غازی پیشه ، و جنگ کن و تونگر و بسیار نعمت ، وازوی کمان و تیر خدنگ و چوپ خلنج بسیار افند ، و ملوک وی اندر قدیم از ملوک اطراف بودندی .

۸۰- یکت^۲ ، قصبه چاچ است و شهری بزرگست و آبادان و خرم و مستقر سلطان اندر وی است .

۸۱- نوجکت- شهر کیست کی کشتی بانان کی اندر رود پر ک ورود خشرت کار کنند از نجا باشند .

۸۲- کر جاکت ، تر کوس^۳ ، خاتون کت ، دسغان کت ، دو [کذا] شهر کست خردو آبادان و بار گاه سفد و سمر قندست و آن فرغانه و ایلاق است .

۸۳- بناکت - شهر کیست بر لب رود خشرت ، خرم و آبادان .

۱- چاچ . ۲- بینک . ۳- قهرست بارتولد «ترکوش» .

حرسنکٹ، حر حکت، شتور کٹ، سبکت^۱، بجا کٹ، کمکرا ل^۲۔
شہر کھایی اند از چاچ، وازیشان کمانہاء چاچی خیزد و جایی خرمست
و بسیار نعمت و آبادان۔

۸۴۔ اسپبجاب، ناحیتیست بر سر حد میان مسلمانان و کافران، جایی
بزر گست و آبادان بر سر حد تر کستانست، و ہر چیزی کی از ہمہ
تر کستان خیزد، آنجا افتد و اندر وی شہر ہا و ناحیتہا و روستاہا
بسیارست، و از وی نمد خیزد و کوسپند، و قصبہٴ این ناحیت شہریست
کی اسپبجاب خوانند۔ شہری بزر گست و بانعمت بسیار و جای سلطان
است و با خواستہٴ بسیارست، و معدن بازرگانان ہمہ جہانست۔

۸۵۔ سانیکٹ، شہریست خرم و بانعمت و تونگر۔

۸۶۔ ندحکت، شہر کیست خرم و بانعمت بسیار۔

۸۷۔ سُتکند، جایی بانعمت است و بر لب رود نہادہ، و مردمانی
جنگی اند، و اندر وی جای ترکان آشتیست و از قبیلہای ایشان بسیار
مسلمان شدہ است۔

۸۸۔ پاراب، ناحیتیست بانعمت و قصبہٴ اورا کدر خوانند و مردمانی اند
جنگی و دلاور، و جای بازرگانانست۔

۸۹۔ و میان اسپبجاب و لب رود، گیاخوار ہمہ اسپبجاب است،

وبعضی از چاچ و پاراب و کنجده، و اندروی هزار خرگاهست از آن ترکان آشتی کی مسلمان گشته اند.

۹۰- صهران^۱ - شهر یست بانعمت بسیار و جای بازارگانان غوزست.

۹۱- ذرنوخ - شهر کیست بر لب رود نهاده و آبادان و مردم اند ک.

۹۲- سوناخ، شهر کیست [۲۵۸] از پاراب و بسیار نعمت و از وی

کمانه‌ها نیک خیزد، کی بجایها به برند.

۹۳- شلجی، طرار^۲، مکاتک^۳، فرونک^۴، مرکی، نویکت،

شهر که یست کی اندروی مسلمانان و ترکان اند، و جای بازارگانان است و در خلخ و در افرونک^۴ و مرکی و نویکت ترکان بسیارند.

§۲۶- سخن اندر ناحیت حدود ماوراءالنهر و شهرهای وی

حدود ماوراءالنهر ناحیتها یست پراکنده بعضی بر مشرق ماوراءالنهر

است و بعضی بر مغرب وی است، اما آنک اندر مشرق ماوراءالنهرست،

مشرق وی حدود تبست و هندوستان، و جنوب وی حدود خراسانست و

مغرب وی حدود چغانیان است، و شمال وی حدود سروشنست از ماوراءالنهر

۱- ختلان^۴، ناحیت یست اندر میان کوهها، بزرگ و آبادان، و

بسیار کشت و بسیار مردم و نعمتهای فراخ و پادشای وی از ملوک اطرافست

۱- صبران . ۲- طراز . ۳- تکابک . ۴- تلفظ صحیح این کلمه

با خاء مضموم و تاء مشدد است .

و مردمان این ناحیت مردمانی جنگی اند و اندر حدود وی از سوی تبت
مردمانی اند و حشی اندر بیابانها و اندر کوهه‌ها وی معدن سیمست و زر،
و ازین [ناحیت] اسبان نیک خیزد بسیار.

۲- هلمک^۱ - قصبه ختلانست و مستقر پادشاهست، شهریست
بیرا کوه نهاده، بسیار مردم بارو ستاه‌ها بسیار.

۳- نچارا - شهریست استوار و اندر میان دورود نهاده، یکی خرنا ب
و دیگر جیحون، و او را ناحیتیست تا بحدود بدخشان بکشد، و او را
روستاییک خوانند. شهریست از یک سوی جیحونست و دیگری سوی
کوه، جایی بسیار نعمتست و بارگاه ختلانست.

۴- بارغر^۲، شهریست آبادان و بسیار کشت و برزو بسیار مردم.

۵- بارسارغ، منک، تملیات^۳ - شهر کهاییی اندخرد و بسیار نعمت و
آبادان و مردمان جنگی.

۶- و خش - ناحیتیست آبادان و بر کرانه و خشاب نهاده.

۷- هلاورد - قصبه و خش است، شهریست با کشت و برزو و ستاه‌ها
بسیار و مردمان تیرانداز و جنگی.

۸- لیو کند^۴ - از و خش است، جایست کسی از وی گو سپند

و حشی خیزد.

۱- هلبوک . ۲- بارغر . ۳- تملیات . ۴- بایاء مجهول.

۹- ژاشت^۱ - ناحیتیست اندر کوهها و شکستگی‌ها و اندر میان بتمان و ختلان نهاده باروستاها و کشت و برز بسیار و مهتران این ناحیت را دهقان ژاشت خوانند.

۱۰- و گروهی مردمانند کی ایشان را کمیجیان خوانند و اندر حدود ختلان و چغانیان نشسته‌اند، مردمانی اند دلاور و جنگی و دزدپیشه و خواسته ایشان گو سپنداست و برده و ایشان را دهها و روستاهای بسیارست و هیچ شهر نیست و اما آنک اندر حدود چغانیان اند، میان شومان و بشکرد ناحیتیست کی آنرا سیلاکان^۲ خوانند آنجا باشند و آنک اندر حدود ختلانند میان نملیات^۳ و منک باشند، میان کوه و دشت نشسته با آبهای روان و جای خوش و هر گروهی اندر فرمان امیر ناحیت خویش اند و امیران ختلان را و چغانیان چون باید از ایشان یاری خواهند^۴.

۱۱- ترکان کنجینه^۵ گروهی مردمانند اند ک، و اندر کوهی کی میان ختلان و چغانیان اند، اندر دره نشسته‌اند و جایی سخت استوارست و این مردمانی اند دزدپیشه، کاروان شکن [۲۵b] و شوخ روی و اندر آن دزدی جوانمردپیشه و ایشان تاسی فرسنگ و چهل فرسنگ از گرد آن ناحیت خویش بروند بدزدی و ایشان با امیر ختلان و آن چغانیان پیوستگی نمایند.

۱- ژاشت . ۲- بایاء مجهول . ۳- نملیات . ۴- برای معنی کلمه «باری» بزین الاخبار گردیزی چاپ محمد ناظم ص ۲۶ ن. ک. ترکیب «چون باید» در همین کتاب ص ۳۰b آمده است . ۵- کنجینه.

۱۲- در تبت- دهیست و آنجا دریست بر کوه نهاده و آنجا مسلمانانند
کی باژ ستانند و راه نگاه دارند ، و چون از این در بیرون شوی بحدود
وخان اندرافتد .

۱۳- رختجب- دهیست از وخان و اندروی گبر کان وخی اند.

۱۴- سکا شیم^۱ ، شهریست و قصبه ناحیت از وخان است ، و اندر
وی گبر کانند و مسلمانان و ملک و خان^۲ آنجا نشیند ، و از حدود وی
روی نمدرین ، و تیروخی خیزد .

۱۵- خمداد- جایست کی اندر [و] بت خانهای و خیانت ، و اندر
وی اند کی تبتیان اند ، و بردست چپ او حصاریست کی اندر وی
تبتیانند .

۱۶- سنگلنج^۳ - بردامن کوه است و معدن بیجاده بدخشی و لعل اندرین
کوهست و بنزدیکی معدن آبیست گرم و ایستاده چنانک دست از
گرمی دروی نتوان کرد ، و از معدن تابتیت یک روز و نیم راهست .

۱۷- و از نجا بگذری ناحیتی آید او را روستاء ملجم^۴ خوانند .

۱۸- سمرقنداق - دهیست بزرگ و اندروی هندوانند و تبتیانند و
وخیانند و مسلمانان اند ، سر حد است و آخر حدود ماوراءالنهرست .

۱۹- بلور- ناحیتیست عظیم و این ناحیت را ملکیت و چنین گوید

۱- اشکاشم . ۲- وخان . ۳- سنگلیج . ۴- بلجم ، ملجم ۵- ن . ک ۱۱۵ .

کی ما فرزند آفتابیم و تا آفتاب بر نیاید از خواب بر نخیزد و گوید کی فرزند نباید کی پیش از پدر برخیزد و آنرا بلورین شاه خوانند، و اندرین ناحیت نمک نبود مگر آنک از کشمیر آرند.

۲۰- اندراس ۴- شهر یست کی اندروی تبیانند و هندوان و ازنجاتا کشمیر دوروزه راهست^۱ } و آن خانها کی اندر صورت میان رخدو مولتان است همه دهه است و منزلهاء کاروانست و اندر بیابان جایهای بی نعمت و تنگ علف^۲ .

۲۱- و اما خوارزم، انک بر مغرب ماوراءالنهرست حد و د خوارزم است
 ۲۲- کاژ^۳ قصبه خوارزم است و در تر کستان غوزست و بارگاه ترکان و تر کستان و ماوراءالنهرست و خزرانست و جای بازرگانانست و پادشای وی از ملوک اطرافست و او را خوارزم شاه خوانند، و مردمان وی مردمان غازی پیشه و جنگی اند و شهری با خواسته بسیارست و از وی روی مخده، و قزاگند و کر باس، و نمد، و ترف و رخصین خیزد.

۲۳- خشمیش^۴ - شهر کیست جای بازرگانان و خواسته بسیار است.

۲۴- نوژابان - شهر یست باباره و درهء آهنین^۵ و آبهای روان و مردم بسیار.

۱- دراصل: دوزه راهست. ۲- جمله های میان { } ظاهراً به § ۲۴، ۱۶۰ مربوط است. ۳- کاژ. ۴- دراصل: دریاهاء. ۵- آهنین و آبهای روان و مردم

۲۵ - گرگانج، شهر است کی اندر قدیم آن ملک خوارزمشاه بودی و اکنون پادشاییش جداست و پادشای اورا امیر گرگانج خوانند و شهر است با خواسته بسیار و در تر کستان و جای بازار گانان و این دو شهر است: شهر اندرونی و شهر بیرونی، و مردمان وی معروفند بچنگ و تیراندازی.

۲۶ - کردناز خاس^۱، بزمینیه - ده قراتگین، سه شهر کند و اندر وی مردمانی اندک و جایی با کشت و بزر.

۲۷ - کردر - شهر کیست بامردم بسیار [۲۶a] و کشت و برز و ازوی پوست بره بسیار خیزد.

۲۸ - خیو - شهر کیست خرد بباره و از گرگانج است.

۲۹ - چند، جواره، ده نو - سه شهر کند بر کرانه رود چاچ نهاده از خوارزم برده منزل و از پاراب بریست منزل و ملک غوزان بزمستان بدین ده نوباشد.

۲۷§ - سخن اندر ناحیت سند و شهرهای وی

ناحیت مشرق وی رود مهرانست و جنوب وی دریاء اعظم است و مغرب وی ناحیت کرمانست و شمال وی بیابانست کی بحدود خراسان

۱ - شاید: کردرانخاس Kordarānxās. کرد نانخاس و گرد نانخاس هم خوانده میشود.

۲ - خیوه.

پیوسته است و این ناحیتست گرم سیر و اندروی بیابانهای بسیار و کوه اندک و مردمان اسمر و باریک تن و دونده و همه مسلمانان اند و جایی کم نعمت است و بازار گانان بسیار، و از این ناحیت پوست و چرم و ابانکهای سرخ و نعلین و خرما و پانید خیزد.

۱- منصوره - شهری عظیم است اندر میان رود مهران چون جزیره. بسیار نعمت و آبادان - و جای بازار گانان، و اندروی مسلمانانند و پادشاه ایشان قرشیست.

۲- منجبری، سدوسان - دوشهر است آبادان از ناحیت سند و بر کران رود مهران نهاده.

۳- لوزوز^۱، مسواهی - دوشهر است از حدود سند، مردمانی اندکی بازار گانی دریا کنند و جایهای کم نعمت.

۴- دبیل^۲ - شهر است از سند بر کران دریاء اعظم است و جایگاه بازار گانان، و از آلتها هندوستان و دریا اندروی بسیار افتد.

۵- فنیکی^۳، ارمایل - از حدود مکران دوشهرند با خواسته بسیار و بدریانزدیک و بر کران بیابان نهاده.

۶- تیز - نخستین شهر است از حدود سند بر کران دریاء اعظم نهاده، جای کم سیر است^۵.

۱- بیرون * بیرون. ۲- دبیل. ۳- قنبلی. ۴- * ارمایل.

۵- شاید: گرم سیر است.

۷- کیز ، کوشک قند ، به ^۱ ، سد ^۲ درک ^۳ ، اسکف - این همه شهرهای انداز حدود مکران و بیشترین پانیدها کی اندرجهان بیرند از این شهر کما خیزد و پادشاه مکران بشهر کیج نشیند ^۴.

۸- راسک - قصبه ناحیت جروج است . جایی آبادان و بسیار مردم ، و بازار گانان بسیار .

۹- مُشکی - شهر کیست اندر بیابان .

۱۰- پنج پور - مهمترین شهر است اندر سند ، ازین سوی رود مهران .

۱۱- بهلبره ^۶ - شهر است از نواحی جروج ، جایی کم نعمت .

۱۲- محالی؟ - قدان ^۷ ، کیجکانان ، شوره - شهرهء ناحیت طوران است و جایی بانعمت و چهار پای بسیار و اندروی مسلمانانند و گبر کان بسیار ، و مستقر پادشاه طوران بکیجکانان است .

۱۳- ابل - شهر است از ناحیت بدهه ، آبادان و بانعمت سخت بسیار و اندر وی مسلمانانند .

۱۴- قندابیل ^۸ - شهر است بزرگ ، آبادان و بانعمت و اندر میان بیابان نهاده و از وی خرما بسیار خیزد .

۱- نه . ۲- بند . ۳- دزک . ۴- دراصل: نشینند . ۵- پنج پور .

۶- بهلبره . ۷- قسدار . ۸- مینورسکی « Qandabil » خوانده است .

۲۸۵ - سخن اندر ناحیت کرمان و شهرهای وی

کرمان ناحیتی است مشرق وی حدود سندست و جنوب وی دریاه اعظم است، و مغرب وی ناحیت پارس است، و شمال وی بیابان سیستان است و این ناحیت است که هرچه بسوی دریاست جایهای گرمسیر است و مردمانی اند اسمر، و جای بازار گانانست [۲۶b] و اندروی بیابانهاست و از وی زیره و خرما و نیل و نی شکر و یانیدخیزد، و طعامشان نان ارزنت و هرچه از دریادور است [و] بیابان سیستان نزدیکست جایهایی است سردسیر آبادان با نعمتهای بسیار و تنهائ درست، و اندروی کوههائ بسیار است و اندروی معدن زر و سیمست و مس و سرب و مغناطیس.

۱- سیرگان - قصبه کرمانست و مستقر پادشاست و شهری بزرگست و جای بازار گانان است و آبشان از کاریزست، و آب روستاهائ ایشان از چاههاست، و جای کمی درختست و بناهاشان از جه است.

۲- بافت و خیر - دوشهر کند آبادان و بانعمت.

۳- جیرفت - شهر است نیم فرسنگ اندر نیم فرسنگ است و جای

آبادان است و بسیار نعمت و ایشان را رودیست تیزهمی رود، بانگ -

کنان و آب وی چندانست کی شست آسیا بگرداند و اندر جویهائ این خاک زیریابند.

۴- میژان - شهر کیست بپرا کوه نهاده، میوه و هیزم و برف
جیرفت از این شهرست .

۵- مغون، ولا شکرد^۱، کومین، بهروگان^۲، منوگان^۳ - شهر کهایبی
اند خرد و بزرگک، و ازین شهرها نیل، وزیره^۴ و نی شکر خیزد، و اینجا
پانید کنند، و طعامشان گاورس^۵ است. و ایشان را خرماء بسیارست، و
رسم ایشان چنان است کی هر خرمایی کی از درخت ییقد، خداوندان
درخت بر ندارند البته و آن درویشان را بود.

۶- بلوح^۶، مردمانی اند میان این شهرها و میان کوه کوفج نشسته بر
صحرا و دزد پیشه و شبان و ناپاک و خونخواره، و این مردمان بسیار بودند
و پناخسرو ایشان را بکشت بحیلتهای گوناگون.

۷- کوفج، مردمانی اند بر کوه کوفج و کوهیاند، و ایشان هفت
گروه اند، و هر گروهی را مهتریست و این کوفجان نیز مردمانی اند دزد
پیشه و شبان و برزیگر، و از مشرق کوه کوفج تا مکران بیابانست و میان
جیرفت و منوگان کوهستانیست آبادان و بانعمت بسیار، و آنرا کوهستان
ابوغانم خوانند، و از مغرب این کوهستان روستاییست کی آنرا رودبار
خوانند، همه پیشه است و درختان و مرغزارها.

۸- هر موز - بر نیم فرسنگی دریا اعظم است، جاییی سخت گرم است

و بارگه کرمان است.

۱- ولاشکرد ۲- بهروگان ۳- منوگان ۴- دراصل، زیریره ۵- ن. ک

- ۹- شهر روا، شهر کیست بر کرانه دریا، و اندروی صیادانند.
- ۱۰- سوریقان، مزروقان، کسبان، روین، خبروقان - شهرهایی اند باچاهها بسیار کی آب از آن خورند، و کشت و برز بر آب چاه کنند و نعمتی فراخ و هوایی معتدل.
- ۱۱- گاهون، خشناباد - دوشهر کست خردبراه پارس.
- ۱۲- کفتر و دهک - دوشهر کند بر کوه بارجان، و هرچه از کوه بارجان افتد بدین دوشهر کت افتد.
- ۱۳- ده کور^۱ و دارجین^۲ - دوشهر کند میان بم و جیرفت آبادان و با نعمت بسیار و ازوی دارچینی خیزد.
- ۱۴- خواش و ریقان - دوشهر کند میان سند و میان کرمان اندر بیابان نهاده.
- ۱۵- شامات [۲۷۸]... قار^۳، حنان^۴ غیرا، کوغون، راین^۵، سروستان، دارجین - شهرهایی اند میان سیرگان و بم، جایهای سردسیر و هواهای درست، و آبادان و بانعمت بسیار، و آبها روان و مردم بسیار.
- ۱۶- بم - شهر است با هوایی تن درست، و اندر شهرستان وی حصار است محکم و از جیرفت مهترست و اندروی سه مزگت جامع است، یکی خوارج را و یکی مسلمانان را، و یکی اندر حصار و ازوی کرباس عامه^۶ و دستار بمی و خرما خیزد.

۱- ده گوز. ۲- دارچین = دارزین امروزی. ۳- بهار؟. ۴- خناب،
بفتح خاء و تشدید نون. ۵- راین = راین. ۶- شاید: عمامه.

۱۷- نرماشیر - شهری خرمست و جایی آبادان و بانعمت و جای بازارگانان .

۱۸- بهره^۱ - آخر شهر کرمان است، و بر کرانه ییابان نهاده و از نجا بیستان روند .

۱۹- سیبه - شهر است اندر میان ییابان میان نله^۲ و بیستان نهاده ، و از عمل کرمانست .

۲۰- فردر ، ماهان و خویص - شهر هایست بانعمت بسیار ، و هوایی درست بعضی اندر کوه ، و بعضی اندر ییابان ،

۲۱- بردسیر ، چتروذ^۳ - دوشهر کست بر راه هری و کوهستان ، بانعمت بسیار و کم مردم .

۲۲- کوتمیدان ، کردکان ، انار - شهر کهایی اند بر راه رودان از یارس و جایهای بانعمت .

۲۳- و میان سیرگان و بردسیر کوهستانیست سخت آبادان و بانعمت بسیار و اندر وی دویست و شست دهست آبادان و بانعمت و با مردم .

و اندر همه ناحیت کرمان رودی نیست بزرگ چنانک کشتی اندر وی بتواند رفتن ، و اندر کوههای وی مردمانی اند دراز زند گانی و تن - درست .

۱- بهره = فهرج . ۲- شاید ؛ بهره = بهره . ۳- چنرود .

§ ۲۹ سخن اندر ناحیت پارس و شهرهای وی

ناحیتیست کی مشرق وی ناحیت کرمانست و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب رود طابست کی میان پارس و خوزستان بگذرد و بعضی از حدود سپاهانست و شمال وی بیابان پارس است از کرگس کوه و اندر وی شهرهای بسیارست، و مردمانی بسیارند و ناحیتی است آبادان و تونگر بانمتهاه گوناگون و جای بازرگانان و اندر وی کوهها و رود هاست و مستقر خسروان بوده است و مردمان این ناحیت مردمانی اند سخن دان و خردمند و اندر کوههای معدنهای زرست. و از وی جامه‌ها گوناگون خیزد، از کتان و پشم‌پنبه، و آب گل و آب بنفشه و آب طلع و بساطها و فرشها و زیلویها و گلیمهای باقیمت خیزد، و از وی هرچه بدریا نزدیکست گرم سیرست و هرچه بیابان نزدیکست سرد - سیرست، و اندر وی کوهها و معدنهای زرست، و اندر وی آتش کدها گرانست [و آثار] قدیمیان را بزرگ دارند و زیارت کنند، و بیشترین شهرهای پارس را کوهست بنزدیکی وی.

۱- شیراز-قصبه پارس است، شهری بزرگست و خرم با خواسته، و مردمان بسیار و دارالملک است و این شهر را بروزگار اسلام کرده‌اند،

و اندر وی یکی قهندزست قدیم سخت استوار ، آنرا قلعه شه موبد خوانند ، و اندر وی دو آتشکده است کی آنرا بزرگ دارند ، و اندر وی یک گونه اسپر غم است سوسن^۱ نرگس خوانند ، برگش چون برگ سوسن است و میانه چون نرگس .

۲- اصطخر - شهری بزرگست و قدیم و مستقر خسروان [۲۷b]
 بوده است و اندر وی بناها و نقشها و صورتهاء قدیم است و او را نواحی بسیارست و اندر وی بناهاست عجب کی آنرا مزگت سلیمان خوانند و اندر وی سیب باشد نیمه ترش و نیمه شیرین و اندر کوه وی معدن آهنست و اندر نواحی وی معدن سیم است .

۳- دزپسر عماره - شهر کیست اندر وی حصاری ، بر کران دریای اعظم است و جای صیادانست و منزل بازرگانان .
 ۴- سیراف - شهری بزرگست و گرمسیرست و هوایی درست دارد و جای بازرگانانست و بارگاه پارس است .

۵- جم ، کران ، حرمک^۲ - شهر کهایبی انداز حدود سیراف آبادان و با مردم بسیار .

۶- گور^۳ - شهر یست خرم ، اردشیر بابکان کرده است و مستقرا و بودی و از گردوی باره محکم است و از وی گلاب جویری خیزد کی بهمه

۱- دراصل ، سوس . ۲- خرمک . ۳- دراصل : کور .

جهان بپرند، و از وی آب طلع و آب قیصوم خیزد کی بهمه جهان بپرند
و جایی دیگر نباشد و اندر وی چشمه آبست سخت.

۷- بجیر بگان^۱، حیره^۲، بانو، مهرا - شهر کهایی اند از حدود گور
بسیار نعمت و آبادان و با آبهای روان.

۸- نجیرم - شهر یست بر کران دریا و جای بازرگانانست.

۹- صعاده، بهلوان^۳؟ - دوشهر کست خرم و آبادان و بدریا
نزدیک.

۱۰- کنافه^۴ - شهر یست بزرگ و خرم و جای بازرگانان با خواستهای
بسیار و از وی جامه‌های گوناگون خیزد، و در دریای کنافه معدن مروارید
است، و بوسعید دقاق کی دعوت کرد و بحرین بگرفت از نجا بود و
سلیمان بن الحسن القرمطی پسرا این بوسعید بود.

۱۱- توز^۵ - شهر یست اندر میان دو رود نهاده و مردم بسیار و تونگر
و همه جامه‌های تیزی ازینجا بپرند.

۱۲- کازرون - بنزدیک دریای یونست، شهر یست بزرگ و آبادان
و با خواسته بسیار و اندر وی دو آتش کده است کی آنرا بزرگ دارند.

۱۳- سینیز - شهر یست بر کران دریا با نعمت بسیار و هوای درست و

۱- بجیر بگان. ۲- حیره. ۳- در اصل نسخه کاتب سه نقطه روی

فاء گذاشته است و تلفظ صحیح آن «Ganāwa» است. ۴- بفتح تاء و واو.

همه جامه‌ها سبزی ازجا برند .

۱۴- شهر^۱ - شهر کیست خرم میان سینیز و ارگان .

۱۵- ماهی روبان - شهر است اندر میان آب نهاده چون جزیره جایی خرمست و بارگاه همه پارس است .

۱۶- ارغان^۲ - شهر است بزرگ و خرم و با خواسته بسیار و نعمت

فراخ و هوایی درست ، بروستای وی چاهی آبست کی ژرفی آن بهمه جهان نتواند دانست ، و از وی مقدار یک آسیا آب بر آید و بر روی زمین برود ، و ازین شهر دوشاب نیک خیزد .

۱۷- بزرک ، یسوک ، وایکان^۳ و لارندان - شهر کهایی اند

از حدود ارگان بانعمت فراخ و هوای خوش .

۱۸- نوبندگان - شهر است خرم و بانعمت و خواسته بسیار .

۱۹- [بشاور]^۴ شهر است تونگر و از گرد وی یکی باره است ،

شاپور خسرو کرده است و اندر وی دو آتش کده است کی آنرا زیارت کنند ، و بنزدیک وی کوهیست کی بر آن کوه صورت هرملکی و موبدی و مرزبانی کی پیش از وی بوده است نگاشته است و سرگذشتهای ایشان بر آن جای نبشته است و اندر حدود وی کوهیست کی از وی

۱- † ریشهر . ۲- ارگان = ارجان . ۳- وایکان .

۴- در متن جای این نام سفید است و از شماره ۲۰ همین فصل دریافتیم .

دودی همی بر آید، کی هر مرغی کی بالای آن دود پیرد بسوزد و یفتند.

۲۰- وایکان، کمارج - دوشهر کند از بشاؤر خرم و آبادان .

۲۱- جویم - شهر کیست خرم و بانعمت و از شیرازست [۲۸۸] .

۲۲- [گویم ؟] ، شهر کیست بخش گاه آب شیراز از نجاست .

۲۳- برسرکان ؟ ، کورستان - دو شهر کند آبادان و بانعمت از

شیراز.

۲۴- [بیضا] ، شهر کیست آبادان و حلاج کی دعوی خدایی کرد

ازین شهر بود .

۲۵- هزار، زرقان، خیر - شهر کهاییی [اندخر] م و آبادان و بانعمت .

۲۶- بسا^۲ - شهر یست خرم ، بزرگک ، و او را قهندزست و ربض

است و جای بازرگانان است و باخواستہ [فراوان] .

۲۷- تمستان ، بستکان ، از برا ، دارکان ، مزیرکان ،^۴ ، سنان -

شهر کهاییی اند میان بسا [ودار] اگرد ، آبادان .

۲۸- داراگرد - شهر یست خرم و آبادان و بسیار خواسته و هوای

بد و از وی مومیایی خیزد کی [به همه] جهان جایی دیگر نبود

واندر نواحی وی کوههاست از نمک سپید و سیاه و سرخ و زرد و هر

رنگی ، و از خوانها کنند نیکو...

۱- برگ ۲۸۸ کی آسیب دیده است . ۲- بسا = فسا .

۳- مرایزبگان Murâyzigân .

۲۹- رم، روستاه رستم، فرج، تارم - شهر کهاییی اندمیان دارا گرد
وحدود کرمان جایهاییی با کشت و برز بسیار و نعمت فراخ .

۳۰- کارزین - از حدود پسا است و اندر وی قهندزیست استوار.

۳۱- کاریان - شهر کیست از دارا گرد [۱] اندر حصار یست صعب و
محکم، و اندر وی آتش کده است کی آنرا بزرگ دارند.

۳۲- سمیران، ایرج، روفته، ماذران^۱، کویم^۲ - شهر کهایییست از
دارا گرد آبادان و بانعمت.

۳۳- جهرم - شهر یست خرم و از وی زیلو و مصلی نماز نیکو خیزد.

۳۴- کیر - شهر یست و اندر وی حصار یست استوار.

۳۵- خیر، کردیان - دو شهر کند آبادان و با کشت و برز بسیار

از پسا.

۳۶- ایج، اسطهبانات، حصار^۳، ماشکانات - شهر کهاییی اند
بیرا کوه نهاده کم مردم و با کشت و برز بسیار نعمت.

۳۷- آباده، بردنگان^۴، جاهک - شهر کهاییی میان اصطخر و
کرمان، منزل کاروان و جایهای بانعمت بسیار.

۳۸- کمین، سرواب، مزبرکان^۵، شهر فانک^۶، حره^۷، کیس -

این همه شهر کهاییی اند اندر میان کوه، سردسیر، جایی با هوای درست

۱- ماذوان . ۲- گویم . ۳- خیار . ۴- بردنگان .

۵- همین فصل بشماره ۲۷ ن . ک . ۶- بابک . ۷- خره .

ونعمت بسیار، و اندر خرّه یکی آتش کده است کی آنرا بزرک دارند و زیارت کنند و بنیاد او دارا نهاده است.

۳۹- بجه^۱، کلیند^۲، شمکان^۳، سرمه، ارجینان - شهر کهاییست اندر میان کوهها، سردسیر، جایی آبادان و باکشت و برز و نعمت بسیار و مردم بسیار.

۴۰- برقوه^۴ - شهر یست بانعمت سخت بسیار، و در حوالی وی تلهاست بزرگ از خا کستر.

۴۱- [ناین]^۵ شهر یست آبادان و بانعمت و اندر کوه وی معدن سیمست.

۴۲- سردن - شهر یست اندر میان دو رود نهاده جایی... آبادان و خرم، اندر کوه وی معدن رودست.

۴۳- ابرح^۶ و کسبا و ماین - شهر کهایی اند بانعمت میان پارس و اسپاهان.

۴۴- روذان، درکان - دو شهرست برحد میان پارس و کرمان، منزل کاروانست و سردسیرست.

۴۵- انار و بهره، کشه، میبد، ناین^۷ شهر کهایی اند سردسیر با نعمت بسیار برحد میان پارس و بیابان.

۱- بجه . ۲- کلیند . ۳- شمکان . ۴- ابرقوه .
 ۵- همین فصل بشماره ۴۵ ن. ک. ۶- ابرج . ۷- ناین .

§۳۰- سخن اندر ناحیت خوزستان و شهرهای وی

ناحیتست مشرق وی پارس است و حدود سپاهان ، و جنوب وی دریاست ، و بعضی از حد عراق ، و مغرب وی بعضی از حدود عراق است و سواد بغداد و واسط ، و شمال وی [۲۸b] شهرهای ناحیت جبال است ، و این ناحیتست آبادان و بسیار نعمت تر از هر ناحیتی کی بدو پیوسته است و اندر [وی] رود های عظیم و آبهای روانست و سواد های خرم است و کوههای بانعمتست و از وی شکر و جامهای گوناگو [ن خیزد] و پردها و سوزن کردها و شلوار بند و ترنج شامه و خرما خیزد و مردمان این ناحیت مردمانی اند بسود ، و ر ... و بیخیل .

۱- دزمهدی^۱، شهر است خرم و آبادان میان عراق و خوزستان، بر لب رود نهاده .

۲- باسیان^۲، خان مردونه ، دورق - شهر کهایست آبادان و خرم و تونگر و بانعمت بسیار و بر لب رود نهاده .

۳- دیرا - شهر کیست بنزدیکی کوه بانعمت بسیار.

۴- اسک - دهیست بزرگ پیرا کوه نهاده و بر سر آن کوه آتشیست کی دایم همی درفشد شب و روز و حرب رقیان^۳ آنجا بوده است اندر قدیم .

۱- دراصل: دزمهدی . ۲- باسیان . ۳- ازرقیان .

۵- جَبَّی - شهر کیست بر لب رود شوستر خرم و بسیار نعمت، و ابوعلی جبایی معترف ازین شهر بود.

۶- سوق الاربعاء - شهر یست بر لب این رود با نعمت بسیار و آبادان.

۷- اهواز - شهر یست سخت خرم و اندر خوزستان شهری نیست ازین خرم تر بانعمتهای بسیار و نهادی نیکوی و مردمانی زرد روی و گویند کی هر که باهواز مقیم شود اندر خردوی نقصان افتد و همه طیبی کی آنجا بری از هواء وی بوی او برود و اندر کوههاه وی مارشکنجست^۲.

۸- ازم؟ - شهر کیست خرد بانعمت بسیار.

۹- رامهر - شهر کیست بر لب رود نهاده ومانی را آنجا کشتند.

۱۰- عسکر مکرّم - شهر یست باسواد بسیار و خرم و آبادان و با نعمت و همه شکرها [ء] جهان سرخ و سپید و قند ازینجا افتد.

۱۱- مسرّقان - شهر کی خرم است با نعمت و اندر وی خرماء تر باشد سخت نیکو.

۱۲- رام اورمزد^۴ - شهر یست بزرگ و خرم و آبادان و با نعمت بسیار و جای بازرگانان برحد میان پارس و خوزستان.

۱۳- بازار سمییل - شهر کیست بانعمت.

۱- دراصل، طیبی . ۲- دراصل، مارشکنجست . ۳- رامپیز؟

۴- دراصل، رام اورمزد .

۱۴- ایزده - شهر یست با سواد های سخت خرم و آبادان و با نعمت و خواسته بسیار و بر لب رود نهاده و از وی دیبا های بسیار خیزد ، و دیبای پرده مکه آنجا کنند.

۱۵- وندوشاور - شهر یست آبادان و با نعمت بسیار و گور یعقوب لیث آنجاست .

۱۶- شوش - شهر یست تونگر و جای بازرگانان و بار کده خوزستان است و از وی جامه و عمامه خز خیزد و ترنج دست انبوی خیزد ، و تابوت دانیال پیغمبر علیه السلام آنجا یافتند .

۱۷- منوب ، بردون - دوشهر کست خرم و آبادان و با نعمت بسیار و کشت و برز .

۱۸- بَصْنی - شهر یست خرم و با خواسته و پردها نیکو کی بهمه جهان به برند از نجا خیزد .

۱۹- طیب - شهر یست خرم و آبادان و از وی شلوار بند خیزد سخت نیکو هم چون از منی^۱ .

۲۰- شهر فرقوب^۲ شهر یست خرد و آبادان و از وی جامهای سوزن کر دخیزد .

§۳۱- سخن اندر ناحیت جبال و شهرهای وی

ناحیت یست مشرق وی بعضی از حدود پارس است و بعضی از بیابان

۱- ارمنی . ۲- فرقوب .

کرگس کوه و بعضی از خراسان و جنوب وی حدود خوزستانست و مغرب وی بعضی از حدود عراقست و بعضی از حدود آذربادگان و شمال وی کوه دیلمان است و این [۲۹۸] [ناحیتیست] بسیار کشت و برز و آبادان و جای دیران و ادیبان و بسیار نعمت و از وی کرباس و جامه... [ابریشم] و زعفران خیزد^۱.

۱- سپاهان - شهری عظیمست و آن دو شهرست یکی را جهودان خوانند [ویکی را شهرستان] و در هر دو منبر نهاده اند، و میان ایشان نه [نیم] فرسنگست و شهری خرم است و بسیار نعمت... اندر جبال، و او را رودیست کی آنرا زرن رود خوانند کی اندر کشت و برز او بکارشود و از وی .. جامه ابریشم گوناگون چون حله و عتابی و سقلاطون.

۲- خان لنجان، شهر کیست خرم و بسیار نعمت [و با کشت و برز] است.

۳- جودیگان^۲ - شهر کیست خرم و کم مردم.

۴- برو^۳ - شهر کی بود خرم و بسیار کشت و برز و اکنون ویرانست.

۵- [کرج؟ شهری] بزرگست و بیشترین ویرانست و لشکرگاه

ابودلف کرخی اندر وی بود.

۱- انتهای سطور برگ [۲۹۸] و ابتدای سطور برگ [۲۹۹] کی پاره شده

است و هر سطر یک یادولفت کم دارد. ۲- جویگان. ۳- برج ۱.

۶- بروگرد^۴ - شهر کیست خرم و بانعمت [از] وی زعفران و میوه‌های نیک خیزد.

۷- رامن - شهر کیست کم مردم و بسیار کشت و برز و بیرا کوه نهاده است.

۸- [کرج روذراور؟] شهری بزرگست و آبادان و بانعمت و مردم بسیار و جای بازرگانان و از وی زعفران بسیار خیزد و پنیر...ین کی بهمه جهان بیرند.

۹- روذراور - شهر کیست انبوه و بیرا کوه نهاده است.

۱۰- نهاوند - شهر یست... ده و اندر وی دوزگت جامع است و جایی بانعمت بسیارست و از وی زعفران و میوه‌هایی کی از نیکویی...بد.

۱۱- لیستر - شهر کیست با هوای درست و بسیار کشت و از وی بندق خیزد.

۱۲- سارجلست^۲ - جایی...ست.

۱۳- اساباد^۳، کرمان شاهان، مرج - شهر کهایی اند برره حجاج انبوه و آبادان [وبا] نعمت.

۱۴- صیمره، سیروان - دوشهر کند آبادان و خرم و انجا خرما باشد.

۱۵- دینور، شهره ژور، [سهر و] رد - شهرهایی اند انبوه و بسیار،

۱- دراصل، بروگرد. ۲- شاپورخواست. ۳- اسدآباد.

نعمت ، و مردمانی آمیزنده .

۱۶- زنگان - شهر یست بانعمت بسیار و مردمانی ...

۱۷- اوهر - شهر کیست بیر کوه نهاده و با آبهای بسیار ، جایی بسیار کشت و مردمانی آهسته .

۱۸- قزوین - [شهر یست] از گردوی باره ، و ایشانرا یکی جوی آبست کی اندر میان مزگت جامع گذرد و چندانست کی بخورند و مردمانی ... نجامیوه نیکو باشد .

۱۹- طالقان - شهر کیست از ری بدیلیمان نزدیک .

۲۰- خوار - شهر کیست از ری آبادان ...

۲۱- ری - شهر یست عظیم و آبادان و با خواسته و مردم و بازار گانان بسیار و مستقر پادشاه جبال ... زین ، آبهای ایشان از کاریز است و ازوی کرباس و برد و پنبه و غضاره و روغن و نیند خیزد و از نواحی [وی] طیلسانهائ پشمن نیکو خیزد و محمد ز کریاه بچشک از نجا بود و تربت محمد بن الحسن الفقیه و کسایی مقری ، و فراخری^۱ منجم از نجاست .

۲۲- ساوه ، آوه^۲ ، بوسنه^۳ ؛ روده - شهر کهاییی اند انبوه و آبادان

و با نعمت بسیار و خرم [و] هوای درست و راه حجاج خراسان .

۲۳- قم - شهر یست بزرگ و ویران و کشت بسیار و مردمانی

شیعی اند و بلفضل [۲۹۵] پسر عمید دیر از نجا بود و از وی زعفران خیزد .

۲۴ - کاشان - شهر است بسیار نعمت ... وی تازیان اند بسیار و از نجا دیران و ادیبان بسیار خیزند و اندروی کزدم بسیار خیزد.

§ ۳۲ - [سخن اندر ناحیت] دیلمان و شهرهای وی

ناحیتی بسیارست بازبانها و صورتهاء مختلف کی بناحیت دیالم باز خوانند، مشرق این ناحیت خراسان است و جنوبش شهرهء جبالست و مغربش حدود آذربادگان است و شمالش دریاء خزرانست و این ناحیتی است با آبهاء روان و رودهء بسیار و آبادان [و مستقر] بازرگانان و مردمانی جنگی، و ایشان حرب با سپر و زوین کنند و مردمانی اند خوش و ازین ناحیت جامهء ابریشم خیزد یک رنگ و بارنگ چون مبرم و حریر و آنچه بدین ماند، و از وی کتان و [پشم] چونین خیزد بسیار.

۱- گرگان - شهر است مراورا ناحیتی بزرگست و سوادى خرم و کشت و برز بسیار و نعمت فراخ و سرحد میان دیلمان و خراسان و مردمانی اند درست صورت و جنگی و پاک جامه و بامروت و میهمان دار، و این شهر بدو نیم است، شهرستانست و بکر آباد، و رود هرند کزطوس برود بمیان این هر دو نیمه بگذرد، و مستقر پادشاه طبرستان است^۱ و از وی جامهء ابریشم سیاه خیزد و وقایه و دیبا و قزین

۲- دهستان - [ناحیت است] و مراورا باطیست بامنبر و جایی با کشت و برز بسیارست و سوادى بسیار و ثغرسرست بر روی غوز و گورعلی بن

۱ - منظور پادشاه گرگان است بشماره ۱۳ همین فصل که درباره آمل است ن. ک.

سگزی آنجاست .

۳- فراو - رباطیست بر سرحد میان خراسان و دهستان بر کران بیابان نهاده و ثغرسست بر روی غوز و اندر رباط یک چشمه آب است ، چندانک خورد رابکار شود و ایشان راهیچ کشت و برز نیست و غله از حدود نسا و دهستان آرند .

۴- استرآباد - شهریست بردامن کوه نهاده و بانعمت و خرم و آبهای روان و هوای درست و ایشان بدوزبان سخن گویند یکی بلو ترا استرآبادی و دیگر پیارسی گر گانی ، و از وی جامهای بسیار خیزد از ابریشم چون مبرم و زعفروری گوناگون .

۵- آبسکن - شهر کیست بر کران دریا آبادان و جای بازرگانان همه جهان است کی بدریاء خزران بازر گانی کنند و از وی کیمخته پشمین و ماهی گوناگون خیزد .

۶- طبرستان - [ناحیتیست] بزرگ ازین ناحیت دیلمان و حدش از چالوسست تا حد همیشه و این ناحیتیست آبادان و [بانعمت و] بسیار خواسته و بازرگانان بسیار و طعامشان بیشترین نان برنج است و ماهی ، بام خانهاشان سفال سرخست از بسیاری باران کی آنجا آید بتابستان و زمستان .

۷- همیشه ، شهر کیست خرد و گردوی باره و نعمت بسیار و اندر

میان کوه و دریا نهاده است و حصارى دارد استوار و اندر وی پشه بسیار باشد، اندر همه شهر مگر بزمگت جامع کی پشه اندر وی نرود.

۸- لمراسک - شهر کیست خرم بر دامن کوه و بیک فرسنگی وی [۳۰۸] نمکستان کی نمک گرگان و طبرستان از نجاست .

۹- ساری - شهر یست آبادان و بانعمت و مردم و بازار گانان بسیار و از وی جامه حریر و پرنیان و خاوخیر، خیزد و از وی مازعفران و ماصندل و ماخلاق خیزد کی بهمه جهان از نجا برند .

۱۰- مامطیر - شهر کیست با آبهای روان و از وی حصیری خیزد سطر و سخت نیکو کی آن بتابستان بکار دارند .

۱۱- ترجی - شهر کیست آبادان و قدیم ترین شهر یست اندر طبرستان .

۱۲- میله - شهر کی خردست و از وی نی شکر بسیار خیزد .

۱۳- آمل - شهر یست عظیم و قصبه طبرستانست و اورا شهرستانست باخندق بی باره و از گرد ربض وی است و مستقر ملوک طبرستانست و جای بازار گانان است و خواسته بسیارست و اندر وی علماء بسیاراند بهر علمی ، و آبهای روانست سخت بسیار و از وی جامه کتان و دستارخیش و فرش طبری و حصیر طبری و چوب شمشاد خیزد کی بهمه جهان جایی دیگر نبود و از وی ترنج و نارنج خیزد ، و گلیم سپید گوش و گلیم دیلمی زربافت و دستارچه زربافت گوناگون و کیمخته خیزد و از وی

آلاته‌آ چوین خیزد، چون کفچه و شانه و شانه نیام و ترازو خانه و کاسه و طبق و طیفوری و آنچ بدین ماند.

۱۴- الهم- شهر کیست بر کران دریا جای کشتی بانان و جای بازرگانان.

۱۵- نائل، چالوس، رودان، کلار- شهر کهاییی اند اندر کوه‌ها و شکستگیها و این ناحیتی است هم از طبرستان و لکن پادشاییی دیگر است و پادشای او را استندار خوانند، حد وی از حدود ری تا دریا بکشد و کلار و چالوس بر حدیست میان دیلمان خاصه و طبرستان و این چالوس بر کران دریاست و کلار اندر کوهست و از رودان جامه سرخ خیزد پشمین کی از وی بارانی کنند و بهمه جهان بیرند و گلیمه‌آ کبود خیزد کی هم بناحیت طبرستان بکار دارند.

۱۶- کومش- ناحیتیست میان ری و خراسان بر راه حجاج و اندر میان کوه‌هاست و این ناحیت آبادان و با نعمتست و مردمانی جنگی و از وی جامه کنیس خیزد و میوهایی کی اندر همه جهان چنان نباشد و از آن بگرگان و طبرستان برند.

۱۷- دامغان- شهر یست با آب اندک و بردامن کوه نهاده و مردمانی جنگی و از وی دستاره‌آ شراب خیزد با علمه‌آ نیکو.

۱۸- بسطام- شهر یست بردامن کوه بحدود گرگان پیوسته جاییی

بسیار نعمت.

۱۹- سمنان- شهر کیست خرم و آبادان و از وی میوها خیزد بهتر از همه جای.

۲۰- ویمه، شلنبه - دوشهرست از حدود کوه دناوند و اندروی بتابستان و زمستان سخت سرد بود و ازین کوه آهن افتد.

۲۱- کوه قارن- ناحیتیست کی مر او را ده هزار و چیزی دهست و پادشای او را سپهد شهریار کوه خوانند و این ناحیتیست آبادان و بیشتر مردم وی گبر کاند و از روزگار مسلمانی باز پادشایی این ناحیت اندر فرزندان باواست .

۲۲- پریم - قصبه این ناحیتیست و مستقر سپهدان بلشکر گاهی است برنیم فرسنگ از شهر و اندروی مسلمانان اند و بیشتر غریب اند و پیشه ور و بازرگانان ، زیرا که مردمان این ناحیت جز لشکری [۲۰b] و برزیگر نباشند و بهر پانزده روزی اندروی روز بازار باشد و از همه این ناحیت مردان و کنیزکان و غلامان آراسته بیازار آیند و با یکدیگر مزاح کنند و بازی کنند و رود زنند و دوستی گیرند و رسم این ناحیت چنان است کی هر مردی کی کنیز کی را دوست گیرد او را بفریبد و به برد و سه روز بدارد هرچون کی خواهد، آنگه بپریدر کنیز ک کس فرستد تا او را بزنی بوی دهد و اندر نواحی وی چشمه آبست کی یک سال اندر چندین بار بیشترین مردم این ناحیت آنجا شوند آب آسته

(= آراسته) بانید ورود و سرود و پای کوفتن، و آنجا حاجتها خواهند ازخدای، و آنرا چون تعبیدی دارند و باران خواهند بوقتی کشان بیاید و آن باران بیاید.

۲۳- سامار^۱ - شهر کیست خرد هم ازین ناحیت و از وی آهن و سرمه و سرب بسیار خیزد.

۲۴- دیلمان - ناحیتیست دیلم خاصه کی ازین ناحیت باشند میان طبرستان و جبال و گیلان و دریاء خزران نهاده است و این مردمان دو گروه اند یک گروه بر کران دریا باشند و دیگر گروه اندر کوهها و شکستگیها، و گروهی اندر میان این هر دو قومست. اما این کی بر کران دریاست ایشان را ده ناحیتیست خرد چون: لترا، وارپوا، لنکا^۲، مرد، جالک رود^۳، کرک رود^۴، دینار رود، جوداهنجان، سلان رود بار، هوسم، واز پس کوه برابر این ده ناحیت سه ناحیت بزرگست چون: وستان، شیر، پرم، وهر ناحیتی را ازین ناحیتها، ناحیتها و دهها بسیارست و این همه اندر مقدار بیست فرسنگ است اندر بیست و پنج فرسنگ. و این ناحیت دیلم ناحیتیست آبادان و با خواسته و مردمان وی همه لشکری اند یا برزیگر و زنانشان نیز برزیگری کنند و ایشان را هیچ شهری بامبر نیست و شهرشان کلار است و چالوس.

۱- سامار. ۲- لنکا. ۳- چالک رود. ۴- کرک رود.

۲۵- گیلان: ناحیتیست جدا میان دیلمان و جبال و آذربادگان و دریای خزران و این ناحیتیست بر صحرای نهاده میان دریا و کوه با آبهای روان بسیار، و یکی رودیست عظیم سید رود خوانند، میان گیلان برود و بدریای خزران افتد و این گیلان دو گروهند یک گروه میان دریا و این رودند و ایشان را این سوی رودی خوانند و دیگر گروه میان رود و کوه اند ایشان را از آن سوی رودی خوانند، اما ازین سوی رودیان را هفت ناحیت است بزرگ چون: لافجان، میالفجان، کشکجان برفجان، داخل، تجن، جمه^۱. و اما آنک از آن سوی رودیان اند ایشان را یازده ناحیت است بزرگ چون: حانکجال، نَنک، کوتم، سراوان، پیلیمان شهر، رشت، تولیم، دولاب، کهن روز، استراب، خان بلی. و هر ناحیتی را ازین دههاست سخت بسیار و این ناحیت گیلان ناحیتی آبادان و با نعمت و تونگرست و کارکشت و برز همه زنانشان کنند و مردانشان [را] هیچ کار نیست مگر کی حرب، و بهمه حد گیلان و دیلمان هر روزی بهره‌ی یک بار یا دوبار حرب کنند هر دهی با دهی دیگر و روز [۳۱۸] بود کی مردم کشته شوند بعصبت، و آن عصبت میانشان همی ماند و حرب همی کنند تا آنکه کی از آن جای بروند بلشگری کردن یا بمیرند یا پیر شوند و چون پیر شوند محاسب

گردند و ایشان را محتسب معروف گر خوانند، و اگر اندر همه ناحیت گیلان کسی کسی را دشنام دهد یا نبید خورد یا گناهها دیگر کند چهل چوب یا هشتاد چوب بزنند و ایشان را شهر کهاست با منبر چون، گیلاباذ، شال، دولاب، ییلمان شهر^۱. این شهر کهاست خرد و اندروی بازارها، و بازار گانان وی غریب اند و دیگر همه معروف گراند و طعام همه این ناحیت لثیرست و برنج و ماهی و ازین ناحیت گیلان جاروب و حصیر و مصلی نماز و ماهی ماهه افتد کی بهمه جهان بیرند.

§۳۳ - سخن اندر ناحیت عراق و شهرهای وی

ناحیتیست مشرق وی بعضی حدود خوزستان است و بعضی حدود جبال، و جنوب وی بعضی خلیج عراقست و بعضی بادیه بصره، و مغرب وی بادیه بصره است و آن کوفه، و شمال وی بعضی از حدود جزیره است و بعضی از حدود آذربادگان و این ناحیتیست میان جهان نزدیک و آبادان ترین ناحیتیست اندر اسلام و اندر وی آبها روانست و سوادهای خرم و جای بازار گانان و خواسته بسیار و مردم بسیار و عالمان بسیار و مستقر پادشاهان بزرگ، و این ناحیتی گرم سیرست و ازوی خرما خیزد کی بهمه جهان به برند و جامهای گوناگون و بیشتر آلاتی کی ملوک را شاید ازین ناحیت خیزد.

۱- بغداد، شهری عظیم است و قصبهٔ عراق است و مستقر خلفاست و آبادان‌ترین شهر است اندر میان جهان و جای علماست و خواستهٔ بسیار است و منصور کرده است اندر روزگار اسلام و رود دجله اندر میان وی بگذرد، و بردجله پلیست از کشتیها کرده. و از وی جامهای پنبه و ابریشم و آبگینه‌ها، مخروط و آلات‌ها، مدهون خیزد، و روغن‌ها و شرابها و معجون‌ها خیزد کی بهمه جهان به برند.

۲- مداین-شهر کیست بر مشرق دجله و مستقر خسروان بوده است و اندروی یکی ایوانیست کی ایوان کسری خوانند و گویند کی هیچ ایوان از آن بلندتر نیست اندر جهان و این شهری بزرگ بوده و با آبادانی و آبادانی وی ببغداد بردند.

۳- نعمانیه - بر مغرب دجله است. دیر عاقول - بر مشرق دجله است و این هر دو شهر آبادان اند.

۴- جبل^۱ - شهر کیست کم آبادانی و بیشتر مردم او گردانند.
 ۵- جرجرای^۲ - بر مشرق دجله است. فم‌الصلح - بر مشرق دجله است.
 ۶- سابس^۳ - بر مغرب دجله است، و این شهر کهایی اند آبادان و بانعمت.
 ۶- واسط - شهری بزرگست و بدونیمه است، و دجله بمیان وی همی رود و بروی جسریست و اندر هر دو نیمه منبرست و بنای وی حجاج بن یوسف کرده است. و هوای درست دارد. و بسیار نعمت‌ترین شهر است اندر عراق، و از وی گلیم و شلووار بند و پشمهای رنگین خیزد.

۱- جبل . ۲- جرجرایا . ۳- سابس بضم باه

۷- عبدسی، نیم‌روزی- دوشهر کند آبادان و اندروی خرمای بسیارست.
 ۸- مفتوح- شهر کیست آبادان و بر مشرق دجله است و رود معقل از وی برگیرد.

۹- اُبَّله - شهری [۳۱۵] استوارست و آب از گردوی بر آید و بر مغرب دجله است، و از وی دستار و عمامه بلی خیزد.

۱۰- بصره- شهری عظیم است و او را دوازده محلتست هریکی چند شهری، از یکدیگر گسسته و کویند کی او را صد هزار ویست و چهار هزار رودست و بنای وی عمر بن الخطاب کرده است رضی الله عنه، و اندر عراق هیچ ناحیت نیست عشری مگر بصره و علوی برقی از نجا خروج کرد و گور طلحه و انس بن مالک و شیخ حسن بصری و پسر سیرین آنجاست و از وی نعلین خیزد و فوطهای نیک و جامهای کتان و خیش مرفوع.

۱۱- بیان- شهر کیست بر مشرق دجله آبادان و خرم.

۱۲- سلمانان- شهر کیست بر مشرق دجله آبادان و خرم.

۱۳- عبادان- شهر کیست خرد و آبادان بر کرانه دریا و همه حصیرها، عبادانی و حصیرهای سامانی از نجا خیزد و نمک بصره و واسط از نجا است.

۱۴- مادریا- شهر کیست آبادان و خرم با کشت و برز بسیار.

۱۵- اسکاف بنی جنید- جائست کی باقی رود نهران اندر کشت

وی بکارشود.

۱۶- نهروان - شهر کیست با آبادانی اندک و اندر وی خراماست اندک و آنجا جایهایی است کی خسروان کرده‌اند .

۱۷- جلولا ، خانقین - دوشهر کست خرم و اندر خانقین رودیست بزرگ .

۱۸- قصر شیرین - دهیست بزرگ و باره دارد ازسنگ و اندروی یکی ایوانست ازسنگ مرمر گسترده .^۴

۱۹- حلوان - شهریست بسیار نعمت و رودی اندر میان وی همی گذرد و از وی انجیر خیزد کی خشک کنند و بهمه جای به برند .

۲۰- کوئی ربا - شهریست و بحوالی وی تلهاست از خاکستر و گویند کی از آن آتش است کی نمرود کرد کی ابراهیم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بسوزد .

۲۱- بایل - قدیم ترین شهریست اندر عراق و مستقر ملوک کنعانیان بودی .

۲۲- صرصر - شهر کیست آبادان و نعمت بسیار و رود صرصر اندر وی بگذرد .

۲۳- نهر الملک - شهر کیست آبادان و بانعمت .

۲۴- قصر بن هبیره - مهمترین شهریست میان بغداد و کوفه و

آبادان است و بانعمت و بسیار مردم .

۲۵- جامین - شهر کیست اندر میان عمود فرات و رود سورا نهاده و از هیچ سوی بدو راه نیست مگر به آب .

۲۶- کوفه - شهر کیست بر لب رود فرات نهاده و بنای وی سعد بن ابی وقاص کرده است . و روضه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه آنجاست .

۲۷- حیره^۱ شهر کیست بر کران بادیه و هوای وی بهتر است از آن کوفه .

۲۸- قادیسیه - شهر کیست بر راه حجاج و بر کران بادیه .

۲۹- بردان ، عکبراً^۲ - دو شهر کند بر شمال بغداد بر مشرق دجله جایی آبادان .

۳۰- سامره - شهر یست بر مشرق دجله و سواد و کشت و برزوی بر مغرب دجله است .

۳۱- کرخ ، دون^۳ - دو شهر کند کی معتمد بنان نهاده است و مأمون^۴ تمام کرده است آبادان اند و بانعمت .

۳۲- تکریت - شهر یست بر حد میان جزیره و عراق ، آبادان و

۱- در اصل، حیره . ۲- در اصل، عکیرا . ۳- دور . ۴- ن . ک .

به ص ۴۰ مقدمه باز تولد . مأمون ۱۹۸-۲۱۸ هجری . معتصم ۲۱۸-۲۲۷ هجری . ن . ک . باصطخری ص ۱۶۸ ، دو متوکل (۲۳۲-۲۴۷ هجری) تمام کرده است .

خرم و بانعمت .

§۳۴ - سخن اندر ناحیت جزیره و شهرهای وی

ناحیتست کی از چهار سوی آبست از دورود یکی دجله و دیگر فرات و از بهر آن این ناحیت را جزیره خوانند . و این ناحیتست [۳۲۵] آبادان و بانعمت و مردم بسیار ، و هوای درست ، و آبهای روان ، و اندر وی کوهست و شهرهاست بسیار ، و سوادها ، خرم و باغها و بوستانهای معروف بخرمی و اندر وی مردمانی بسیار اند از قبیله ربیعہ ، و اندر وی مردمان خوار چند بسیار .

۱- موصل - شهر یست بزرگ با هوای درست و نعمت اندک .

۲- بلد - شهر یست بر کران دجله نهاده و اندر وی آبهاست روان بجزاز دجله .

۳- بر قعید ، ادرمه^۱ - دو شهر کند خرم با مردم بسیار .

۴- نصیبین - خرم ترین شهر یست اندر جزیره ، جای آبادانست و بانعمت و مردم بسیار و اندر وی دیرهاست از آن ترسا آن و اندر وی کژدمست کشنده ؛ و اندر وی حصار یست استوار ، و اندر آن حصار مارست بسیار ، و از وی سنگ آبگینه خیزد نیکو .

۱- ادرمه .

۵- دارا- شهر کیست بردامن کوه و اندروی آبهاء روان بسیار.
 ۶- کفر توئا- شهر یست خرم و آبادان و با آبهاء روان.
 ۷- رأس العین- شهر یست خرم و اندروی چشمهاست بسیار، و از آن
 چشمها پنج رود برخیزد و بیک جای گرد شود، آنرا خابور خوانند،
 و آنکه اندر فرات افتد.

۸- دیاورغنی^۱ - شهر یست بانعمت بسیار.
 ۹- رقه^۲، رایقه^۳ - دو شهر ست بزرگ و خرم و بیکدیگر پیوسته بر
 کران فرات نهاده، حرب صفین اندر حد او بوده است از آن سوی رود.
 ۱۰- قر قیسیا - شهر کیست خرم و بانعمت و همه سواد او دایم سبز
 باشد.

۱۱- رجه - شهر یست خرم با آب بسیار و درختان.
 ۱۲- والیه - شهر یست خرد و انبوه و بانعمت.
 ۱۳- عانه - شهر کیست خرم و اندر میان آب فرات نهاده.
 ۱۴- هیت - شهر یست، و از گردوی باره محکم، آبادان است و
 بانعمت، و تربت عبدالله بن المبارک آنجاست.
 ۱۵- انبار- شهر کیست خرم و آبادان، و بانعمت و بسیار مردم، و
 مستقر ابو العباس امیر المؤمنین آنجا بوده است.

۱- شاید، دیار ربیعہ . ۲- ن. ک بشرح و بخش شام §۲۸، ۲۷.

۳- راقه . ۴- دالیه.

و این شهرها ^۱ کی از رقه تا انبارست همه بر لب رود فرات نهاده است .

۱۶- بالس^۱، جسر عجم^۲، شمشاط^۳ - شهر کهایبی اند بر لب رود فرات نهاده و بحدود شام پیوسته^۴ .

۱۷- حران - شهریست آباشان اند کک و اندر وی صایانند بسیار .

۱۸- سروج - شهر کی آبادانست .

۱۹- رها^۵ - شهریست خرم و بیشتر مردمان وی ترسایان اند و اندر وی یکی کنیسه است کی اندر همه جهان کنیسه از آن بزرگتر و آبادان تر و عجب تر نیست ، سوادی خرم دارد^۶، و اندر وی رهبانان اند .

۲۰- جزیره ابن عمر - شهر کی خرم است ، با درختان و آبها زوان و بر کران دجله نهاده است .

۲۱- حدیثه - شهریست خرم و اندر وی بوستانهاست سخت نیکو .

۲۲- سن - شهر کیست بر کران دجله بسیار نعمت ، و بنزدیکش

کوه است .

§ ۳۵ - سخن اندر ناحیت آذربادگان و ناحیت ارمنیه

واران و شهرهای ایشان

سه ناحیتست بیکدیگر پیوسته ، و سوادها ایشان بیکدیگر اندر

۱- دراصل : تالس . ۲- جسر منبج . ۳- سیمساط .

۴- ن . ک . بقسمت شام § ۳۸ ، ۱۶ و ۳ . ۵- رها . ۶- رها .

شده ، و مشرق این ناحیت حدود گیلان است ، و جنوب وی حدود عراق است و جزیره ، و مغرب وی حدود رومست و سریر ، و شمال وی حدود سریرست و خزران [۳۲b] و این جایهاست بسیار نعمت ترین ناحیتهاست اندر اسلام ، و ناحیتت است آبادان و با نعمت بسیار ، و آبهای روان و میوهای نیکو ، و جایگاه بازرگانان و غازیان و غریبان بسیار از هر جایی . و از وی رنگ قرمز خیزد و شلوار [بند] و جامهای صوف و رودینه و پنبه و ماهی وانگین و موم خیزد و آنجا برده رومی و ارمنی و بجنای و خزری و صقلابی افتد .

۱- اردویل - قصبه آذرباد گانست ، شهری عظیم است و گردوی باره است و شهری سخت بسیار نعمت بود ، اکنون کمترست ، و مستقر ملوک آذرباد گانست ، و از وی جامهای برد و جامهای رنگین خیزد .
 ۲- اسنه^۲ - سراو ، میانه ، خونه ، جابروقان - شهر کهایبی اند خرد ، و بانعمت و آبادان و مردم بسیار .

۳- تبریز - شهر کیست خرد و بانعمت و آبادان و از گردوی باره و آن علابن احمد کرده است .

۴- مراغه - شهر یست بزرگ و خرم و بانعمت و آبهای روان و باغهای خرم و یکی باره داشت محکم ، پسر بوساج ویران کرد .

۱- دراصل، قرمز. ۲- آشنه آشنو.

۵- برزند شهریست خرم و آبادان و با آبهای روان و کشت و برز بسیار و از وی جامه قطفه خیزد.

۶- موقان - شهریست و مراورا ناحیتیست بر کران دریا نهاده، و اندر ناحیت موقان دوشهر کدیگرست کی هم بموقان باز خوانند و از وی رودینه خیزد، و دانگوهاء خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد.

۷- وزنان^۱ - شهر کیست بانعمت بسیار و از وی زیلوها و مصلی نماز خیزد.

و این شهرها همه کی یاد کردیم از آذربادگان است.

[§ ۳۶ - ارمینیه و اران]

۸- دون - شهری عظیم است و قصبه ارمینیه است و از گرد وی باره است و اندر وی ترسایان بسیارند و شهریست بانعمت بسیار و خواسته و مردم و بازارگانان بسیار، او را سواد بسیارست تا بحدود جزیره بکشد و خود بروم پیوسته است و از وی گرمی خیزد کی از وی رنگ قرمز کنند و شلوار بندهاء نیکو خیزد.

۹- راخرتاب^۲ - شهر کیست خرم و با آبهای روان بنزدیکی دریای کبودان.

۱۰- ارمیه^۳ - شهری بزرگست و آبادان و بانعمت بسیار.

۱- ورتان، ورتان. ۲- داخرقان. ۳- در اصل، ارمته.

۱۱- سلماس - شهر کیست خرم و آبادان و از وی شلوار بندها
نیکو خیزد.

۱۲- خوی^۱، برکری^۲، آرجیج، اخلاط، نخجوان، بدلیس^۳ -
این همه شهر کهایبی اند خرد و بزرگ خرم و بانعت و مردم و خواسته و
بازرگانان بسیار، و از این شهر کهمازیلوها، قالی و غیره و شلوار بند، و چوب^۴
بسیار خیزد.

۱۳- ملازگرد - ثریست بر روی رومیان و مردمانی جنگی و جایی
بانعت.

۱۴- قالیقه^۵ - شهر است و اندروی حصار است محکم، و دایم اندر
وی غاز یانند بنوبت از هر جایی، و اندروی بازرگانان بسیارند.

۱۵- میافارقین - شهر است اندر حصار بر سر حد میان ارمنیه و
جزیره [و] روم.

۱۶- مرند - شهر کیست خرد و آبادان و بانعت و مردم بسیار و از
وی جامه‌ها گوناگون خیزد پشمین.

۱۷- میمد^۶ - ناحیت است شهره و آبادان و بسیار نعمت و مردم.

۱۸- اهر - قصبه میمدست و پادشاییی پسر واد است [۳۳۵] از اولاد

۱- دراصل: حوی . ۲- برگری . ۳- بکسرباء .

۴- اگر او را زیاد بدانیم میتوانیم «شلوار بند خوب» بخوانیم .

۵- معمولا: قالیقلا . ۶- میمد .

جلندی بل کر کر^۱ انک کان یاخذ کل سفینه غصبا^۲.

۱۹- سنگان^۳ - شهر یست و اورا ناحیتی بزرگست و پادشایی

سناطست.

و این همه شهرها که گفتیم از ارمینیه است.

۲۰- قبان - شهر یست خرم و ازوی پنبه نیک خیزد بسیار.

۲۱- بردع - شهر یست بزرگ و با نعمت بسیار و قصبه ارانست و

مستقر پادشای این ناحیتست و اورا سواد یست خرم و کشت و برز و

میوه‌ها بسیار و انبوه، و آنجا درختان تود سید^۴ است بسیار و ازین شهر

ابریشم بسیار خیزد، و استران نیک و روناس و شاه بلوط و کرویا.

۲۲- یلقان - شهر کیست با نعمت بسیار و ازوی بردها^۵ بسیار و جل

و برقع و ناظف خیزد.

۲۳- باژگاه - شهر کیست بر لب رود ارس نهاده و ازوی ماهی

خیزد.

۲۴- گنجه، شمکور - دوشهر ندبا کشت و برز بسیار آبادان و با نعمت

و ازوی جامهای پشمن خیزد از هر گونه.

۱- ن . ك اصطخری ص ۱۴۰ و بیادداشتهای مینورسکی .

۲- قرآن مجید سوره ۱۸ آیه ۷۸ . ۳- دراصل، سنگان .

۴- مینورسکی «تودسبیل» خوانده و «سبیل» را متعلق بهمه کس ترجمه کرده است

و صحیح «تود سپید» بمنی «توت سفید» است . ۵- شاید، پرده‌ها .

۲۵ - خُنان- ناحیتیست بر کران رود کر ، بر حد میان ارمینیه و

اران .

۲۶ - وردوقیه - شهر یست اندر خنان خرد و کم مردم .

۲۷ - قلعه - حصار یست عظیم با منبر بر حد میان ارمینیه و اران .

۲۸ - تقلیس - شهر یست بزرگ و خرم و استوار و آبادان و بانعمت

بسیار و دوباره دارد ، و ثغرست بر روی کافران و رود کر اندر میان وی

بگذرد ، و اندر وی یک چشمه آبست سخت گرم کی گرمابها بر وی

ساخته اند ، و دایم گرم است بی آتش .

۲۹ - شکی - ناحیتیست از ارمینیه آبادان و بانعمت درازاء وی مقدار

هفتاد فرسنگست و اندروی مسلمانان اند و کافران اند .

۳۰ - مبارکی - دهیست بزرگ بر در بردع ولشکر گاه روسیان

آنجا بود آنگاه کی پیامدند و بردع بستند و این مبارکی اول حدیست

ازشکی .

۳۱ - سوق الجبل - شهر یست ازشکی بر بردع نزدیک .

۳۲ - سنباطمان - شهر یست اندر آخر حدشکی و او را یکی

حصارست استوار و این هر دوشهر آبادان اند .

۳۳ - صنار - ناحیتیست درازاء او یست فرسنگ است میان شکی

و تقلیس و همه کافران اند .

۳۴ - قبله - شهر یست میان شکمی و بردع و شروان ، آبادان و با نعمت و ازوی قندز بسیار خیزد .

۲۵ - بردیج^۱ - شهر یست خرد و آبادان و بانعمت .

۳۶ - شروان ، خراسان ، لیزان - سه ناحیتست و پادشای اویکیست و این پادشاه را شروان شاه و خراسان شاه و لیزان شاه خوانند ، و او بلشکر گاهی^۲ نشیند از شماخی بر فرسنگی و او را بحدود کردوان یکی کوه است بلند ، سراو^۳ پهن و هامون و چهار سو ، چهار فرسنگ اندر چهار فرسنگ ، و از هیچ سو بدو راه نیست مگر از یک سو راهیست کی کرده اند سخت دشوار ، و اندروی چهار دهست ، و همه خزینها این ملک و خوا استهائ وی آنجاست ، و اندروی همه مولایان وی اند مرد وزن همه آنجا کارند و آنجا خورند . و این قلعه رانیال خوانند ، و بنزدیک او قلعه دیگر است ، میانشان فرسنگی سخت استوار زندان وی آنجاست .

۳۷ - خراسان - ناحیتست [میان؟] در بند و شروان بکوه قبک^۴ [۲۳b]

پیوسته است و ازوی جامهای پشمن خیزد و همه محفوریها [ء] کوناگون کی اندر همه جهانست ازین سه ناحیت خیزد .

۳۸ - کردوان - شهر کیست آبادان و بانعمت

۲- دراصل ، بلشکرهای .

۱- دراصل ، برذنج .

۴- یعنی قفقاز

۳- دراصل ، سراو

۳۹- شاوران - قصبه شیروان است جایی است بدریا نزدیک و بانعمت بسیار و سنگ محک همه جهان ازجا برند .

۴۰- دربند خزران - شهر یست بر کران دریا میان این شهر و بردریا زنجیری کشیده عظیم چنانک هیچ کشتی اندر تو اند آمدن مگر بدستوری، و این زنجیر اندر دیوارها بسته است محکم کی از سنگ و ارزین کرده اند و ازوی جامه کتان و زعفران خیزد . و آنجا بندگان افتند از هر جنسی از آن کافران کی پیوسته اویند .

۴۱- باکو - شهر کیست بر کران دریا و بکوه نزدیک و هر نطف کی بناحیت دیلمان بکار برند ازجا برند .

§ ۳۷ - سخن اندر ناحیت عرب و شهرهای وی

ناحیتست^۱ مشرق وی دریای عمانست از دریای اعظم، و جنوب وی دریای حبشه است هم از اعظم و مغرب وی دریای قلزمست هم از اعظم، و شمال وی بادیه کوفه و شام است. و این ناحیتست عظیم و گرم سیر و اندر وی کوههاست از یکدیگر جدا چنانک پدید کردیم اندر یاد کرد کوهها و اندر همه این ناحیت یکی رودست کی از کوهها تهامه بیرون آید و بر حدود خولان^۲ و ناحیت حضرموت بگذرد و اندر دریای اعظم افتد و این

۱- دراصل: ناحیت. ۲- دراصل: جولان.

رود نیز بزرگ نیست و اندرین ناحیت ناحیتها بسیار است و بیشتر بیابانست و عرب را جای اصلی اینست ، و هر چه بجایهای دیگر رفته اند باصل ازینجا اند و بیشتر اندر بیابان اند مگر انک اندر شهرهای این ناحیت اند. و ازین ناحیت خرما خیزد از هر گونه ، وادیم وریگ مکی ، و سنگ فسان ، و نعلین مشعر و ملمع خیزو، و اندروی حیوانان اند عجب گوناگون و ناحیتها کی اندرین ناحیتست چون : یمن ، حجاز ، تهامه ، یمامه ، نزوین^۱ . - جایهایست کی اندروی خیمههاست چون : تمیمان مضریان^۲ و اسدیان ، جسانیان ، کلییان ، فزاریان ، و آنچه بدین ماند ، و این همه پدید کردیم اندر صورت تا پیداتر بود .

۱- مکه - شهر است بزرگ و آبادان و با مردم بسیار و بر دامن کوه نهاده و گرداگردوی کوههاست ، و شریفترین شهر است اندر جهان کی مولود پیغمبر ما صلی الله علیه^۳ و سلم آنجا بوده است ، و خانه خدای عزّوجل است ، و درازاء مزگت خانه خدای عزوجل سیصد و هفتاد ارش است و پهناش سیصد و پانزده ارش . خانه مکه را بیست و چهار ارش و نیم دراز است و پهناش بیست و سه ارش و نیم و سمک کعبه بیست و هفت ارش است. و از گردسنگ طواف پنجاه ارش است و درازا صد و پنجاه ارش است . و بناء مکه آدم علیه السلام کرده است و ابراهیم علیه السلام

۱- نزوین، ممکن است تصحیف و تغییر یافته بحرین باشد. بشماره ۲۶ همین فصل

ن.ک. ۲- دراصل: مصریان. ۳- «وعلی آله» اضافه شده است.

آنرا تمام کرد و از روزگار آدم علیه السلام خدای عزوجل این خانه را عزیز کرده است.

۲- مدینه - شهر یست خوش و مردم بسیار و روضه مقدس پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم با بسیار صحابه آنجا است و از نواحی وی سنگ فسان خیزد کی همه جهان به برند.

۳- طایف - شهر کیست خرد بردامن کوه و از وی ادیم خیزد.

۴- نجران - شهر کیست [۲:۵] آبادان و اندروی قبیله حمدانیان اندواز وی دزدان بیایند و بحدود یمن راه برند.

۵- جرش - شهر کیست خرم و آبادان از ناحیت یمن.

۶- صعده - شهر یست آبادان و مردم بسیار و اندروی بازرگان اند از بصره و اندر قدیم مستقر ملوک یمن بوده است و از وی ادیم خیزد بسیار و نعلین یمنی مشعر.

۷- صمدان - ناحیت یست میان صعده و صنعا اندر یمن و اندروی سه شهر کست و اندر آن شهرها فرزندان حمیراند و ایشانرا کشت و برزاست و مراعی ورز.

۸- صنعا - قصبه یمن است شهر یست خرم و آبادان و هرچه از بیشتر نواحی یمن خیزد ازین شهر خیزد، و با نعمت ترین جایست اندر همه یمن، و اندر همه ناحیت عرب شهری نیست از وی بزرگتر و خرم تر

و گندم و کشتهاء دیگرشان بسالی دوبار ثمره دهد و جوسه با [ر] و یا چهاربار از غایت اعتدال هوای این شهر. و باره دارد از سنگ و گویند کی نخستین بنایی کی از پس طوفان کرده اند اینست.

۹- ذِمار^۱ - شهر یست با بازارها و مردم بسیار از عمل صنعا جایست بانعمت بسیار و بازرگانیشان بچیزیست چون قندهری، و هشت از وی درمی سنجد.

۱۰- سیام^۲ - قلعه است بر کوهی^۳ و اندروی بازار و مردم بسیارست.

۱۱- زید - شهر یست از یمن و هیچ شهری نیست از پس صنعا از یمن ازین بزرگتر و از وی بر سه روزه راه حدود حبشه است و بازرگانی ایشان سیمست و زر و لکن دوازده درم ایشان یک درم سنگ سنجد، و دیناری از وی یک درم سنجد.

۱۲- منکث - شهر کیست خرد، دیوارها و وی از سنگ و کوهی عظیم از گردوی و روستای وی بر آید، و از هر سوی کی در وی روی کوه بیاید بریدن، و حدود این جای بحدود حضر موت پیوسته است.

۱۳- صهب^۴ - شهر کیست خرم و آبادان.

و این همه از ناحیت یمن است. و اندر کوهها، یمن و دشتهاء وی جای کیانست، حمد و نگان همه از نجا افتد.

۱- دراصل: ذمار. ۲- شبام. ۳- دراصل، کوهیست بر قلعه ۴- بضم صاد.

۱۴ - عَدَن - شهر کیست بر کران دریا و ازوی مروارید بسیار خیزد و بحدود حبشه پیوسته است .

۱۵ - حضر موت - ناحیتیست خرم و آبادان و اندروی شهرهاست و رسم ایشان چنانست کی هر غریبی کی بشهر ایشان اندر شود و بمزگت ایشان نماز کند ، هر روزی سه بار طعام برند او را و نواخت بسیار کنند ، مگر کی مخالفتی کند بمذهب بایشان .

۱۶ - محلاف علی^۱ - دهیست بزرگ و بانعمت .

۱۷ - عَثَر - شهر کیست آبادان و بانعمت .

۱۸ - مهجر^۲ - شهریست بزرگ و از گردوی باره و خندقی ، و لباس ایشان از ارست و چادر .

۱۹ - سر سیر^۳ - شهریست خرم و آبادان و کشت ایشان گاورس است و جو . و بازار گانیشان سیم مزبق است و ایشان همه ازار وردا پوشند و از عمل یمن است .

۲۰ - جُدّه - شهریست از مکه بر کران دریا نهاده آبادان و خرم .

۲۱ - سبأ ، عقاب ؟ ، فساع ، وادی میجان^۴ - شهر کهایمی اند بانعمت و مردم بسیار .

۲۲ - شجر - شهریست بر کران دریا و ازوی اشتران نیک خیزد و لبان از نجا برند بهمه جهان .

۱ - مخلاف عك . ۲ - مهجره . ۳ - سرین . ۴ - وادی بیجان .

۲۳- عُمان شهر است عظیم بر کران دریا و اندر وی بازرگانان بسیارند و بار کده همه جهانست و هیچ شهری نیست اندر جهان کی اندر وی بازرگانان تو نگر تراز نجا بود و همه جهازه‌اء مشرق و مغرب و جنوب و شمال [۳۴b] بدین شهر افتد و ازینجا بجایها پیرند.

۲۴- سر حه^۱، عن - دوشهر کند آبادان و خرم.

۲۵- هجر - شهر است با مردم بسیار بر کران دریا.

۲۶- بحرین - ناحیتیست با مردم بسیار و شهرها و دهها و جایهای آبادان.

۲۷- فید - شهر کیست خرم و آبادان.

۲۸- جبّله - حصار است اندر وی منبر.

۲۹- فرغ^۲، شهر کیست خرد.

۳۰- تبوکک، وادی القرا، فیما^۳ - شهر کهایبی اند با مردم بسیار

اندر میان بیابان نهاده است.

۳۱- جار - شهر کیست بر کران دریا و بارگاه مدینه است.

۳۲- مدین - شهر است خرم و بر کنار دریا و اندر وی چاهی آبست

کی موسی علیه السلام از وی آب بر کشید بسوی گوسپندان شعیب علیه السلام^۴.

۱- سروجه . ۲- فرغ . ۳- تیما . ۴- قرآن مجید - سوره ۲۸ آیه ۲۴

§ ۳۸ - سخن اندر ناحیت شام و شهرهای وی

ناحیتت مشرق وی بادیّه شام است از حدود عرب و حدود جزیره، و جنوب وی دریا قزمست، و مغرب وی حدود مصرست و بعضی از دریاها روم، و شمال وی حدود رومست. و این ناحیتت خرم و آبادان و بسیار مردم و خواسته، و اندر وی شهرهای بسیارست، و هر چیزی که از مغرب خیزد و از مصر و از روم و از اندلس آنجا افتد.

نفره‌ها جزیره، شهر کهایی اند نغر بر روی رومیان، و از شام اند و لکن بجزیره باز خوانند.

۱- سَمِیَاط - شهر کیست بر لب رود نهاده بسیار نعمت.

۲- سَنَجَه - شهر کیست خرم و بنزدیک وی یکی پلست کی اندر همه جهان از آن نیکوتر و از آن عجب تر پل نیست.

۳- مَنبِج - شهر کیست اندر بیابان استوار.

۴- مَنصُور، قُورس - دوشهر کند آبادان و کم مردم.

۵- مَاطِیَآة - مهترین نغریست کی ازین سوی کوه لُکّامست و میوه‌های وی همه مباح است و بی خداوندست.

۶- مَرعش، حَدَث^۲ - دوشهر کست خرم و آبادان و خرد با کشت

۱- ن. ك بنديل «جزیره» § ۳۴ - ۱۶. مقصود از رود در این جمله رود فرات است

۲- در اصل، جذب.

بسیار و آبهاروان .

۷- هارونی - شهر کیست بر کوه ، هارون الرشید کرده است .

۸- یاس^۱ - شهر کیست خرم و بسیار نعمت و اندر وی خرمای بسیارست

۹- کنیس - شهر کی خردست بردامن کوه .

۱۰- کمرینا^۲ . مصیبه - دوشهر کندخرم و رود جیحون میان ایشان

همی رود و آبادان اند ، چون برپلی کان رود راست بر روی دریا پدیدست
و میانشان چهار فرسنگست و مردم بسیار است

۱۱- عین زربه - شهر یست بامیوها و کشتهای آراسته .

۱۲- آذنه - شهر یست بابازار خرم بر لب رود سیحون نهاده .

۱۳- طرسوس - شهر یست بزرگ و آبادان و با نعمت و گردوی

دوباره است از سنگ و مردمان جنگی و دلاور .

۱۴- اولاس - آخرین شهر یست از اسلام کی بر کران دریای روم

است و اندروی دوجایست کی رومیان آنرا بزرگ دارند و بزیارت
آیند .

و این همه شهر کهای ثغراند و ایشانرا ثغور الجزیره خوانند .

۱۵- اسکندرونه ، صُحبَه ، لاذقیه ، آنطرسوس ، اطرابلس ،

بیروت ، صیدا ، صور ، عَکَه ، قیساریه ، یافا ، عسقلان - شهرهایی اند از

۱- یاس ۲- کَفَرَبِیَّآ . ۳- کاتب در این کلمه روی فاء سه نقطه گذاشته بود .

شام بر کران دریای روم، و اندر وی مسلمانان اند و شهرهایی اند بانعمت بسیار و کشت و برزو بسیار خواستهای بسیار.

۱۶- بایلس - شهر یست از شام بر کران فرات نهاده.

۱۷- خُناصره، تدمر، سَلَمِیه، مغان - شهر کهایبی اند [۳۵۸] بر کران بادیه شام نهاده و سلمیه همه فرزندان هاشم اند، و مغان همه فرزندان امیه اند.

۱۸- آیله - شهر کیست بر کران دریای قلمز نهاده بر حد میان بادیه مصر و شام.

۱۹- حلب - شهری بزرگست و خرم و آبادان و بامردم و خواسته بسیار و یکی باره دارد کی سوار بر سر وی گردا گرد وی بگردد.

۲۰- بغراس - شهر یست اندر کوهها و اندر وی سرایست کی زبیده کرده است و وقفهء بسیار بر آنجا کرده کی هر که بدین شهر رسد بدین سرای فرود آید و او را میهمانی کنند.

۲۱- مَعْرَهٗ مِصرِین - شهر کیست خرم و آبشان از آسمانست.

۲۲- قَنْسَرِین - شهر یست خرم و آبادان.

۲۳- حِمص - شهر یست بزرگ و خرم و آبادان و همه راههای ایشان بسنگ گسترده است و مردمان این شهر پاك جامه و با مروت و نیکوروی اند و اندر وی مارو کژدمست بسیار.

۲۴- کَفَرطاب^۱ - شیرز^۲ - حَمات - شهر کهایبی اند آبادان و بانعمت

و سخت خرم .

۲۵- بعلبک - شهر یست بسیار نعمت و بربر کوه نهاده است .

۲۶- دمشق - شهر یست خرم و بانعمت و کشت و برز بسیار و سوادی

خوش و آبهای روان بنزدیک کوه و این شهر خرم ترین شهر یست در

عرب و از وی برنج زرد خیزد .

۲۷- رَقَه^۳ - شهر کیست خرم و کم مردم .

۲۸- روات^۴ - شهر کیست بکوه نزدیک و این شهر قصبه

کوهستانست .

۲۹- آذُرَح - شهر یست خرم و با نعمت و اندروی خارجیان اند^۵ .

۳۰- اَرْدَن - ناحیتیست خرم و آبادان و بانعمت بسیار .

۳۱- طَبْرَیَه - قصبه اَرْدَنست ، شهر یست خرم و آبادان و بانعمت

و آبهای روان .

۳۲- فَلَسطین - ناحیتیست با کشت و برز و میوها و خواسته و مردم

بسیار .

۳۳- رَمْلَه^۶ - قصبه فَلَسطین است ، جایی است با نعمت و شهری

۱- دراصل: بَقَرطاب . ۲- دراصل: شیرز . ۳- ن . ک . ذیل جزیره ۳۴-۹ .

۴- دراصل: رواب . ۵- اصطخری ص ۵۸ : الشراة . ۶- دراصل: زَمَله .

بزرگست.

۳۴- غزه^۱ - شهر کیست بر حد میان شام و مصر .

۳۵- بیت اللحم - شهر است کی مولود عیسی پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنجا بوده است .

۳۶- مسجد ابراهیم - شهر است بر حد میان مصر و شام و روضه ابراهیم و اسحق و یعقوب صلوات الله علیهم آنجا است .

۳۷- نابلس ، ریحا^۲ - دوشهر کند خرد و کم نعمت .

۳۸- بیت المقدس - شهر است بر بر کوه و اندروی هیچ آبروان

نیست ، و اندروی مزگتست کسی مسلمانان از هر جای آنجا شوند بزیارت .

و این همه شهرهای فلسطین است .

۳۹- جای قوم لوط - ناحیتیست ویران و کم مردم و بی نعمت .

۴۰- زغر^۳ - شهر کیست از دیار قوم لوط و اندروی آبادانی اندک

مانده است و اندر حدود این کوه بلقا ، شهرها و روستاها بسیارند و اندروی همه مردمان خوارچاند .

§ ۳۹- سخن اندر ناحیت مصر و شهرهای وی

ناحیتیست مشرق وی بعضی حدود شام است و بعضی بیابان مصر ،

۱- در اصل: عره . ۲- در اصل: رنعا . ۳- زُغر .

و جنوب وی حدود نوبه است، و مغرب وی بعضی از حدود مغربست، و بعضی بیابان است کی آنرا الواحات خوانند و شمال وی دریای رومست و این تونگرترین ناحیتست اندر مسلمانی و اندر وی شهرهای بسیارست همه آبادان و خرم و تونکر و بانعمتهای بسیار گوناگون، و از وی جامها و دستارها و ردایه‌ها گوناگون خیزد کی اندر همه جهان از آن باقیمت تر نبود، چون صوف مصری، و جامها و دستارها دیقی [و] خز [و اندر] این ناحیت [۳۵b] خزان نیک افتد باقیمت.

۱- فسطاط - قصبه مصرست، تونگرترین شهرست اندر جهان و بغایت آبادان و بسیار نعمتست، و بر مشرق رود نیل نهاده است. و تربت شافعی رحمة الله علیه اندر حدود وی است.

۲- ذمیره، دنقرا - دوشهرند بر مشرق رود نیل آبادان و بانعمت و از وی جامهای کتان خیزد مرتفع، باقیمت.

۳- فرما - شهرست بر کران دریا تنیس اندر میان ریگ جفار و گورجالینوس آنجاست.

۴- تنیس و دمیاط - دوشهرند اندر میان دریا تنیس بر دو جزیره و ایشانرا کشت و برز نیست و از وی جامها و صوف و کتان خیزد باقیمت بسیار.

۵- اسکندریه - شهر یست ازدو سوی بادیای روم و دریای تنیس پیوسته، و اندر وی یکی مناره است کی گویند کی دو یست ارش است و اندر میان آب نهاده بر سر سنگی و هر گه کی باد آید آن مناره بجنبند چنانک نتوان دید.

۶- هر مین - دو بناست بر سر کوهی نهاده بنزدیکی فسطاط، و ملاط وی از جوهر یست که هیچ چیز بر وی کار نکند، و هر یکی را از وی چهار صد ارش دراز است، اندر چهار صد ارش پهنا، اندر چهار صد ارش بلندی، و اندر میان وی خانهاست کرده، و مر اورا یکی درست تنگ، و این بنا هر مس کرده است پیش از طوفان، چون بدانست کی طوفان همی خواهد بود، از بهر آن کرد تا آب او را زیان نتواند کرد، و بر این بنابتازی نوشته است: «بناها بقدره فمن اراد ان یعلم کیف بناها فلیخر بها.» تفسیرش: بنا کردیم این را بتوانایی و هر که خواهد کی بداند کی چونس بنا کردیم گو ویران بکن آنرا. و بر این هر مین بسیاری علم بروی کنده است از طب و نجوم و هندسه و فلسفه.

۷- فیون^۲ - شهر کیست بر مغرب نیل نهاده و اندر [وی] آبها دیگر است روان بجز نیل.

۸- بوسیر^۳ - شهر یست بر مشرق نیل نهاده و مشبدانی کی با فرعون

۱- دراصل: کهبج . ۲- فیوم . ۳- دراصل: نو صیر .

بودند و جادوئیها کردند، ازینجا بودند، و اندر رود نیل نهنگست بسیار، بهر جایی، چونانک مردم و چهار پای را از کران آب بر باید. و چون بدین شهر رسد طلسمی کرده اند کی ضعیف باشد و هیچ زیان نتواند کردن و چنان بود کی کود کانش بگیرند اندر آب و بر وی نشیند و همی گردانند و هیچ زیان نتواند کردن، و هر جای دیگر کی باشد، زیر و زبر این شهر زیان کار است.

۹- اشمونین^۱، آخمیم، بَلینا - سه شهرند بر کران نیل بر مغرب وی نهاده، آبادان و خرم و با نعمت بسیار و اندر وی درخت آبنوس است بسیار.

۱۰- سوان^۲ (= اسوان) - آخرین شهر است از مصر و ثمرست بر روی نوییان بر مغرب نیل، و شهر است با مال بسیار، و مردمانی جنگی و اندر کوههایی کی بدو نزدیکست از الواحات معدن زمر دست و زبر جد، و اندر همه جهان بجز اینجا نباشد. و اندر کوههای الواحات گوسپندان وحشی اند، و از پس سوان^۳ اندر سرحد میان مصر و نوبه خراوند و وحشی بسیار، ملتّع و سیاه و زرد، خرد چند گوسپندی، و چون ازینجا بیرون آری بمیرند^۴.

§ ۴۰ - سخن اندر ناحیت مغرب و شهرهای وی

ناحیت است کی مشرق [۳۶۵] وی ناحیت مصر است، و جنوب وی

بیابانیست کمی آخرش بناحیت سودان باز دارد، و مغرب وی دریای اقیانوس مغربست، و شمال وی دریای رومست، و این ناحیتست کمی اندر وی بیابان بسیارست، و کوه سخت اندک. و این مردمان سیاهند و اسمر، و اندر وی ناحیتهای بسیارست، و شهرها و روستاها، و اندر بیابان ایشان بربریان اند بسیار بی عدد، و این جایی گرم سیرست، و زر اندر وی بسیارست، و اندر ریگهای این ناحیت معدن زرست، و بازار گانی ایشان بیشتر بزر است.

۱- اطرا بلس - نخستین شهرست از افریقیه، شهری بزر گست و آبادان و بر کران دریای روم نهاده است، و مردم بسیار و جای بازار گانان روم و اندلس و هر چیز کمی از دریا، روم خیزد آنجا افتد.

۲- مهدیه - شهرست بزرگ بر کران دریا، روم نهاده است و بحدود قیروان پیوسته، جایی بانعمت است و اندر وی بازار گانان بسیاراند از جایها.

۳- بَرَقَه - شهرست بزرگ و او را ناحیتست بحدود مصر پیوسته، جایی باخواسته و بازار گانان بسیار، و اندر وی لشکر بسیار باشد دایم.

۴- قیروان - شهری عظیم است و اندر مغرب هیچ شهر نیست ازین بزرگتر و آبادان تر و باخواسته تر، و این شهر قصبه مغربست.

۵- زویله^۱ - شهر است عظیم بر کران بیابان سودان نهاده است و اندر حوالی و ناحیت وی بر بریان اند بسیار و این بر بریان مردمانی اند اندر بیابانها مغرب هم چون عرب اندر بادیه ، خداوندان چهار پای اند و بازار بسیارند ، ولکن عرب بچهار پای تونگر تراند و بر بریان بزر تونگر ترند .

۶- تونس^۲ - شهر است از مغرب بر کران دریا و نخستین شهر است کی برابر اندلس است .

۷- فرسانه^۳ - شهر است خرم و بانعمت بسیار و مردمانی اند آمیزنده و با خواسته بسیار ، و این شهر بقیروان نزدیک است .

۸- سطیف^۴ - شهر است بزرگ و با مردم بسیار و بازار بسیار و کم - نعمتست .

۹- طبرقه - شهر است بر کران دریا روم ، و بنزدیک این شهر اندر کنار دریا معدن مرجانست سخت بسیار ، و اندر همه جهان جایی دیگر نیست ، و اندر وی کژدمست کشنده بزرگ .

۱۰- تنس^۵ - شهر است بزرگ بر کران دریا و آبادان و بانعمت و مردم و خواسته بسیار .

۱- زویله . ۲- دراصل ؛ تونس بفتح نون نوشته شده است . ۳- قلشانه ؟

۴- دراصل سطیف . ۵- تنس بفتح تاوونون .

۱۱- جزیرهٔ بنی زغنی^۱ - شهر است کی آب دریا از سه کران وی بر آید و بحوالی وی بر بریانند بسیار.

۱۲- ناکور - شهر است چون تنس.

۱۳- تاهرت - شهری عظیمست و مراو را ناحیتست جدا از عمل افریقیه و با خواستهٔ بسیارست.

۱۴- سحلماسه^۲ - شهر است بر کران بیابان سودان نهاده ، اندر میان ریگ ، و [در] این ریگ معدن زرست ، و این شهر جایست کی از همه ناحیتها گسسته است ، و جایی کم نعمت و بسیار زر.

۱۵- بصره - شهر است بر کران دریا برابر جبل طارق جایی با - نعمت بسیارست .

۱۶- آزیله^۳ - شهر است بزرگ و یکی باره دارد سخت استوار و باز پستترین شهر است کی از وی باندلس روند.

۱۷- فاس - شهری عظیمست و قصبهٔ طنجه است و مستقر ملوک است و جایی با خواستهٔ بسیارست [۳۶b] .

۱۷- سوئس الاقصی - شهر است بر لب دریای اقیانوس مغربی است ، آخرین شهری از آبادانی عالم اندر مغرب ، و این شهری عظیم است و ایشان را زرست بی اندازه ، و مردمانی اند از طبع مردمی دورتر ، و آنجا

۱- بنی زغنی . ۲- دراصل : سلحماسه . ۳- دراصل : از یله بضم همزه .

غریب کمترافتد، و بیشتر از ناحیت بربریان پلنگ خیزد کی بربریان شکارایشان کنند، و پوست ایشان بشهرهای مسلمانان آرند.

۴۱۵ - سخن اندر ناحیت اندلس و شهرهای وی

ناحیتیست مشرق وی حدود رومست، و جنوب وی خلیج دریای رومست، و مغرب وی دریای اقیانوس مغریست، و شمال وی هم ناحیت رومست، و این ناحیتیست آبادان و خرم و اندر وی کوهها و آبهاء روان و خواسته بسیار، و اندر وی معدن همه جوهرهاست از سیم و زر و مس و و ارزیز و آنچه بدین ماند. و بناهاشان همه از سنگست، و ایشان مردمانی- اند سپید پوست و ازرق چشم.

۱- قرطبه^۱ - قصبه اندلس است و آبادان و با مردم و با نعمت و خواسته بسیار و از وی بدریا بنزدیکتر راهی سه روز راهست. و بنزدیک کوهست، و مستقر سلطان است و پادشاهی وی امویان داشت و خانهاشان از سنگ است.

۲- طلیطله - شهریست بر کوه، بر بر کوه و رود، و رود تاجه از گردوی بر آید،

۳- تُطیه^۲ - شهریست بنزدیکی کوه و اندر وی سمور بسیارست

۱- دراصل: قرطنه. ۲- دراصل: بطیله.

بی اندازه کمی بجایها بیرند.

۴- لارده، سَرُقَصْ، شَتَرِیَه، رَیَه، اِسْتِنَجَه، جِیَان، مَورور^۴،
قرمونه^۴، نَبَلَه، غَافِق- شهرهای اندلس است و جایهاست بانعمت بسیار و
آبادانی و بازرگانان روم و مغرب و مصر، و اندر وی خواسته بسیارست
و هوای معتدل.

۵- باجه- شهری قدیمست اندر اندلس و با خواسته.

۶- قوریه- شهر است خرد اندر وی مردم اندک و خواسته بسیار.

۷- مَارِدَه- بزرگترین شهری است اندر اندلس و آنرا حصاری
و باره و خندقست محکم.

۸- تُرْجَالَه، وادی الحجاره- دو شهر است اندر اندلس سردسیر،
قدیمتر جایست اندرین ناحیت.

۹- طُرْطُوشَه- شهر است آبادان بر کنار دریا روم و بحدود
غاجسکس و افرنجه، کمی دو ناحیت انداز روم پیوسته است.
۱۰- بَلَنْسِیَه^۶- مَرَسِیَه، بَجَانَه، شهرهایی اند بر کرانه خلیج
دریای روم نهاده و جایها بانعمت.

۱۱- مَأَلَقَه- شهر است بر کران دریا روم از وی پوست سوسمار

۱- معمولا: سَرُقَصْتَه . ۲- دراصل: خیَان . ۳- دراصل: مَورود .
۴- دراصل: قَرْمُونَه . ۵- دراصل: بَلَبَلَه . ۶- دراصل: مَلَنْسِیَه .

خیزد، کمی بر قبضه شمشیر کشند سخت بسیار.

۱۲- جزیره - شهر کیست بر کران خلیج و اندر اول مسلمانی،

اندلس را ازین شهر بگشادند،

۱۳- سدونه . اشبیلیه^۱، اُخْشُنْبَه - شهر کهایمی اند بر کران دریای

اقیانوس مغربی نهاده جایهای کم نعمت و کم مردم .

۱۴- شتَرین - آخرین شهر است از حدود اندلس بر کران دریای

اقیانوس نهاده و از وی عنبر اشهب خیزد، بغایت نیک سخت بسیار .

و اندر حدود مغرب هیچ جای دیگر نیست .

۴۲- سخن اندر ناحیت روم و ناحیتها و شهرها و وی

ناحیت مشرق وی آرمینیه و سریر و آلاست، و جنوب وی بعضی

از حدود شام است و بعضی دریای رومست . و بعضی حدود اندلس است .

و مغرب وی دریای اقیانوس مغرب است و شمال وی بعضی ویرانی شمال است

و بعضی حدود [۳۷۵] صقلاست و بعضی ناحیت بُرجانست^۲، و بعضی

دریای خزرانست و این ناحیت است سخت عظیم و با نعمت بسیار و بی اندازه

و آبادان بغایت و اندر وی شهرها و دههای بسیارست، و نواحی عظیم

۱- دراصل : اشبیلیه .

۲- دراصل : برج بفتح باء .

و همه با کشت و برز بسیار و آبهای روان و خواسته و لشکرها ، و اندر وی دریائکها خردست ، و کودهاست و حصارها ، و قلعه های سخت بسیارست ، و از وی جامه دیبا و سندس و میسانی و طنفسه ، و جورب و شلوار بندها باقیمت بسیار خیزد ، و ناحیتهای روم همه چهارده ناحیتست ، سه ناحیت آنست کی از پس خلیج قسطنطنیه است بر مغرب وی ، و یازده ناحیت بر مشرق خلیج است .

اما آنک بر مغرب خلیج است .

۱- نخستین ناحیت طابلاست ، و این آن ناحیت است کی قسطنطنیه اندر وی است ، این قسطنطنیه مستقر ملوک رومست و جای با خواسته بسیارست .

۲- و دیگر ناحیت مقدونیه است ، و اسکندر رومی ازین ناحیت بود ، و این ناحیت بدریای روم پیوسته است .

۳- و سیم ناحیت ترافیه^۲ است کی بدریای گرز پیوسته است . و اما آن یازده ناحیت کی بر مشرق خلیج است ، نام وی اینست :

۴- ثرقیس^۳ ، ۵- اسیق^۴ ، ۶- ابطماط^۵ ، ۷- سلوقیه ، ۸- ناطلق ، ۹- بقلار ، ۱۰- افلاخونیه ، ۱۱- قبادق^۶ ، ۱۲- خرشنه ، ۱۳- آرمنیاق ، ۱۴- خالدیه .

۱- کلمه «قسطنطنیه» با جوهر قرمز در اینجا دوباره نوشته شده است .

۲- دراصل : براقیه . ۳- دراصل : برقیس . ۴- دراصل : انطماط .

۵- دراصل : فیادق .

و هریکی ازین ناحیتیست بزرگ با شهرها و دهها و حصارها و قلعه‌ها و کوه‌ها و آب‌ها و روان و نعمت بسیار و اندر هریکی ازین ناحیت سپاه‌سالاری بود از آن ملک الروم، و با وی لشکر بسیار از سه هزار مرد، باشش هزار سوار مرنگاهداشتن ناحیت را.

و اما اندر روم، اندر قدیم شهر^۱ بسیار بود، و اکنون اندکست. بیشتر روستاهاست آبادان و با نعمت باحصاری سخت بسیار استوار، از بسیاری تاختن غازیان بریشان. و هر مردمی را قلعه‌یست کی بوقت گریختن [بآنجا پناهند].

و این ناحیتها یا دهها بزرگ و آنچه‌ست از شهرها آنست که ما^۲ بر صورت بنگاشتیم و پدید گر کردیم.

۱۵- گرز^۳ - ناحیتیست هم از روم و بیشتر از وی اندر جزیرها اند خرد، و اندر دریای گرز ایشان را شهر یست کی گرز خوانند و اندر رومست بر کران این دریا، و همه اخلاق این مردمان با رومیان مانند راست بهمه روی.

۱۶- بُرجان - ناحیتیست و او را یکی شهر است بُرقیه^۴ خوانند،

۱- دراصل: شهر قدیم اندر. ۲- دراصل: کما. ۳- گرز بضم کاف.

۴- دراصل: برقیه.

جای خرمست و بسیار نعمت و کم خواسته و دیگر همه صحراست و کشت و برز و جای آبادان است با آبهای روان و از روم است و خراج بملک الروم دهند.

۱۷- الصقالبة المنتصره - ناحیه تیسست اندر روم و اندروی مردمانی اند صقلابی ترسا گشته، و خراج بملک الروم دهند و مردمانی اند تونگر و ناحیتی بانعمت و ایمنی.

۱۸- بلغری - نام قومیست بر کوه نشینند، بر شمال مغرب روم، و کافراند، و ایشان هم رومیان اند. و لکن بارومیان دیگرشان حربست دایم. و این بلغری مردمانی اند کوهی با کشت و برز و خداوندان چهار- پای بسیار.

و این ناحیت روم بمغرب اندر بکشد تا بدریای اقیانوس مغربی، و سوی جنوبش باندلس پیوسته است، و از سوی [۳۷b] شمال بویرانی شمال پیوسته است، و اندروی پاره ییابانست، و دیگر اندر همه روم هیچ ییابان نیست الا همه آبادانی است.

۱۹- افرنجه - ناحیتتست اندر روم بدریای روم پیوسته.

۲۰- رومیه - شهریست بر کران این دریا نهاده از افرنجه، و مستقر

ملوک روم اندر قدیم اندرین رومیه بودی.

۲۱ - بسکونس، غلجسکس - دو ناحیتست میان افرنجه و اندلس و این مردمانی اند ترسا.

۲۲ - برطینه - آخرین شهر است از روم بر کران دریای اقیانوس و بارگاه روم و اندلس است.

و از حد خلیج^۱ تا حد اندلس بر کران دریای روم همه را ساحل ائیناس خوانند.

۲۳ - یونان - شهری بود ازین ائیناس اندر قدیم و همه حکیمان و فیلسوفان ازین ناحیت ائیناس خاسته اند.

§ ۴۳ - سخن اندر ناحیت صقلاب

ناحیتست مشرق وی بلغاراندرونی است و بعضی از روس و جنوب وی بعضی از دریای گرز است و بعضی از روم و مغرب وی و شمال وی همه بیابانهای ویرانی شمالست، و این ناحیتست بزرگ و اندر وی درختان سخت بسیارست پیوسته، و ایشان اندر میان درختان نشسته اند، و ایشان را کشت نیست مگر ارزن، و انگور نیست و لکن انگبین سخت بسیارست، نپید و آنچه بدو ماند از انگبین کنند، و خنب نپیدشان از چوبست و مرد بود کی هر سالی از آن صد خنب نپید کند و رمهء خوک

۱ - یعنی خلیج قسطنطنیه.

دارند هم چنانک رمه گوسپند ، و مرده را بسوزانند، و چون مردی بمیرد و اگر زنش مراو را دوست دارد خویشتن را بکشد. و ایشان همه پیراهن و موزه تابکعب پوشند، و همه آتش پرستند، و ایشان را آلاته‌اء رودست کی بزنند کی اندر مسلمانی نیست، و سلاحشان سپر و زوین و نیزه است و پادشاه صقلاب را بسموت سویت خوانند، و طعام ملوک ایشان شیر است. و همه بزستان اندر کازها وزیر زمینها باشند، و ایشان را قلمها و حصارهای بسیارست، و جامه ایشان بیشتر کتانست، و پادشاه را خدمت کردن واجب دارند اندر دین، و ایشان را دوشهرست.

۱- و ابیت - نخستین شهر یست بر مشرق صقلاب، و بعضی بروسیان

مانند.

۲- خرداب - شهری بزرگست و مستقر پادشاست.

§۴۴- سخن اندر ناحیت روس و شهرهای وی

ناحیتیست کسی مشرق وی کوه بجناگست و جنوب وی رود روتاست، مغرب وی صقلاب است، و شمال وی ویرانی شمالست، و این ناحیتی بزرگست و مردمانی بدطبع اند و بدرگک و ناسازنده و شوخ-روی و ستیزه کار و حرب کن، و ایشان با همه کافران کز گرد ایشانست حرب کنند و بهتر آیند و پادشاه را روس خاقان خوانند، و ناحیتیست

نعمت وی بغایت بسیارست از هر چیزی که بیاید و اندر گروهی از ایشان مروّت است ، و طیبیان را بزرگ دارند ، و دهیک همه غنیمتها و بازرگانهای خویش هر سالی بساطان دهند ، و اندر میانشان گروهی از صقلاییانند کی ایشان را خدمت کنند ، و از صد گز کرباس کمتری بیشتر یک شلوار دوزند و اندر پوشند و همه بر سر زانو گرد کرده دارند ، و کلاههای پشمین بر بر نهاده دارند ؛ دم از پس قفا فرو هشته ، و مرده را با هر چه باخویشتن دارد [۳۸۵] از جامه و پیرایه بگور فرو نهند و طعام و شراب با ایشان بگور فرو نهند .

۱- کویاه^۱ - نزدیکترین شهر است از روس به سلمانی و جایی با - نعمتست و مستقر ملک است و از وی مویهء گوناگون و شمشیر باقیمت خیزد .

۲- صلابه^۲ - شهری با نعمتست و از وی بیازر گانی بنواحی بلغار آیند چون صلح بود .

۳- اُرتاب^۳ - شهریست کی چون غریب اندر وی شود بکشند و از وی تیغ و شمشیر خیزد سخت باقیمت کی اویرا دو تاه توان کردن و چون دست باز داری بجای خود باز آید .

§ ۴۵- سخن اندر ناحیت بلغار اندرونی

مشرق وی مرو اتست ، و جنوب وی دریای گرز است و مغرب وی

۱- کویابه .

صقلابست و شمال وی کوه روس است ، و این ناحیتتست کی اندروی هیچ شهری نیست ، و مردمانی دلیراند و جنگی و باهیت ، و طبع ایشان به آن ترکانی ماند که به ناحیت خزر نزدیک اند، و ایشان را باهمه روسیان جنگست، و باهمه کی از گرد و بیست بازرگانی^۴ کنند ، و خداوندان گوسپندان و سلاح و آلات حرب اند .

§۴۶- سخن اندر ناحیت مروات^۵

مشرق وی بعضی کوهست و بعضی بجناک خزر ، و جنوب وی بعضی بجناک خزر و دریای گرز است ، و مغربش بعضی دریای گرز است و بلغار اندرونی ، و شمالش بعضی بلغار اندرونی است و کوه و نندر ، و این مردمانی اند ترسا و بدو زبان سخن گویند ، بتازی و برومی ، و لباسشان لباس عربست ، و ایشان با روم و ترک یاری کنند و خداوندان قبه و خر گاهند .

§۴۷- سخن اندر ناحیت بجناک خزر

مشرق وی کوه خزرانست و جنوب وی الانست ، و مغرب وی دریاء گرزست و شمال وی مروات است . و این گروهی بودند اندر قدیم از

۱- دراصل : کیناحیت . ۲- ن . ک . ذیل : صلابه ، §۴۴ - ۲ . ۳- مروات بکسر میم .

ترکان بجنای و اینجا آمدند و بغلبه این ناحیت بستند و اینجا مقیم شدند، و خداوندان خرگاه و قبه و چهار پای و گوسپندان، و گردنده اند هم اندرین ناحیت بر گیا خوارهایی کی اندر کوههای خزرانست. و برده خزری کی بمسلمانی افتد بیشتر ازینجا باشد، و این سه ناحیت کی یاد کردیم ناحیتهایی کم نعمت اند.

§۴۸ - سخن اندر ناحیت الان و شهرهای وی

مشرق و جنوب وی سرپرست و مغرب وی رومست و شمال وی دریای گرز و بجنای خزرانست، و این ناحیت است اندر شکستگیها و کوهها و جایی بانعمت و ملک شان ترسانست، و ایشان راهزار دهست بزرگ، و اندر میان ایشان مردمانی اند ترسا، و مردمانی بت پرستند، و مردمان وی گروهی کوهی اند و گروهی دشتی.

۱- کاشک - شهر است از الان بر کران دریای گرز نهاده جایی بانعمت و اندر وی بازار گانان اند.

۲- خیلان - شهر است کی لشکر این ملک آنجا باشد.

۳- در الان - شهر است چون قلعه بر سر کوه، و هر روزی هزار مرد بنوبت باره این قلعه نگاه دارند.

§ ۴۹- سخن اندر ناحیت سریر و شهرهای وی

مشرق و جنوب وی حدود ارمینیه است و مغرب وی حدود رومست و شمال وی ناحیت الانست و این ناحیتی بانعمت سخت بسیارست، کوهیست و دشتی، و گویند کی اندر کوهه‌ها وی پشه باشد هر یکی چند کبکی و هر چند گاهی این ملک مردارها بسیار از چهار پایان کشته و مرده [و] شکاریها بدان موضع ایشان فرستد تا آنجا بیفکنند و ایشان بخورند، زیرا ک چون گرسنه شوند بیایند و مردم را و هر جانور [۳۸b] کی یابند بخورند.

- ۱- قلعه ملک - قلعه است سخت عظیم بر سر کوهی و نشست ملک بدین قلعه باشد، و گویند کی ویرا تختی سخت عظیمست از زر سرخ.
- ۲- خندان^۱ - شهریست نشست سپاه سالاران آن ملک است.
- ۳- ربخس^۲، مسقط - دو شهرست بانعمت بسیار. و ازین هر دو - ناحیت^۳ برده بسیار افتد بمسلمانی.

§ ۵۰- سخن اندر ناحیت خزران

ناحیتت - مشرق وی دیوارست میان کوه و دریا و دیگر دریاست

۳- یعنی الان و سریر.

۲- زنجس؟

۱- خندان؟

و بعضی از رود آتل، و جنوب وی سریرست، و مغربش کوه است، و شمالش بر اداس است و و نندر^۱. و این ناحیتست بسیار نعمت و آبادان و با خواسته بسیار. و از وی گاو و گوسپند و برده خیزد بی عدد.

۱- آتل - شهر است کمی رود آتل بر میان وی بگذرد، و قصبه خزرانست و مستقر پادشاه است، و او را طرخان خاقان خوانند. و از فرزندان آنسا است، و اندر نیمه مغربی نشینند ازین شهر، با همه لشکر و این نیمه باره دارد. و اندرین نیمه دیگر مسلمانان و بت پرستان اند و این پادشاه را هفت حاکمست اندرین شهر، از هفت دین مختلف، بهر ساعتی چون دآوری بزرگتر افتد از پادشا دستوری خواهند، یا آگه کنند بحکم آن دآوری.

۲- سمندر - شهر است بر کران دریا، جایی با نعمت و بازارها و بازرگانان.

۳- خمج^۲، بلنجر، بیضا، ساوغر^۳، ختلغ، لکن، سور، مسط^۴ - شهرهایی اند از خزران همه بابارهای محکم، و نعمت و خواسته ملک خزران بیشتر از باژ دریاست،

۴- طولاس، لوغر - دو ناحیتست از خزر، مردمانی جنگی و با سلاح بسیار.

۳- مسقط؟

۲- * خملیخ.

۱- دراصل: و نندر.

۵۱§- سخن اندر ناحیت برطاس

مشرق و جنوبش غوزست و مغربش رود آتلیست و شمالش ناحیت بچنا کست، و مردمان وی مسلمانان اند، و ایشان را زبانست خاصه، و پادشاه را مَس خوانند، خداوند خیمه و خر گاهند، و ایشان سه گروه اند بهضولا^۱، اشکل^۲، بلکار، و همه با یکدیگر بحرب اند، و چون دشمنی پدید آید با یکدیگر یارباشند.

۵۲§- سخن اندر ناحیت براداس

ناحیتست مشرق وی رود آتل و جنوب وی خزران و مغربش و ندر و شمالش بچنا ک ترک، و مردمانی اند کیش غوزیان دارند. و خداوندان خر گاهند و مرده را بسوزانند و اندر طاعت خزریان اند و خواسته ایشان پوست دله است و ایشان را دو ملکست کی با یکدیگر نیامیزند.

۵۳§- سخن اندر ناحیت و ندر

ناحیتست مشرقش براداس، و جنوبش خزران، و مغربش کوه،

۱- * برچولا. ۲- اشکل.

و شمالش مجفزی و مردمانی اند بددل و ضعیف و درویش و کم خواسته .
و این همه کی یاد کردیم همه ناحیتهاست اندر مسلمانی و کافری
کی اندر ناحیت شمال است از آبادانی جهان . . .

{ ۱- بلغار- شهر یست کی مر اورا ناحیت کیست خرد برابر رود آتل
نهاده و اندر وی همه مسلمانان اند و از وی مقدار یست هزار مرد سوار
بیرون آید کی با هر چند کی بود از لشکر کافران حرب کنند و بهتر
آیند و جایی سخت و بسیار نعمتست .

۲- شوار- شهر یست بنزدیکی بلغار و اندر وی غازیانند. همچنانک
بلغاریانند } ۱ .

§ ۵۴- سخن اندر آبادانی [۳۹۵] ناحیتهای جنوب

اما ناحیتهای جنوب را مردمانش همه سیه اند ، از گرمی هوای
ایشان ، و بیشتر از ایشان مردمان برهنه اند ، و اندر همه زمینها و نواحی ایشان
زرست و مردمان وی از اعتدال مردمی دور اند .

§ ۵۵- سخن اندر ناحیت زنگستان و شهرهای وی

مهمترین ناحیت یست اندر جنوب ، و بعضی از مشرق بزایج پیوسته
است و شمالش بدریای اعظم و بعضی از مغربش بجبشه ، و جنوبش کوه
است و زمینشان معدن زرست ، و از برابر پارس و کرمان و سند نهاده

۱- آنچه میان این دو علامت است متعلق به ۵۱ § ، است .

است و مردمانی اند تمام صورت و بزرگ استخوان و جعد موی و طبع
دوگان و بهایم دارند و سخت سیاه اند ، و ایشان را با حبشه و زابج
عداوتست .

۱ - ملجمان^۱ - شهریست از زنگک بر کرانه دریای و جای
بازرگانان است کی آنجا روند .

۲ - سفاله - مستقر ملک زنگست .

۳ - حوفل - بسیار خواسته ترین شهریست اندرین ناحیت .

§ ۵۶ - سخن اندر ناحیت زابج و شهرهای وی

مغرب و بعضی از جنوب وی ناحیت زنگستانست ، و شمالش دریاست
و دیگر همه بیابان جنوبست . و این ناحیت و مردمان وی همه چون
زنگیانند لکن لختی بمردمی نزدیکتراند و ملک ایشان را منجب (؟)
خوانند . و دایم بازنگستان حرب کنند . و اندر کوههای وی درختان
کافورست و ماران اند کی گویند کی مردم را و گاو میش را و پیل را
فرو برند یک بار ، و اندر وی اندک مسلمانان اند و بازار گانان اند .

۱ - منجری - شهریست بر کنار دریا بازار بسیار .

۲ - ملجمان؟ - مستقر ملک است و این زابجیان را جزیره یست

عظیم اندر دریا ، و ملک ایشان بتابستان بدان جزیره نشیند ،

§ ۵۷ - سخن اندر ناحیت حبشه و شهرهای وی

از مشرق وی بعضی زنگیانند ، و جنوبش و مغربش بیابانست و شمالش دریا و بعضی از خلیج بربری . و این ناحیتست با اعتدال صورت ، و مردمانی سیاهند و کاهل و با همت بزرگند ، و فرمان بردارند مر ملک خویش را ، و بازرگانان عمان و حجاز و بحرین اینجا آیند .

۱- رأسن - شهر است بر کران دریا و مستقر ملک است .

۲- سوار - شهر است کی لشکر ملک حبشه اینجا باشد .

۳- رین^۱ - شهر است کی اندر وی سپاه سالار باشد بال لشکر ، و

اندرین ناحیت زر بسیارست .

§ ۵۸ - سخن اندر ناحیت بُجه

ناحیتست مشرق و جنوب و مغرب وی بیابان ... و شمال وی آن

بیابان است کی میان حبشه و بُجه و نوبه و دریاست . و این ناحیت ...^۲

و با مردم وی نیامیزند مگر بضرورت و اندر زمینش ... عظیم و مستقر ملک

بُجه آنجا باشد .

۱ - § ذیل . ۲ - گوشه ورق ۳۹ پاره شده است و از سطر ۲۰-۲۳ معنی

درستی ندارد .

[§ ۵۹- سخن اندر ناحیت نوبه]

جنوبست و شمال وی ناحیت ... ی و آمیزنده و با اعتدال ... کایل خوانند^۱ و ایشان را [۳۹ b] جایی از رمل المعدن بیست فرسنگست .
 طری^۲ - ناحیتیست خرد میان حدود نوبه و سودان اندر میان بیابان^۳ و اندر وی دو صومعه است بعد^۴ از آن ترسایان ، و گویند کی اندر وی دوازده هزار مردست راهب ، و هر گه که یکی کم شود از حدود نوبه ، از آن ترسایان کی اندر صعید مصرست یکی آنجا رود .

۶۰ - سخن اندر ناحیت سودان و شهرهای وی

ناحیتیست مشرق و جنوب وی به بیابان جنوب باز دارد ، و مغرب وی دریا اقیانوس مغریست ، و شمال وی بیابانیست کی میان مغرب و ایشان است ، و این ناحیتی سخت عظیم است ، و گویند کی هفتصد فرسنگ در هفتصد فرسنگست . و این آن ناحیتیست کی خادمان بیشتر از اینجا افتند ، و زمینشان همه معدن زرست ، و پادشاه ایشان نیکوترین کسی باشد اندر میان آن سیاهان و ملک راعی^۵ براعی^۶ خوانند . و چنان نماید

۱- ن . ک § ۳۶ ، ۲- طهی ۴ . ۳- ن . ک بلحقات قسمت B .

۴- بعد ، نه بفتح با و نه یضم آن و نه باباء مکسور و عین مفتوح و دال مشدّد

هیچکدام در این مورد معنی ندارد . ۵- ملک [را] راعی بن (۹) راعی (۹) خوانند .

کی من بهر سه روز سه قدح نیند خورم و بس و از ایشان تا بمصر هشتاد روزه راهست بر اشتر، و اندرین راه یکی جای آبست و علف و دیگر هیچ نیست. و این مردمانی اند بددل و حریص اندر کارها، و نیمه تن زبرینشان کوتاه و نیمه زیرین دراز، و باریک تن اند و سطر لب، و دراز انگشتان و بزرگ صورت باشند، و بیشترین از ایشان برهنه اند، و بازرگانان مصر آنجا روند، و نمک و آبگینه و ارزیر برند و بهم سنگ زر بفروشند، و گروهی از ایشان گردنده اند هم اندرین ناحیت خویش. و هر جایی کسی رگک زر بیشتر یابد فرود آیند. و اندر جنوب هیچ ناحیت نیست بسیار مردم ترازین، و بازرگانان فرزندان ایشان را بدزدند و بیارند، و آنجا خصی کنند بمصر آرند و بفروشند. و اندر میان ایشان مردمانی اند که فرزندان یکدیگر را بدزدند و چون بازرگانان بیایند به ایشان فروشند.

۱- حران - شهر یست بزرگ و مستقر ملوک است و اندرین شهر مردان و زنان پوشیده اند و کودک تاریش بر آرد برهنه باشد، و آمیزنده ترین مرد مانند اندرین ناحیت.

۲- خفان، رین - دوشهر کند بحد مغرب نزدیک و این مردمانی بسیار زرند.

۴- مقیس - شهر یست بزرگ و مستقر سپاه سالار ملک اینجا باشد.

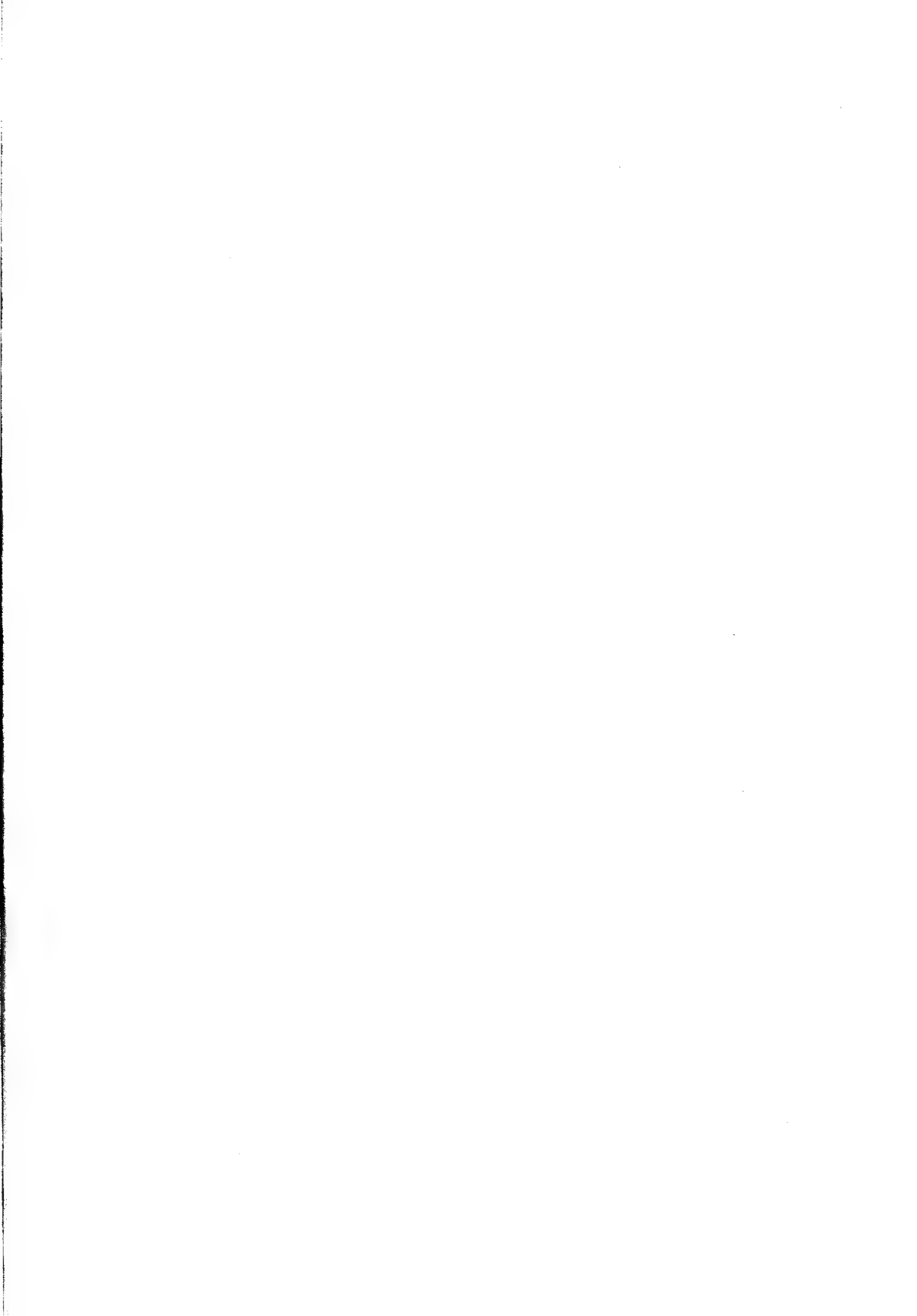
۴- لابه - شہر یست بحدود نوبہ نزدیک تر، و مردمانی دزدند و درویش و ہمہ برہنہ ، و از ہمہ این ناحیت مردمان این لابه مذموم تر باشند

۶۱ - سخن اندر ختمت کتاب

ہمہ ناحیتہاء آبادان کی اندر جہانست اینست [کہ ما بر شمر دیم از]
 مسلمانی و کافری ، بنواحی مشرق و مغرب و شمال و جنوب ، و پس از آن
 کی نگاہ کردیم اندر ہمہ کتابہا ... 'وی بود بدین کتاب باز آوردیم و
 حشویت وی یفکنندیم . و اما قسمت آبادانی جہان .. کی اورا رصد ...
 و آن نہ بسیارست . پس از بہر این علت ہر شہری ... [کہ بطلمیوس ؟]
 و دیگر منجمان کز پس او بودہ اند ... الفقیر عبدالقیوم بن الحسین بن علی -
 الفارسی ... سنہ ستہ و خمسین و ستمائہ و الحمد للہ رب العالمین .

فهرست ها

- ۱- فهرست نامهای جغرافیائی .
- ۲- فهرست نامهای اشخاص - القاب - عناوین .
- ۳- فهرست نامهای مذاهب - طوایف - تیره‌ها - ایلات - سلسله‌ها .
- ۴- فهرست لغات و اصطلاحات .
- ۵- فهرست نامهای کتب .



۱- فهرست نامهای جغرافیائی

اثنیناس ۱۸۷	آ
احایل (شاید : اجایل) ۷۵،۷۴	آباده ۱۳۵
احقاف به «ریگ احقاف» ن.ک.	آبسکن = آبسکون ۱۴۴
اخصیکت ۱۱۲،۴۲	آبسکون = آبسکن ۴۹
اخشبه ۱۸۳	آتل (شهر) ۱۹۳،۵۵،۴۷
اخلاط ۱۶۰	آذربادگان ۱۳،۳۲،۵۰،۵۹،۱۴۰،۱۴۳،
اخمیم ۱۷۷،۵۱	۱۵۹،۱۵۸،۱۵۷،۱۵۰،۱۴۹
ادرمه [= ادزمه] ۱۵۵	آزادوار ۸۹
اذرخ ۱۷۳	آستو [= استوا] ۴۹
اذنه ۱۷۱	آسیه الکبری ۵۸
اران = الا ن ۳۴، ۵۰، ۵۷، ۱۰۱، ۱۶۱، ۱۶۲،	آمل ۱۴۵، ۴۹، ۳۰
ارتاب ۱۸۹، ۴۷	آوازه بیکند = بطیحة بخارا ۱۷، ۴۳
ارتش به «رود ارتش» ن.ک.	آوال (درمتن : اوال) ۱۱۳
ارتشت به «رود ارتشت» ن.ک.	آوه ۱۴۲
ارتجان = ارتگان ۳۱	ا
ارجیج ۱۶۰	ابرج (درمتن : ابرج) ۱۳۶
ارجینان ۱۳۶	ابرلغ ۱۱۵
اردلانکت ۱۱۵	ابریق ۳۶
اردن ۱۷۳	ابریق ۱۸۴، ۵۰
اردویل ۱۵۸، ۳۲	ابطساط ۱۸۴
ارزن به «دریای ارزن» ن.ک.	ابل ۱۲۵
ارس به «رودارس» ن.ک.	اُبَلَة (= بَلَة) ۱۵۲
ارسکن ۹۲	اتلالت ۸۲
ارغاج ارت به «کوه ارغاج ارت» ن.ک.	

اسک ۱۳۷	ارتغان ۱۳۳
اسکاف بنی جنید ۱۵۲	ارگ ۰۷۷
اسکف ۱۲۵	ارگان = ارتجان ۱۳۳، ۴۵
اسکول به « دریای اسکول » ن. ک.	ارماییل ۰۱۲۴
اسکندرونه ۱۷۱	ارمان (شاید زرمان) ۱۰۷
اسکندریه ۱۷۶، ۵۱	ارمنیاق ۰۱۸۴
اُسوان = سوان ۵۱، ۳۶	ارمینیه ۱۳، ۱۴، ۱۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۹، ۵۰، ۵۹
اشبورقان ۹۸	۱۹۲، ۱۸۳، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۷
اشبیلله ۱۸۳	اُرمیه ۰۱۵۹
اشتیخن (درمتن : استیخن) ۱۰۷	اروفی (درمتن : ازوفی) ۵۸
اشمونین ۱۷۷	ازبرا ۰۱۳۴
اشنه (درمتن : اسنه) ۱۵۸	ازد ۰۴۵
اصطخر ۱۳۵، ۱۳۱، ۵۴	ازم ۰۱۳۸
اطرابلس (دوشام) ۱۷۱	ارواذ به «جزیره ارواذ» ن. ک.
اطرابلس (درافریقیه) ۱۷۸، ۲۳	ازیله ۰۱۸۰
اعزاز ارت به «کوه اغراج ارت» ن. ک.	ازیو ۰۹۸
اغراج ارت (منزلی است) ۷۸	اساباد (شاید : اسدآباد) ۱۴۱
اخراخون ۳۶	اسبزار (= اسپوزار = اسپوزار) ۲۹۰
افرنجه ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۲، ۱۳	۰۹۲
افرونکت = فرونکت ۱۱۸	اسبیجاب ۱۱۷
افریدان ۱۱۰	اسباهان = سپاهان ۱۳۶
افریقیه ۱۸۰، ۱۷۸، ۵۲، ۱۳	استاخ ۱۰۴
افلاخونیه ۱۸۴، ۵۰	استراب ۱۴۹
اقراقر ۸۳	استراباد ۱۴۴
اقریطس به «جزیره اقریطس» ن. ک.	استنجه ۱۲۸
اقیانوس مشرفی = دریای سبز = بحر الاخضر =	اسطهبانات ۱۳۵
دریای اخضر ۵۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۱۸، ۳۹، ۵۳	اسفراز ۲۹
۷۹، ۵۹، ۵۷	

اوروس = روس ۳۴	اقیانوس مغربی ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۲
اورون غارج (شاید: اوزون آغاج) ۸۲	۵۸، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶
اوزکت ۸۲	۱۹۸
اوزگند ۴۲ (درمتن: اورگند) ۱۱۴	الان = اران ۱۴، ۳۴، ۳۵، ۵۹، ۱۸۳
اوش ۴۲، ۱۱۳	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
اولاس ۱۷۱	الباب به «جزیره الباب» ن. ک.
اوهر = اهر ۱۴۲	الجزر (درمتن: لحرز) ۷۱
اهر = اوهر ۱۶۰	الخنجاس ۱۱۵
اهواز ۴۵، ۴۶، ۴۸	الواحات به «کوه الواحات» ن. ک.
ایتلُخ ۱۱۵	الواحات (بیابان) ۱۷۵
ایج ۳۵	الهم ۱۴۶
ایذه ۱۳۹	الین ۱۰۳
ایرج ۳۵	انار (دریزد) ۱۳۶
ایرش ۳۹، ۶۰	انار (در پارس) ۱۲۹
ایرگوز کوکت ۷۸	انبار ۴۸، ۶۰، ۹۱، ۱۵۷
ایزدکت (درمتن جزء اول کلمه نقطه ندارد) ۱۱۵	انبیر (شاید: انبر) ۳۰، ۹۷
ایلا به «رود ایلا» ن. ک.	انتخند (درحاشیه نسخه: اندخو) ۹۸
ایلاق ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶	اندراب ۲۰، ۴۰، ۱۰۰، ۱۰۱
ایله ۵۵، ۱۷۲	اندراز خفچاق ۸۵
ایمذ (= آمد) ۴۷	اندراس ۶۵، ۱۲۲
ایوان کسری ۱۵۱	اندلس ۱۳، ۲۲، ۳۷، ۵۹، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۷۹
	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷
ب	انظرطوس ۱۷۱
باب ۴۳	انفس ۶۰
باریل ۱۵۳	اوج ۸۳
بابی ۶۷	اورشت ۴۲، ۱۱۳
باجه ۱۸۲	اورشفین ۶۶
بادغیس ۹۲	اورشین ۶۵
بادیه بصره ۱۵۰	اورکت ۸۵

- بجناک ترک ۱۹۴، ۸۷، ۵۹، ۴۷
 بجناک خزر = بجناک خزران =
 بجناک خرزی ۱۹۱، ۱۹۰، ۵۹، ۴۴
 بجونه ۶۷
 بجه ۱۹۷، ۱۳۸، ۵۸، ۵۶، ۵۲
 بجیر بگان ۱۳۲
 بحر الاخضر = دریای سبز = اقیانوس
 مشرقی ۹
 بحر الاعظم = دریای بزرگ = دریای اعظم
 ۵۷، ۱۱
 بحر الاحتاب ۶۶
 بحرین ۱۳۲، ۵۵
 بحرین (ناحیت) ۱۹۷، ۱۶۹
 بحیره تنیس = دریای مصر = دریای تنیس
 ۵۶، ۱۶
 بحیره البیته = دریای مرده ۵۶
 بخارا ۱۶، ۲۸، ۴۳، ۸۹، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۷،
 ۱۰۹
 بدخشان ۱۱۹، ۱۰۵، ۴۰، ۲۸
 بدلیس ۱۶۰
 بدوشاوور (۴) ۴۶
 بدهه ۱۲۵
 بدمینیہ ۱۲۳
 برادس = براداس ۵۹
 براداس = برادس ۱۹۴، ۱۹۳، ۸۷
 براقیہ ۵۲
 برتوج (شاید: ارتوج) ۷۹
 برج سنگین ۶۲
- بادیہ شام ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۴، ۲۱
 بادیہ کوفہ ۱۶۴، ۱۵۰
 بادیہ مصر ۱۷۲
 بارجان به «کوه بارجان» ن. ک.
 بارسارغ ۱۱۹
 بارلغ ۷۷
 بارما به «به کوه بارما» ن. ک.
 بازار سمیل ۱۳۸
 بازارنج ۴۴، ۴۵
 باژکاه ۱۶۱
 یاسفهری به «دریای یاسفهری» ن. ک.
 یاسند ۱۰۹
 یاسیان ۱۳۷، ۴۶، ۴۵
 یافت ۱۲۶
 باکو ۱۶۴، ۵۰
 بالس ۱۷۲، ۱۵۷، ۱۰۴، ۷۵، ۴۸
 بالوس به «جزیره بالوس» ن. ک.
 بامیان ۱۰۱، ۹۹، ۹۵، ۴۳، ۲۹
 بانو ۱۳۲
 باورد ۹۰، ۵۵، ۳۰
 باول به «رود باول» ن. ک.
 بتجان ۱۲۰، ۱۱۳، ۱۱۱، ۴۲، ۴۰، ۲۷، ۱۶
 بتجان اندرونی ۱۱۱
 بتجان بیرونی ۱۱۱
 بتجان دریاژه ۲۸
 بتجان میانه ۱۱۱
 بجانه ۱۸۲
 بجکان به «دریای بجکان» ن. ک.
 بجناک ۱۹۴، ۸۷، ۴۷، ۱۴

بر هاره ۶۸	برجان = برجان ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۴
بريحه = بريخه (شاید ، بريجه) ۷۵، ۳۹	برجان = برجان ۵۲
بريهون ۷۰	برخمان ۷۴
بزده ۱۰۸	بردان ۱۵۴
بزوك ۱۳۳	بردسير ۱۲۹
بست ۱۰۴، ۱۰۳ = ۹۵ = ۴۳، ۲۹	بردع ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۳۲
بستكان ۱۳۴	بردنگان ۱۳۵
بسطام ۱۴۶	بردون ۱۳۹
بسكونس ۱۸۷	برديج ۵۰
بسمد ۶۸	برزند ۱۵۹
بشاور ۱۳۴، ۱۳۳	برسخان ۸۳، ۱۵
بشت ۱۱۴	برسرکان (۴) ۱۳۴
بشکرد ۱۲۰	برطاس ۱۹۴، ۸۷، ۵۹، ۴۷
بشلنك ۱۰۳	برطانيه به «جزیره‌های برطانیه» ن. ک.
بشين ۹۵، ۹۳، ۴۴، ۳۰	برطینيه ۱۸۷
بصره ۱۶۶، ۱۵۲، ۵۵، ۴۷، ۲۰، ۱۱	برغر (درحاشیه نسخه ، فرغل) ۱۱۱
بُصْتِي ۱۳۹، ۴۶	برفجان ۱۴۹
بصيره ۱۸۰	برفكسوم ۱۱۵
بطايح بصره ۴۸	برقميد ۱۵۵
بطيحه بخارا = آوازه بيكند ۱۷	برقره [= ابرقو] ۱۳۶
بطيحه بصره ۱۷	برقه ۱۷۸، ۵۶
بطيحه رودكچتا ۵۳	بركدر (شاید ، بركدز) ۹۵، ۴۴
بطيحه كوفه ۱۷	بركري (درمتن ؛ بركري) ۱۶۰
بطيحه واسط ۴۹	برنيا ۷۵
بعلبك ۱۷۳، ۳۴	برو (شاید: برج) ۱۴۰
بقداد ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۳۷، ۴۸، ۴۷	بروغون (شاید، بزديغور) ۹۰
بفراس ۱۷۲، ۳۴	بروگرد ۱۴۱
بفسكان ۱۱۳	
بفشور ۹۳، ۶۱، ۳۹، ۳۰	

بله‌رای ۶۷،۶۶	بغلان ۱۰۰
بلیتا ۱۷۷	بغنی ۱۰۳
بم ۱۲۸،۳۱	بغورانک ۱۱۵
بنابد ۹۰	بغویکت ۱۱۵
بناکت ۱۱۶،۴۳،۴۲	بقلار ۱۸۴، ۵۱، ۵۰
بنجیکت ۱۰۸، ۷۷	بکتگین به «دهای بکتگین» ن. ک.
بنحول (شاید : بنجوک) ۸۳	بکر آباد ۱۴۳
بنداقلس ۵۰	بکسان ۶۷
بنطس به «دریای بنطس» ن. ک.	بلاد الروم = شهره‌اء رومیان = روم =
بنکالوس [= لنکا بالوس] به « جزیره	رومیة ۲۱
بنکالوس » ن. ک	بلخ ۲۸، ۲۹، ۴۰، ۴۳، ۵۵، ۹۵، ۹۷
بنواذه ۹۰	۱۰۴، ۹۹
بنی آوغذ به « جزیره بنی رغته » ن. ک.	بلخسکان ۷۸
بورخیمو ۶۳	بلد ۱۵۵، ۴۷
بوسنه (شاید : بوسنه) ۱۴۲	بلری ۶۸
بوشنگ [= بوشنگ] ۹۲، ۲۹	بلغار ۱۹۵، ۵۵، ۴۷
بوصیر (در متن : توصیر) ۱۷۶، ۳۶	بلغار اندرونی = بلغار داخل ۱۸۷، ۵۹، ۱۴
بون ۹۳	۱۹۰، ۱۸۹
بونجیکت (در متن : نونجیکت) ۱۱۱	بلغار داخل = بلغار اندرونی ۳۴
بونوغنی ۶۰	بلغری به « رود بلغری » و « کوه بلغری »
بهرای به « کوه بهرا » ن. ک.	ن. ک.
بهرایج ۶۹	بلغا به « کوه بلغا » ن. ک.
بهروگان (در متن : بهروکان) ۱۲۷	بلنجیر ۱۹۳
بهروه ۱۳۶	بلنسیه ۱۸۲
بهلوان ۱۳۲	بلوت ۷۲، ۴۱
بهمن آباد ۸۹	بلتور ۱۲۱، ۷۴، ۴۰، ۲۸، ۲۷
بیابان [= کویرلوت] ۱۳۶	بُتله = اُبتله ۴۷
	بُتله‌اری ۶۷، ۴۲

پ

پاب ۱۱۴
 پاراب ۱۲۳، ۱۱۸، ۱۱۷، ۴۴
 پارس ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۳۱، ۳۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶
 ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۶، ۵۹، ۶۰
 ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
 ۱۹۵
 پارغر ۴۰، ۱۱۹
 پارباب (درمتن + بارباب) ۹۷
 برك به «رود پرك» ن. ك.
 پروان (درمتن + پروان) ۱۰۵
 بریم ۴۹، ۱۴۷
 پژم ۱۴۸
 پسا (درمتن + بسا) ۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵
 پنجواي (درمتن + فيجواني) ۱۰۳
 پنج پور ۱۲۵
 پنجهير ۲۹، ۱۰۰، ۱۰۱
 بوژ كان ۹۱
 بهره (درمتن + بهره) ۱۲۹
 بهلبیره (درمتن + بهلبیره) ۱۲۵
 بیاس (درمتن + بیاس) ۱۷۱
 بیکنده (درمتن + بیکنده) ۱۰۶
 بیلمان شهر ۱۴۹، ۱۵۰

بیابان بادیه [= بادية العرب] ۱۷۹، ۵۵
 بیابان بجه ۵۶
 بیابان پارس ۱۳۰
 بیابان خوارزم و غور ۵۵
 بیابان سند ۱۰۱
 بیابان سودان ۱۷۹، ۱۸۰
 بیابان سیستان ۱۲۶
 بیابان غوز ۸۶
 بیابان کرگس کوه ۵۴، ۵۹، ۸۸، ۱۴۰
 بیابان کرمان ۱۰۱
 بیابان مصر ۱۷۴
 بیابانها، مغرب ۱۷۹
 بیان ۱۵۲
 بیتال (شاید نبال) ۷۱
 بیت اللحم ۱۷۴
 بیت المقدس ۱۷۴
 بیتموخ (شاید شوخ) ۱۱۲
 بیدا ۱۳۴
 بیروت ۱۷۱
 بیروزه ۴۱، ۷۲
 بیسکت (درمتن + سبکت) ۱۱۷
 بیسوک ۱۳۳
 بیضا ۱۹۳
 بیکیلینگ = سکناء ۸۴
 بیلقان ۱۶۱
 بینا ۷۶
 بینکت (درمتن + بیکت) ۱۱۶

ث

۱۲۳، ۱۲۲	
ترکستان غوز ۱۲۲	
ترکوس (فهرست بارتلد، ترکوش) ۱۱۶	تاجه به «رود تاجه» ن. ک.
ترمد ۱۰۹، ۴۱	تارم ۱۳۵
تطيله ۱۸۱	تاس ۳۱
تغزغز ۷۶، ۷۵، ۷۳، ۵۷، ۵۳، ۲۷، ۲۶، ۱۵	تالغزه ۸۲
۸۳، ۸۱، ۷۹، ۷۸، ۷۷	تاهرت ۱۸۰
تفليس ۱۶۲	تباغره به «رود تباغر» ن. ک.
تک (مینورسکی «تیل» خوانده است) ۱۰۳	تبت ۶۰، ۵۹، ۵۴، ۳۹، ۲۷، ۲۶، ۲۵
تکک ۱۱۵	۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۰، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱
تکریت ۱۵۴، ۴۷، ۳۲	۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۳، ۱۰۵، ۸۱، ۷۹
تل ۴۳	۱۲۱
تلبری ۴۱	تبت بلوری ۷۴
تمازان ۹۶	تبراغ ارت (درمتن، تنزاغ ارت) ۷۸
تمران ۹۶	تبریز ۱۵۸
تمستان ۱۳۴	تبوک ۱۶۹
تملیات ۱۲۰، ۱۱۹	تجن ۱۴۹
تمیشه ۱۴۴	تخارستان ۱۰۰، ۹۹، ۹۵، ۴۱، ۴۰، ۲۹، ۲۸
تنس ۱۷۹	۱۰۴، ۱۰۱
تنکوی ۶۰	تغس ۸۵، ۸۳، ۸۱، ۵۹
تنگت بخارنان ۱۱۶	تغسیان ۲۷
تنوخ به «کوه تنوخ» ن. ک.	تدمر ۱۷۲، ۵۵
تَنیس ۱۷۵، ۱۶	ترافیه ۱۸۴
توج ۴۴	ترجاله ۱۸۲، ۳۷
توز ۱۳۲	ترجی ۱۴۵
توز کول به «دریای توز کول» ن. ک.	ترشیز ۹۰
توزون بلغ ۸۲	ترك (ناحیت) ۱۱۳، ۷۶، ۵۷
	ترکستان ۱۱۷، ۱۱۲، ۱۰۵، ۸۸، ۷۶، ۲۶

جاجرم ۸۹
 چار ۱۶۹، ۵۵
 جاریانه (درمتن، خاویانه) ۱۰۱، ۱۰۰، ۲۹
 جالهندر ۶۹
 جامعین ۱۵۴، ۴۹
 جامفر ۸۳، ۷۷
 جای قوم لوط = دیار قوم لوط ۱۷۴
 جبال = کور الجبال ۱۳۹، ۱۳۷، ۵۹، ۴۶، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰
 جبنوکث ۱۱۵
 جبل (درمتن: جبل) ۱۵۱
 جبل الطارق ۱۸۰، ۲۲
 جبل الطاعن = کوه الطاعن فی البحر ۱۱
 جبل القلال ۲۲
 جبل القمر ۵۱، ۳۷، ۱۷
 جبله ۱۶۹
 جبلی طی ۳۴
 جیبی ۱۳۸، ۴۵
 جبيلات ۲۱
 جدغل (درمتن: جدغل . اکنون: جتغل) ۱۱۲
 ۱۱۶، ۱۱۴
 جده ۱۶۸، ۵۵
 جراشان ۹۲
 جر جرای [= جر جرایا] ۱۵۱
 جرتش ۱۶۶
 چرمگان ۹۰، ۴۹
 چرمنگان بزرگ = چرمنگان ۷۵

توزون عارچ (شاید: غارچ) ۸۲
 توسمت ۷۵، ۷۴، ۲۶
 تولس به < کوه تولس > ن. ک.
 تولی = تولی به < جزیره تولی > ن. ک.
 تولیم ۱۴۹
 تون ۹۰
 تونس ۱۷۹
 تونل (شاید: تونک) ۸۲
 تهامه ۱۶۵
 تیز ۱۲۴
 تیژن رود ۴۹
 تیما (درمتن: فیما) ۱۶۹
 تیه بنی اسرائیل ۳۴

ث

ثای ۶۰
 ثجاخ ۳۹
 ثرقمیس ۱۸۴
 ثرقیه ۱۸۵
 ثرهاء جزیره = ثغور الجزیره ۱۷۰، ۱۷۱
 ثولی = ثولی به < جزیره ثولی > ن. ک.

ج

جابر سری ۶۹
 جابروقان ۱۵۸
 جابه به < جزیره جابه > ن. ک.
 جابه خشک ۲۸

- جزیره سیاه کوه ۲۴
- جزیره صقلیه ۲۳
- جزیره طبرنا ۱۹
- جزیره طوس ۲۲
- جزیره غدیره (درمتن: غدیره) ۲۱
- جزیره انفضه ۱۸
- جزیره قبرس ۲۳
- جزیره قریس ۲۳
- جزیره کله ۲۰
- جزیره لافت ۲۰
- جزیره مردان ۲۱، ۲۲
- جزیره ناره ۲۰
- جزیره واق واق ۱۱
- جزیره وال ۲۰
- جزیره هرنج ۲۰
- جزیره یابس (درمتن: یالس) ۲۳
- جزیره های برطانیه ۲۲
- جسر منبج ۱۰۷
- جسینا گره (درمتن: حسینا گره) ۶۷
- چغانیان = چغانیان
- چقار، «ریگ چقار» ن. ک.
- چلاتوت ۴۱، ۷۲
- جلولا (درمتن: حلولا) ۱۰۳
- جم ۱۳۱
- جملک ۷۷
- جنخک ۷۵
- جملیک ۷۸
- جرمنگان خرد ۷۵
- جروج ۱۲۵
- جزیره (شهری در اندلس) ۱۸۳
- جزیره (باحیت) ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۰، ۵۹، ۳۳
- ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸
- جزیره ابن عمر (شهر کی است) ۱۵۷
- جزیره ارواذ ۲۱
- جزیره اقریطس ۲۳
- جزیره الباب ۲۴
- جزیره بالوس ۲۰، ۱۹
- جزیره بنکالوس [= لنکا بالوس] ۲۰
- جزیره بنی رخنه (درمتن بنی رعنی) (شهر کی است) ۱۸۰
- جزیره تولی = جزیره تولی ۱۱
- جزیره تولی = جزیره تولی ۲۲
- جزیره جابه ۱۹
- جزیره خارک ۲۰
- جزیره الخالیه ۲۱
- جزیره دهستانان سر ۲۴
- جزیره الذهبیه ۱۸
- جزیره الرامی ۱۹
- جزیره رودس ۲۱
- جزیره زابج (درمتن: صریح) ۱۹
- جزیره زنان ۲۱، ۲۲
- جزیره سردانیه ۲۳
- جزیره سقیطرا ۲۱
- جزیره سلاهط ۱۹

چفانیان (ناحیت) ۱۱۰،۱۰۹،۴۱،۴۰،۲۸
 ۱۲۰،۱۱۸
 چگل ۸۴،۸۳،۸۲،۸۱،۸۰،۷۹،۷۸
 چه (درمتن: جمه) ۱۴۹
 چنرود (درمتن: چنرود) ۱۲۹
 چوبین (درمتن: چوبین) ۴۶
 چهاریک ۳۰، ۲۸
 چین = چینستان ۵۹، ۵۳، ۳۹، ۲۶، ۲۵، ۱۱
 ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۶۶، ۶۵، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰
 ۷۹
 چینستان = چین ۲۵، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۲، ۱۱، ۹
 ۷۹، ۷۳، ۶۳، ۵۹، ۵۷، ۵۳، ۲۶

ح

حارث به «کوه حارث» ن. ک.
 حانکجال ۱۴۹
 حبشه ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۱
 ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵
 حبشیان (ناحیت) ۱۱
 حجاز ۱۹۷، ۱۶۵
 حدّث ۱۷۰
 حدودخراسان (ناحیت) ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۸
 حدودماوراءالنهر (ناحیت) ۱۱۸
 حدیثه ۱۵۷، ۴۸
 حران (از شهرهای سودان) ۱۹۹
 حرّان ۱۵۷
 حرکث ۱۱۷

چند ۱۲۳، ۵۵، ۴۲
 چندروز (درمتن: چندروز) ۶۸
 چنکان به «دریای چنکان» ن. ک.
 جواره ۵۵، ۴۲
 جوداهنجان ۱۴۸
 جودی به «کوه جودی» ن. ک.
 جویگان (درمتن: جودیکان) ۱۴۰
 جویم ۱۳۴
 جهرم ۱۳۵
 جهودان ۹۷، ۳۰، جهودان سیاهان ۱۴۰
 حیّان ۱۸۲
 حیحون (درماوراءالنهر) به «رودحیحون»
 ن. ک.

حیحون (درشام) ۱۷۱

حیرفت ۱۲۸، ۱۲۶، ۴۴، ۳۱، ۳۰

حیلو به «کوه حیلو» ن. ک.

حیّانجکث ۷۶

چ

چاج (درمتن: چاج) ۴۳، ۴۲، ۱۱۵، ۱۱۴
 ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶
 چالکان (درمتن: حالکان) ۱۰۳
 چالک رود (درمتن: جالک رود) ۱۴۸
 چالوس ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۴
 چاهک (درمتن: جاهک) ۱۳۵
 چرقان ۱۱۱
 چرمنگان = جرمنگان ۱۰۹
 چغان رود ۴۱

خالمین ۶۸	حر سنکٹ ۱۱۷
خامچو ۶۱	حسینان ۷۱
خان بلی ۱۴۹	حصن مہدی ۴۵
خان لنجان ۱۴۰	حضر موت ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۴، ۵۶، ۵۵، ۵۰
خان مردونہ ۱۳۷، ۴۶	حلب ۱۷۲
خانقین ۱۵۳	حلوان ۱۵۳
خایمند ۹۱	حما ۱۷۳
خیروقان ۱۲۸	حمص ۱۷۲، ۳۴
خییص ۱۲۹	حنان (شاید: ختاب) ۱۲۸
ختر (شاید: خیر) ۳۱	حنج ۱۱۵
ختلام بہ «رودختلام» ن. ک.	حوش ۹۹
ختلام (شہر) ۱۱۴، ۴۳	حوف (در متن: خوف) ۳۶
ختلان ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۰، ۴۰، ۲۸	حوفل ۱۹۶
۱۲۰	حویرت بہ «کوه حویرت» ن. ک.
ختلغ ۱۹۳	حیرہ (شاید: جیرہ) ۱۳۲
ختم ۶۳، ۵۳	حیرہ ۱۵۴
ختن ۶۳، ۶۲، ۳۹	
خجادک ۱۰۶	
خجستان ۹۲	
خجند ۱۱۲، ۱۱۱، ۴۲	
خراسان ۹۱، ۸۸، ۷۲، ۶۷، ۵۹، ۵۴، ۴۹، ۴۰	
۱۴۲، ۱۴۰، ۱۲۳، ۱۰۵، ۱۰۱، ۹۵، ۹۴	
۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۳	
خرایندغون بہ «رودخرایندغون» ن. ک.	
خرخیز ۷۷، ۷۶، ۵۹، ۵۷، ۵۳، ۴۶، ۳۲	
۸۳، ۷۹	
خرداب (شہر) ۱۸۸، ۴۷، ۳۴	
	خ ۲۰
	خابور بہ «رودخا بور» ن. ک.
	خاتونکت ۱۱۶
	خاجو ۶۲
	خارک بہ «جریرہ خارک» ن. ک.
	خارک (شہر) ۲۰
	خاس (فہرست بارتلد، خابیس) ۱۱۵
	خاک ۵۱
	خالبک ۶۱
	خالدیہ ۱۸۴

خرسب (شهر) ۱۱۳، ۴۲
 خرسان ۱۶۳
 خرسنه ۱۸۴
 خرغنگ (درمتن: جزغنگ) ۱۰۶
 خرمک (درمتن: حرمک) ۱۳۱
 خرّه (درمتن: حزه) ۱۳۶، ۱۳۵
 خرناب به «رود خرناب» ن.ک.
 خزر (ناحیت) = خزران ۱۹۳، ۱۹۰
 خزران = خزر ۵۹، ۵۷، ۴۷، ۳۴، ۱۴، ۱۳
 ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۵۸، ۱۲۲
 خزه ۶۳
 خسانی ۶۰
 خسب ۹۱
 خسروگرد ۸۹
 خشرت به «رودخشرت» ن.ک.
 خشکاب ۱۱۴
 خشمین ۱۲۲
 خشناباد ۱۲۸
 خفان ۱۹۹
 خفجاخ [= خفچاخ] ۸۷، ۸۵، ۵۹، ۴۷
 خلیخ ۷۸، ۷۶، ۷۳، ۵۹، ۵۴، ۴۳، ۲۷، ۱۵
 ۱۱۸، ۱۱۳، ۱۰۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۷۹
 خلم ۹۹، ۴۱، ۲۸
 خلیج ایله = خلیج عربی = خلیج قلزم ۱۲
 ۵۶، ۵۵
 خلیج بربر = خلیج بربری ۵۶
 خلیج بربری = خلیج بربر ۱۹۷، ۱۲
 خلیج دریای روم ۱۸۲
 خلیج رومی = دریای رومی ۱۱
 خلیج عراق ۱۵۰، ۱۲
 خلیج عربی = خلیج ایله = خلیج قلزم ۱۲
 خلیج قسطنطنیه ۱۸۴، ۵۸، ۱۳
 خلیج قلزم = خلیج عربی = خلیج ایله
 ۵۶، ۱۲
 خلیج مغربی ۱۳
 خلیج هندوی ۱۲
 خمبرک ۱۱۵
 خمج (شاید: خملیخ) ۱۹۳
 خمداد ۱۲۱
 خمدان ۶۱، ۵۳، ۳۹، ۱۷، ۹
 خمود (شاید: خمول یا قومول) ۷۷
 خناصره ۱۷۲، ۵۵
 خنّان ۱۶۲
 خندان (شاید: خیدان) ۱۹۲
 خوارزم ۱۲۳، ۱۲۲، ۴۰، ۱۴، ۱۳
 خوار ۱۴۲
 خواره (شاید: جواره) ۱۲۳
 خواش ۱۲۸، ۱۰۳
 خواکند ۱۱۳
 خوانین ۱۰۳
 خوجان ۹۰
 خور ۹۱
 خورش (ناحیت) ۶۰، ۳۹

خرسب (شهر) ۱۱۳، ۴۲
 خرسان ۱۶۳
 خرسنه ۱۸۴
 خرغنگ (درمتن: جزغنگ) ۱۰۶
 خرمک (درمتن: حرمک) ۱۳۱
 خرّه (درمتن: حزه) ۱۳۶، ۱۳۵
 خرناب به «رود خرناب» ن.ک.
 خزر (ناحیت) = خزران ۱۹۳، ۱۹۰
 خزران = خزر ۵۹، ۵۷، ۴۷، ۳۴، ۱۴، ۱۳
 ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۵۸، ۱۲۲
 خزه ۶۳
 خسانی ۶۰
 خسب ۹۱
 خسروگرد ۸۹
 خشرت به «رودخشرت» ن.ک.
 خشکاب ۱۱۴
 خشمین ۱۲۲
 خشناباد ۱۲۸
 خفان ۱۹۹
 خفجاخ [= خفچاخ] ۸۷، ۸۵، ۵۹، ۴۷
 خلیخ ۷۸، ۷۶، ۷۳، ۵۹، ۵۴، ۴۳، ۲۷، ۱۵
 ۱۱۸، ۱۱۳، ۱۰۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۷۹
 خلم ۹۹، ۴۱، ۲۸
 خلیج ایله = خلیج عربی = خلیج قلزم ۱۲
 ۵۶، ۵۵
 خلیج بربر = خلیج بربری ۵۶
 خلیج بربری = خلیج بربر ۱۹۷، ۱۲

خوزستان ۱۱، ۳۱، ۳۲، ۴۵، ۴۶، ۵۹، ۱۳۰
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۰
 خولان ۱۶۴
 خولندغون به «رود خولندغون» ن.ک.
 خونه ۱۵۸
 خوی ۱۶۰
 خویدان (ناحیت) ۴۴
 خیار ۱۳۵
 خیر ۱۲۶
 خیر (شاید: خیر = خفر) ۱۳۴، ۱۳۵
 خیلان ۱۹۱
 خیوال ۱۱۵
 خیوه (درمتن: خیو) ۱۲۳

۵

داخرقان (درمتن: داخرتاب) ۱۵۹
 داخل ۱۴۹
 دارا ۱۵۶
 داراگرد ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵
 دارجین (دارزین امروزی) ۱۲۸
 دارزنگی (درمتن: دارزنلی) ۱۰۹
 دارکان ۱۳۴
 دالیه (درمتن: والیه) ۱۵۶
 دامغان ۱۴۶
 دبقو (درمتن: دنقرا) ۱۷۵
 دبوسی ۱۰۷
 دجله به «رود دجله» ن.ک.
 دران (شاید: وزار) ۱۰۷

در الان ۱۹۱
 دراندره ۹۷، ۹۶
 دربند = دربندخران ۱۶۳
 دربندرخران ۲۳، ۱۶۴
 در تازیان ۱۰۵
 در تبت ۱۲۱
 درغام به «رود درغام» ن.ک.
 درغش ۴۳، ۱۰۳
 درکان ۱۳۶
 درمشان-بُست ۳، ۹۶، ۱۰۳
 درمشان-گوزگانان ۹۶
 دریاژه ۱۶، ۴۳، ۱۱۱
 دریای اخضر = اقیانوس مشرقی = دریای سبز =
 بحر الاخضر ۱۱
 دریای ارزن [= دریای ارژن] ۱۶
 دریای ارمینیه ۲۳
 دریای اسکول [= ایسی گول] ۸۲
 = ایسکوک ۱۵، ۲۷، ۴۰
 دریای اعظم = دریای بزرگ = بحر الاعظم
 ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۴۴، ۴۵، ۴۷
 ۴۵، ۵۵، ۶۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷
 ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۹۵
 دریای اقیانوس [= دریای چین] ۶۰
 دریای اقیانوس [= اقیانوس اطلس] ۱۳، ۲۲
 دریای باسفری [= باسفویه] ۱۵
 دریای بچکان [= بختگان] ۱۵، ۴۵
 دریای بزرگ = بحر الاعظم = دریای اعظم ۱۱

بنطس ۱۴، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۱
 دریای گرزبان = دریای گرز ۱۳، ۳۵، ۵۰.
 دریای گنانه ۱۳۲.
 دریای ماوطس ۱۴ = مارطس ۲۲
 دریای مرده = بحیره المیته ۱۴.
 دریای مصر = بحیره تنیس = دریای تنیس
 ۱۶.
 دریای میماطی (درمتن : صماطی) ۱۵.
 دریای نویطه [= فارطه بقول ابن خردادبه]
 ۱۵.
 دریای نیقیه (درمتن : تنتیه و تنقیه) ۱۶، ۵۰.
 ۵۱.
 دریای هند ۱۳.
 دریای یون ۱۵، ۱۳۲.
 دز پسر عماره ۱۳۱.
 دز حنف ۹۴، ۴۴.
 دزک ۱۱۱، ۱۲۵.
 دزمهدی ۱۳۷.
 دزه ۳۰، ۹۳.
 دمشق ۳۴، ۱۷۳.
 دمیاط ۱۶، ۱۷۵.
 دنباد به «کوه دنباد» ن. ک.
 دندانتان ۹۴.
 دنیور ۴۱۰۲۸، درمتن : دینور ۷۲.
 دور (درمتن : دون) ۱۵۴.
 دورق ۴۶، ۱۳۷.
 دولاب ۱۴۹، ۱۵۰.
 دون ۱۵۹.

دریای بصره ۱۲
 دریای بنطس = دریای گرز ۱۳.
 دریای پارس ۱۲.
 دریای تنیس = دریای مصر = بحیره تنیس
 ۱۷، ۱۷۵، ۱۷۶.
 دریای توز گول [درمتن : توز کوك] ۱۵،
 ۸۲.
 دریای جنکان ۱۵.
 دریای حبشه ۱۶۴.
 دریای خزر ۱۳ = دریای خزران ۲۳، ۳۴،
 ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۸۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸،
 ۱۴۹، ۱۸۳.
 دریای خوارزم ۱۴، ۴۰، ۴۲، ۵۵.
 دریای روم = دریای رومی = دریای رومیان
 ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۵۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵،
 ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶.
 دریای رومی = دریای روم ۱۱.
 دریای رومیان = دریای روم ۱۲.
 دریای ریس ۱۶
 دریای زره ۱۶، ۴۳.
 دریای زنگستان ۱۲.
 دریای سبز = اقیانوس مشرقی = بحر -
 الاخصر ۹.
 دریای طبریّه ۱۶.
 دریای عرب ۵۵.
 دریای عجمان ۱۲، ۱۶۴.
 دریای قلزم ۵۱، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۲.
 دریای کبوزان ۱۴، ۱۵۹.
 دریای گرز = دریای گرزبان = دریای

ذ

- ذخکت ۱۱۵ .
- ذرنوخ ۱۱۸ .
- ذمار ۱۶۷ .
- ذمیره ۱۷۵ .

ر

- رأس العين ۱۵۶ .
- راسک ۱۲۵ .
- راسن ۱۹۷ .
- راشت (درمتن، ژاشت) ۱۲۰ .
- راققه (درمتن رایقه) ۱۵۶ .
- رام اورمزد ۱۳۸، ۴۶ .
- رامن ۱۴۱ .
- رامهر ۱۳۸ .
- رامیان ۶۹ .
- رانگ رنگ ۷۳، ۲۵ .
- راوینی ۸۹ .
- رای (مملکت) ۴۲، ۲۷ .
- رای کوتیه ۷۵ .
- رایگان ۹۰ .
- رایین ۱۲۸ .
- ریاط کروان ۹۸، ۹۶، ۴۳ .
- ریخس ۱۹۲ .
- رینجن ۱۰۷ .
- ریوشاران (شاید: ریوشاران) ۹۶، ۹۵ .

- ده چوب ۸۶ .
- ده سنکس (درمتن: سنکس) ۱۰۵ .
- ده قراتگین ۱۲۳ .
- ده گوژ (درمتن: ده کور) ۱۲۸ .
- ده نو ۱۲۳ .
- دهستان ۱۴۴، ۵۵، ۲۴ .
- دهستانان سرب به «جزیره دهستانان سر» ن. ک.
- دهک ۱۲۸، ۳۱ .
- دهم (مملکت) ۶۶، ۶۵، ۵۴، ۴۲، ۲۷ .
- دهنه شیر ۴۵ .
- دههای بکتگین ۷۷ .
- دیار عرب ۵۹، ۳۳ .
- دیالم (ناحیت) = دیلمان ۱۴۳ .
- دیارقوم لوط = جای قوم لوط ۱۷۴ .
- دیاورعنی (شابد: دیار ریبه) ۱۵۶ .
- دیبل (درمتن: دیبل) ۱۲۴ .
- دیدون (شاید: ندیدون یا بیدیدون) ۵۰ .
- دیرا ۱۳۷ .
- دیر عاقول ۱۵۱ .
- دیگر ۱۱۰ .
- دیلمان = دیالم ۱۳، ۱۴، ۲۹، ۵۹، ۱۴۲، ۱۴۳
- ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۴۳
- دیلمان خاصه ۱۴۸، ۱۴۶ .
- دیلمان کت ۱۱۶ .
- دینار رود ۱۴۸ .
- دینار ذاری ۳۰ .
- دینور ۱۴۱ .

- رود بلخ ۴۳،۳۸ .
 رود بلغری ۵۲ .
 رود پیرک ۱۱۶،۴۳ .
 رود تاجه = نهر تاجه ۱۸۱ .
 رود تباغر ۱۱۳ .
 رود تباخ ۴۰،۳۹ .
 رود جیحون ۱۰۶،۹۵،۸۸،۵۵،۴۱،۴۰،۳۴ .
 ۱۱۹،۱۰۹ .
 رود چاچ = سیحون ۱۲۳،۴۳ .
 رود خابور ۱۰۶ .
 رود ختلام ۴۳ .
 رود خرایندغون ۴۰ .
 رود خرساب ۴۲ .
 رود خرناب ۱۱۹،۴۲،۴۰ .
 رود خشرت (= Jaxartes) = سیحون ۱۱۲ .
 ۱۱۶،۱۱۴ .
 رود خمدان ۳۸ .
 رود خولندغون ۷۸،۷۷،۴۰،۲۷ .
 رود خویدان ۴۴ .
 رود دجله ۱۵۵،۱۵۴،۱۵۲،۱۵۱،۴۸،۴۷ .
 ۱۵۷ .
 رود درغام ۴۱ .
 رود رس ۴۶ .
 رود رمل المعدن ۵۱ .
 رود روتا = روتا ۱۸۸،۸۷،۴۷ .
 رود روس ۴۷ .
 رود ساس (شاید سابس) ۴۸ .
 رود سردن ۴۵ .
 رود سکان ۴۴ .
 ربیند (در متن: زبند) ۶۷ .
 رجه ۱۵۶،۴۸ .
 رختجب ۱۲۱ .
 رخد [= رخند] ۱۲۳،۱۰۳،۲۹ .
 رودس به «جزیره رودرس» ن. ک .
 رس به «رودرس» ن. ک .
 رستویه ۷۵ .
 رشت ۱۴۹ .
 رشتان ۱۱۳ .
 رضوی به «کوه رضوی» ن. ک .
 رقه ۱۷۳،۱۵۷،۱۵۶،۴۸ .
 رم ۱۳۵ .
 رمل المعدن ۱۹۸،۵۶ .
 رمله ۱۷۳ .
 روات ۱۷۳ .
 روتا به «رود روتا» ن. ک .
 رود آتل ۱۹۴،۱۹۳،۸۶،۸۵،۵۵،۴۷،۴۶ .
 ۱۹۵ .
 رود ارتش = رود ارتش ۸۶،۴۶ .
 رود ارتش = رود ارتش ۸۵ .
 رود آرس ۴۹ در متن آرس ۱۶۱،۵۰ .
 رود اوزکند ۴۳،۴۲ .
 رود اوش ۴۲ .
 رود ایلا ۴۰ .
 رود ایلاق ۱۱۴ .
 رود باول ۴۹ .
 رود بیجه ۵۲ .
 رود بخارا ۱۱۱،۱۰۸،۴۳ .
 رود برسغان ۱۱۳ .

۱۷۷
 رود هرند ۱۴۳، ۴۴۹
 رود هرز ۴۹
 رود هری ۴۴
 رود هیدمند (= هیدمند) ۱۰۳، ۱۰۲، ۴۴۳
 رود هیوان ۴۱
 رودان = روزان ۱۴۶، ۱۳۶، ۱۲۹، ۱۰۴، ۳۱
 رود بار ۱۲۷
 رود ۱۴۲
 رودراور ۱۴۱
 رور (درمتن: زور) ۶۸
 روس (ناحیت) ۱۸۷، ۸۸، ۸۷، ۵۹، ۴۷، ۳۵
 ۱۸۹، ۱۸۸،
 روستای بیک (درمتن: روستایک) ۱۱۹
 روستای اواس ۳۶
 روستای رستام ۱۳۵
 روستای ملحم (شاید: ملجم یا بلجم) ۱۲۱
 روفته ۱۳۵
 روم = بلاد الروم = شهرها، رومیان =
 رومیه ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۲۱، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۱
 ۱۵۹، ۱۵۸، ۵۹، ۵۷، ۵۱، ۴۵، ۴۹، ۴۸، ۳۷
 ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۸، ۱۷۰، ۱۶۰
 ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵
 رومیه = روم ۱۸۶، ۲۲
 رویگان (روستا) ۴۴
 روین ۱۲۸
 رها [= ره] ۱۵۷

رود سمایند غون ۴۰
 رود سورا = نهر سورا ۱۵۴
 رود سیحون = رود چاچ = رود خشرت ۴۳
 رود سیرین (شاید: شیرین) ۴۵
 رود شادگان (درمتن: شادکان) ۴۴
 رود شوش ۴۶
 رود شوستر ۱۳۷، ۴۶، ۴۵
 رود صرصر = نهر صرصر ۱۵۳
 رود طاب ۱۳۰، ۴۵
 رود غیان ۶۰
 رود فرات ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۵۵، ۴۹، ۴۸، ۳۸
 ۱۷۲، ۱۵۷
 رود فرواب ۴۵
 رود قبا ۴۲
 رود کچا ۷۸، ۷۵، ۵۳، ۳۹
 رود کر ۱۶۲، ۵۰، ۴۵
 رود کسوان ۱۱۰
 رود کیسو ۴۰، ۳۹
 رود لمان (درمتن: لمان) ۴۱
 رود مرو ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۴۴، ۳۸
 رود مسرقان ۴۶
 رود معقل = نهر معقل ۱۵۲
 رود مهران ۱۲۴، ۱۲۳، ۶۸، ۶۴، ۵۴، ۴۲
 ۱۲۵
 رود مهران خرد ۴۲
 رود نهام ۱۱۰
 رود نهروان ۱۵۲، ۴۸
 رود نیل ۱۷۶، ۱۷۵، ۵۱، ۳۷، ۳۶، ۱۷، ۱۶

- | | |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| زغر (درمتن زغر) ۱۷۴،۳۴ | ری ۱۴۶، ۱۴۲، ۸۹، ۵۴، ۳۰، ۲۹ |
| زمین داور ۱۰۳، ۲۹ | ریجا ۱۷۴ |
| زنده (درمتن دندونه) ۱۰۶ | ریس به «دریای ریس» ن. ک. |
| زندرامش ۱۱۳ | ریشهر (درمتن: بشهر) ۱۳۳ |
| زنگ = زنگستان ۱۹۶ | ریقان ۱۲۸ |
| زنگان ۱۴۲ | ریگ احقاف ۵۶، ۵۰ |
| زنگستان = زنگ ۱۹۶، ۱۹۵، ۵۸، ۱۱ | ریگجفار (درمتن: جفاره) ۱۷۵، ۵۶، ۳۶ |
| زوزن ۹۱ | ریگ سیستان ۵۴ |
| زوه ۷۴ | ریگ معدن ۵۶ |
| زویله ۱۷۹ | ریگ هبیر ۵۶ |
| زینور ۱۱۰ | رین (ازشهرهای حبشه. شاید: زیلغ) ۱۹۷ |
| | رین (ازشهرهای سودان) ۱۹۹ |
| | ریته ۱۸۲ |
| ژ | ز |
| ژاشت ۲۸، ۲۷ | زاب الاصغر ۴۸ |
| | زاب الاکبر ۴۸ |
| س | زابج ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۱ |
| ساباط ۱۱۱ | زابلستان ۱۰۵ |
| سابس ۱۵۱ | زابه ۵۸ |
| ساجو ۶۲، ۳۹ | زابین (درمتن: زابیر) ۴۸ |
| ساحل اثیناس ۱۸۷ | زامین ۱۱۱ |
| ساروان ۹۶ | زبید ۱۶۷ |
| ساری ۱۴۵، ۴۹ | زرق ۹۴ |
| ساس (شاید: سابس) به «رود ساس» ن. ک. | زرقان ۱۳۴ |
| سامره ۱۵۴، ۴۷ | زرن رود ۱۴۰ |
| سامی سبرک ۱۱۵ | زرنک (قصبه سیستان) ۱۰۲ |
| سان ۹۸، ۳۰، ۲۸ | زره به «دریای زره» ن. ک. |
| سانیکت ۱۱۷ | |

سروان ۱۰۳	ساوغر ۱۹۳
سروج ۱۵۷	ساوه ۱۴۲
سروچه (درمتن : سرجه) ۱۶۹	ساونيك ۶۳
سروستان ۱۲۸	سباه ۱۶۸
سروشنه = سرشنه = سيروشنه ۲۷، ۴۳،	سبراین ۸۹، ۳۰
۱۱۸، ۱۱۱، ۱۱۰	سبزوار ۸۹
سریر ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۵۹، ۱۵۸، ۱۸۳، ۱۹۱،	سیلان به «کوه سیلان» ن. ک.
۱۹۳، ۱۹۲	سبه ۱۲۹
سرین (درمتن : سریر) ۱۶۸	سپاهان = اسپهان ۳۱، ۳۲، ۴۵، ۱۳۰،
سطیف ۱۷۹	۱۴۰، ۱۳۷
سغد ۱۶، ۲۸، ۴۳، ۱۰۷، ۱۱۶	سپید رود ۱۴۹، ۴۹
سفديان ۷۷	ستبغوا ۱۱۵
سقاله ۱۹۶	ستکت ۷۷
سغزوار ۲۹	ستکند ۱۱۷، ۴۲
سغنجایی ۱۰۴	سجلیماسه ۱۸۰، ۵۶
سقلاب ۱۱	سئجو ۶۱
سقلیه ۱۰۵	سدنک ۷۸
سقيطرابه «جزیره سقيطرا» ن. ک.	سدوسان ۱۲۴، ۴۱
سکان به «رودسکان» ن. ک.	سدونه ۱۸۳
سکاوند ۱۰۴	سراو ۱۵۸
سکلکنده ۲۸، ۱۰۰	سراوان ۱۴۹
سکيفن ۱۰۸	سرخس ۹۳، ۳۰
سکيمشت ۱۰۰	سردانيه به «جزیره سردانيه» ن. ک.
سلابور ۶۹	سردن (شهر) ۱۳۶، ۴۵
سلاطبه «جزیره سلاطه» ن. ک.	سرشنه (درمتن : سرشته) = سروشنه ۲۸
سلماس ۱۶۰	سرقص (معمولا : سرقصه) ۱۸۲
سلمانان ۱۵۲	سرمه ۱۳۶
سلميه ۱۷۲	سرنديب ۱۹، ۲۵، ۴۴، ۶۳، ۶۶
	سرواب (شاید : سرداب) ۱۳۵

سوار ۱۹۷	سلوقیه ۱۸۴۳۷
سوان = اسوان ۱۷۷	سلوقین (درمتن : سلوقین) ۷۱
سویاره (درمتن : سویاره) ۶۶	سلومد ۹۱
سویخ (درمتن : سونخ) ۱۰۸	سلیه ۵۵
سوخ ۱۱۳	سمایند غون به «رود سمایندغون» ن. ک.
سودان ۱۹۸۰۱۷۸۰۵۸۰۵۲۰۲۱۰۱۲۰۱۱	سمرقند ۱۱۶۰۱۰۹۰۱۰۸۰۱۰۷۰۴۳۰۲۸۰۱۶
سور ۱۹۳	سمرقنداق ۱۲۱۰۲۷
سورا به «رود سورا» ن. ک.	سمکنا = بیکلیغ ۸۴
سورقان ۱۲۸	سمنان ۱۴۷۰۲۹
سوس الاقصی ۱۸۰۰۵۶۰۵۲۰۲۱۰۱۱۰	سمندر ۱۹۳۰۶۵
سوستقان ۹۴	سمنگان ۹۹۰۲۸
سوق الاربعاء ۱۳۸۰۴۵	سمیران ۱۳۵
سوق الجبل ۱۶۲	سمیساط (درمتن شمیساط) ۱۷۰۰۱۵۷
سو کجو ۶۱	سن ۱۵۷۰۴۸
سول ۷۱	سنان ۱۳۴
سوناخ ۱۱۸	سنباطمان ۱۶۲
سویاب ۸۴	
سهرورد ۱۴۱	سنجه ۱۷۰۰۴۸
سیاه کوه به «جزیره سیاه کوه» ن. ک.	سند ۰۱۲۴، ۰۱۲۳، ۰۶۸، ۰۵۹، ۰۵۴، ۰۲۹، ۰۱۲، ۰۱۱
سیام (درمتن : سیام) ۱۶۷	۱۹۵، ۰۱۲۸، ۰۱۲۶، ۰۱۲۵
سیپینکان ۸۹	سندان ۶۶۰۲۰
سیحون (درماوراءالنهر) به «رودسیحون»	سندرود ۴۲۰۴۱
ن. ک.	سُنکس (عقبه) ۱۰۵
سیحون (درشام) ۱۷۱	سنگان ۹۱
سیراف ۱۳۱۰۴۴	سنگان (درارمینیه) ۱۶۱
سیرگان ۱۲۹، ۰۱۲۶	سنگ بن (درمتن سنک بن) ۹۸
سیروان ۱۴۱	سنگلاخ ۶۲
سیروشنه (درمتن سبروشنه) = سروشنه ۱۶	سنگلیج (درمتن : سنگلنج) ۱۲۱

شماخی ۱۶۳	سیرین به «رود سیرین» ن. ک.
شمکور ۱۶۱	سیستان ۱۲۹، ۱۰۲، ۵۴، ۴۳، ۱۶
شمگان ۱۳۶	سیکول ۸۴
شمیساط ۴۸	سیلکان (بایای مجهول) ۱۲۰
شنترین ۱۸۳، ۵۲	سینیز ۱۳۳، ۱۲۳، ۴۵
شنتریه ۱۸۲، ۳۷	سیوی ۱۰۴
شنگ عبادی (درمتن سنک عبادی) ۹۴	
شوار ۱۹۵	ش
شورمین ۹۳	شابرنجی ۹۴
شوره ۱۲۵	شابورخاست (درمتن سارجلست) ۱۴۱
شوش ۱۳۹، ۴۶	شادگان به «رودشادگان» ن. ک.
شوشتر ۴۶، ۴۵	شال ۱۵۰
شومان ۱۲۰، ۱۱۰	شام ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۴، ۳۵، ۳۰، ۳۰، ۵۷، ۵۹، ۱۵۷،
شهریاب ۴۲	۱۸۳، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۷۰
شهر بابک (درمتن شهر فانک) ۱۳۵	شامات ۱۲۸
شهر جبال (؟) ۴۵	شامار (درمتن سامار) ۱۴۸
شهر جزیره الفضة ۱۸	شاوران ۱۶۴
شهرروا ۱۲۸	شجر ۱۶۸
شهر رومیه ۲۲	شروان = شیروان ۱۶۳
شهر زور (درمتن شهر دون) ۴۱	شکاشم [= اشکاشم] (درمتن سکاشم)
شهرستان (دو گرگان) ۱۴۳	۱۲۱
شهرستان (درسیاهان) ۱۴۰	شکاکب ۱۱۶
شهر قرقوب ۱۳۹	شکر (درمتن سکره) ۵۱
شهرها، رومیان = بلاد الروم = رومیه ۱۳	شکنان ۲۸، ۲۷
شهره ژورا ۱۴۱	شکنان و خان ۶۴، ۴۰
شیبام به «کوه شیبام» ن. ک.	شکی ۱۶۳، ۱۶۲، ۵۰
شیر ۱۴۸	شلات ۱۱۴
شیراز ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۶، ۱۵	شلجی ۱۱۸، ۲۶
شیروان = شروان ۱۶۴	شلنه ۱۴۷

شیزر ۱۷۳

شیوه (در متن : سیوه) ۵۰

ص

صبران (در متن صهران) ۱۱۸

صحبه ۱۷۱

صرصر (شهر) ۱۵۳، ۴۸

صرصر (رود) به «نهر صرصر» و «رود صرصر»

ن . ک .

صعاده ۱۳۲

صعده ۱۶۶

صعید الاعلی ۳۶

صعید مصر ۱۹۸

الصقالبه المنتصره ۱۸۶

صقلاب ۱۸۷، ۱۸۳، ۵۹، ۵۸، ۴۷، ۳۴، ۲۲، ۱۴

۱۹۰، ۱۸۸

صقلیه به «جزیره صقلیه» ن . ک .

صلاب [= صلابه] ۱۸۹، ۴۷

صمدان ۱۶۶

صمور ۶۶، ۲۷

صنار ۱۶۲

صنعا ۱۶۷، ۱۶۶، ۳۳

صنف ۶۴

صور ۱۷۱، ۲۳

صویب ۱۶۷

صیدا ۱۷۱

صیمره ۱۴۱

ط

طاب به «رود طاب» ن . ک .

طابلان (ناحیت) ۱۸۴

طارقان ۲۸

الطاعن فی البحر به «کوه الطاعن فی البحر»

ن . ک .

طافی ۷۱

طاق ۱۰۲

طالقان (حومه ری) ۱۴۲

طالقان (بر سر حد گوزگانان) ۹۷

طایف ۱۶۶

طایقان ۱۰۰

طبرستان ۱۳، ۱۷، ۳۹، ۴۹، ۴۴، ۱۴، ۵۶، ۱۴۶، ۱۴۸

۱۴۸

طبرقه ۱۷۹

طبرنا به «جزیره طبرنا» ن . ک .

طبریّه ۱۷۳

طیس مسینان ۹۱

طیسین ۹۱

طرابلس (اطرابلس در افریقیه) ۵۶

طراز ۱۱۸، ۸۶، ۲۶

طرسوس ۱۷۱

طرطوشه ۱۸۲

طری (شاید، طهی) ۱۹۸

طفقان به «کوه طفقان» ن . ک .

طلیطلا [= طلیطله] ۱۸۱، ۵۲، ۳۷

عکه ۱۷۱،۲۳
 علیق به «کوه علیق» ن. ک.
 عمان (شهر) ۱۶۹ . بلاد عمان ۱۹۷،۲۱
 عین (در متن حرف یاء نقطه ندارد) ۱۶۹
 عین زربه ۱۷۱

غ

غافق ۱۸۲
 غانه ۴۸
 غبیرا ۱۲۸
 غدیره به «جزیره غدیره» ن. ک.
 غرچستان ۴۴ غرچستان ۱۰۱،۹۵،۹۳
 غرچستان گوزگانان ۹۵
 غزا ۷۵،۴۰
 غزچند ۱۱۵
 غزق (در متن: غرق) ۱۱۱
 غزک ۱۱۵
 غزنی = غزنین ۱۰۵،۱۰۴،۷۱،۲۹
 غزوان به «کوه غزوان» ن. ک.
 غزه ۱۷۴
 غلجسکس ۱۸۷،۱۸۲
 غنکسیر ۸۲
 غور (بلاد ...) ۹۵،۹۱،۸۸،۵۵،۴۴،۴۳،۲۹
 ۱۰۳،۱۰۱
 غوز ۱۳،۴۶،۵۹،۸۱،۸۷،۸۷،۱۰۵،۱۱۸
 ۱۹۴،۱۲۲
 غیان (در متن: غنان) ۳۹

طماخس ۱۱۳
 طنابری ۵۰
 طنجه ۱۸۰،۵۲،۱۳
 طواویس ۱۰۷
 طوران ۱۲۵،۹۰
 طورسینابه «کوه طورسینا» ن. ک.
 طوس (جزیره ای در شمال جزایر برطانیه) به
 «جزیره طوس» ن. ک.
 طوس (در خراسان) ۱۴۳،۹۰،۳۰،۱۷
 طوسول ۶۵
 طولاس ۱۹۳
 طیب ۱۳۹
 طینال ۷۱،۷۰،۲۷

ع

عانه ۱۵۶
 عبادان ۱۵۲،۴۷
 عبدسی ۱۵۲
 عشر ۱۶۸
 عدن ۱۶۸
 عراق ۴۱،۵۰،۱۴۰،۱۳۷،۶۷،۵۹،۵۶،۳۲،۱۵۰
 ۱۵۸،۱۵۴،۱۵۳،۱۵۲،۱۵۱
 عرب (ناحیت) ۱۷۳،۱۷۰،۱۶۴،۱۱
 عزرد ۶۲
 عسقلان ۱۷۱،۵۶
 عسکر مکرّم ۱۳۸،۴۶
 عقاب ۱۶۸
 عکبره [= عکبره] ۱۵۴،۴۸

ف

فیوم ۵۱،۲۷ = فیون ۱۷۶

فی

قادسیه ۱۵۴،۵۵	فارا (کوه) ۲۱
قار (شاید: بهار) ۱۲۸	فاس ۱۸۰
قاشان ۵۴	فتح ۴۷
قالیقله [= قالیقلا] ۱۶۰	فرات به «رود فرات» ن. ک.
قامرون ۶۵،۶۴	فراجکلی (ناحیت) ۶۰،۳۹
قامهل ۶۶	فراخیه ۸۴
قاین ۹۰	فراو ۱۴۴،۵۵
قبا ۱۱۳،۴۲	فربر (درمتن: فرب) ۱۰۶
قبادق ۱۸۴	فرخ (شاید: فرخ که امروزه «فرک» معروف است) ۱۳۵
قبان ۱۶۱	فردبر ۱۲۹
قبرس به «جزیره قبرس» ن. ک.	فرسانه (شاید: قلشانه) ۱۷۹
قبق ۳۴	فرغ ۱۱۶،۱۱۵،۱۱۴،۱۱۳،۱۱۲،۱۱۱
قبک به «کوه قبک» ن. ک.	فرگرد (شاید: خرگرد) ۹۲
قبله ۱۶۳،۵۰	فرما ۱۷۵
قرطبه ۱۸۱	فرنک ۱۱۵،۱۰۷
قرقرخان ۸۵	فرواب (روستا) ۴۵
قرقوب به «شهر قرقوب» ن. ک.	فرونک [= افرونک] ۱۱۸
قرقیسیا ۱۵۶،۴۸	فروه ۱۰۲
قرمونه ۱۸۲	فساع ۱۶۸
قرنی ۱۰۲	فسطاط ۱۷۶،۱۷۵،۵۶،۵۱،۳۶
قزوبین ۱۴۲	فغ کت ۱۱۱
قسدار (درمتن: قندان) ۱۲۵	فلسطین ۱۷۴،۱۷۳
قسطنطنیه ۱۸۴،۵۲،۱۳	فم الصلح ۱۵۱
قسک به «کوه قسک» ن. ک.	فنبور ۶۵،۶۴
قشمیر ۷۳، ۲۸	فید ۱۶۹،۳۳

کابیل ۵۱	قصر بن هبیره ۱۵۳
کانون (شاید: کالون) ۹۲	قصر شیرین ۱۵۳
کاک (درمتن: کاژ) ۱۲۲	فلاس (دیوار) ۴۳
کاذاخ ۶۲	القالل به «جبل القلال» ن. ک.
کارزین ۱۳۵	قلری ۶۸
کاربان ۱۳۵	قلزم ۵۷، ۱۲
کازرون ۱۳۲، ۱۵	قلعه (میان ارمینیه و ایران) ۱۶۲
کاشان ۱۴۳	قلعه ۳۵
کاشغر ۷۹	قلعه تبت خاقان ۴۰
کاشک ۱۹۱	قلعه شهمؤبد ۱۳۱
کاهون ۱۲۸	قلعه ملک ۱۹۲
کبریہ ۱۱۵	قلعه ینال ۱۶۳
کیوژان ۲۳، ۱۴	قم ۱۴۲، ۵۴
کنه ۱۳۶	قمار ۶۵
کجان ۳۹	القمر به «جبل القمر» ن. ک.
کچا ۶۲، ۵۳، ۳۹	قنبلی (درمتن: فنیکی) ۱۲۴
کچان ۶۱	قندابیل ۱۲۵
کندر ۱۱۷	قندهار ۶۷، ۴۲
کربه «رود کر» ن. ک.	قنسرین ۱۷۲
کرارخون ۷۷	قنوج ۷۰، ۶۸، ۶۷، ۲۸
کراال ۱۱۵	قوادیان ۴۱
کران ۱۳۱	قورس ۱۷۰
کربلا ۴۸	قوریہ ۱۸۲، ۳۷
کرج (۱) ۱۴۰	قیروان ۱۷۹، ۱۷۸
کرج رودراور ۱۴۱	قیساریہ ۲۳
کرجا کک ۱۱۶	
کرخ ۱۵۴	
کرخه ۴۶	
	ک
	کابل ۱۰۴

کشدگان ۱۴۹	کردر ۱۲۳
کشمیر ۱۲۲	کردگان (شاید: کردگان) ۱۲۹
کشمین ۹۴	کردنازخاس [= کردناخاس] ۱۲۳
کشوکت ۱۱۴	کردوان ۱۶۳
کفترا ۱۲۸، ۳۱	کردیان ۱۳۵
کفربیا (درمتن کمرینا) ۱۷۱	کرسانک ۷۶، ۴۰
کفرتونا ۱۵۶	کرکت ۱۱۱
کفرطاب ۱۷۳	کرگس کوه ۱۳۰، ۵۴
کلار ۱۴۸، ۱۴۶، ۹۸	کرمان ۱۲۳، ۵۹، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲
کلبانک ۷۶، ۴۰	کرمان ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶
کلسکان ۱۱۴	۱۹۵
کلشچک ۱۱۵	کرمان شاهان ۱۴۱
کله به «جزیره کله» ن. ک.	کرمین کت ۸۲
کلید (درمتن کلیند) ۱۳۶	کرمین ۱۰۷
کمارج ۱۳۴	کروان (روستا) ۴۵
کمبکت ۸۰	کروخ ۹۳
کمسیغیا ۷۷	کروه بودلف ۳۱
کمین ۱۳۵	کری ۹۱، ۹۰
کنبایه (درمتن: کنباته) ۶۶، ۲۸	کریان ۷۵
کنجده ۱۱۸	کسان ۶۲
کنجکت (شاید: گنجکت) ۱۰۷	کسبا ۱۳۶
کندا اورباغی [= کندا اورتاغی] ۳۲	کسبان ۱۲۸
کندر ۹۰	کسبه ۱۰۸
کندرم ۹۷، ۳۰	کسوان به «رود کسوان» ن. ک.
کنیس ۱۷۱	کش (از ناحیت حدود خراسان) ۱۰۲
کواژان ۹۲	کش (ماوراءالنهر) ۱۰۸
کوتم ۱۴۹	کشانی ۱۰۷
کوتمیدان ۱۲۹	

کوه بارما ۳۲	کونی ربا ۱۵۳
کوه بتمان میانه ۴۳	کور ۴۴
کوه بچناک ۱۸۸	کورا الجبال = جبال ۳۲
کوه بلغری ۵۲،۳۷	کورستان ۱۳۴
کوه بلقا ۱۷۴،۳۴	کورس (ناحیت) ۳۲
کوه بهرا (درمتن، دهر) ۳۴	کوزارک ۷۷
کوه تنوخ ۳۴	کوژد (شاید، گوژد = کوژد) ۹۲
کوه تولس ۲۷	کوسکان ۳۹
کوه جودی ۳۳	کوشک ۱۰۴
کوه جیرفت ۳۱	کوشک قند ۱۲۵
کوه جیلو ۴۵،۳۲	کوغمر ۶۲
کوه حارث ۳۳	کوغون ۱۲۸
کوه حویرث ۹۴،۳۳	کوفه ۵۵ (۱۵۳ درمتن: کوه) ۱۵۴
کوه خزران ۱۹۰	کوکت ۱۱۴
کوه خلخ ۴۳،۴۲	کوکیال ۸۲
کوه دنباد (شاید، دینار) ۴۵	کولان ۸۱
کوه دنباوند ۱۴۷	کولی (ناحیت) ۴۲،۴۱،۲۷
کوه دیلمان ۱۴۰	کومس ارت ۷۷
کوه رضوی ۳۳	کومش ۱۴۶،۸۹،۲۹
کوه روس ۱۹۰	کونسر ۶۷
کوه سیلان ۳۲	کونکرا ۷۵
کوه سرندیپ ۵۹،۳۸،۲۵	کوه ارغاج ارت (= ارغاج ارت) ۴۰
کوه سیم (شهر کیست) = کهسیم ۹۲	کوه ارمینیه ۴۹،۴۸
کوه سیم ۳۱	کوه ارغاج ارت ۷۹،۲۷
کوه شراة ۳۴	کوه الواحات ۱۷۷،۵۶،۵۱،۳۶
کوه شیبام (درمتن، شیبام) ۳۳	کوه اندلس ۵۲
کوه الطاعن فی البحر = جبل طاعن ۵۳،۲۵	کوه بارجان ۱۲۸
کوه طفقان ۷۷،۲۶	

کویابه (شاید: کویافه) ۱۸۹	کوه طورسینا ۳۴
کویافه ۴۷	کوه طوس ۴۹
کھسیم = کوه سیم ۱۱۴	کوه علیق ۴۸
کھک ۱۰۴	کوه غزوان ۳۳
کهن روز ۱۴۹	کوه قارن ۴۹
کیج ۱۲۵	کوه قارن (ناحیت) ۱۴۷
کیجکانان ۱۲۵	کوه قبق = کوه قبق ۳۵
کیرنک (شاید: گیرنگ) ۹۴، ۴۴	کوه قبق = کوه قبق ۱۶۳
کیزه ۱۲۵	کوه قسک = کوه یخ ۴۲۸، ۱۰۴، ۱۰۴، ۴۲۸
کیژ ۱۳۵	کوه کوفج ۱۲۷، ۵۴، ۳۰
کیس ۱۳۵	کوه گرز ۳۶
کیسوبه «رود کیسو» ن. ک.	کوه لبنان ۳۴
کیف ۹۳	کوه لکام ۱۷۰، ۴۸، ۳۵
کسکرا (شاید: کر کوال) ۱۱۷	کوه ماردین ۳۳
کیماک ۸۵، ۷۹، ۷۷، ۵۹، ۵۵، ۴۶، ۳۵، ۳۲	کوه مانسا ۴۳، ۳۹، ۲۷، ۲۵
۸۷، ۸۶	کوه منظم (درمتن: معظم) ۳۶
	کوه وخش ۴۰
	کوه وندر ۱۹۰
	کوه هندوان ۴۲
	کوه هیوان ۴۱
	کوه یخ = کوه قسک ۴۲، ۴۱
	کوهستان (ناحیت) ۲۹
	کوهستان [= قهستان] ۱۲۹، ۹۰
	کوهستان ابوغانم = بوغانم ۱۲۷، ۳۱
	کوههای تهامه ۱۶۴، ۵۰، ۳۳
	کوههای خزران = کوه خزران ۱۹۱
	کوههای ری ۴۹
	کوههای کرمان ۳۰
	کوههای لارجان ۴۹
گردیز ۷۱	
گرزه ۱۸۵	
گرزوان ۳۰ (درمتن: کرزوان)	
گرگان ۱۳، ۳۰، ۴۹، ۸۸، ۸۹، ۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷	
گرگانج ۱۲۳	
گرگانج اندرونی ۱۲۳	
گرگانج بیرونی ۱۲۳	
گرگ رود (درمتن: کرک رود) ۱۴۸	
گرمسیر کرمان ۴۴	
گنابه ۱۳۲، ۴۵، ۴۴	

گ

لوزور ۱۲۴
 لوغر ۱۹۳
 لوکر ۴۴
 لوخ ۸۲
 لهاسا ۷۴
 لهور ۶۹
 لیزان ۱۶۳
 لیشترا ۱۴۱
 لیوکنده (بایاه مجهول) ۱۱۹

۴

ماینج جراباس ۷۸
 مادرایاه ۱۵۲
 مازوان (درمتن : مازران) ۱۳۵
 مارده ۱۸۲
 ماردین «به کوه ماردین» ن . ک .
 ماشان ۹۴
 ماشکانات ۱۳۵
 مالقه ۱۸۲،۳۷
 مالن ۹۲
 مامطیر ۱۴۵،۴۹
 مانسابه «کوه مانسا» ن . ک .
 مانشان ۹۶،۱۷
 مانک ۶۶
 ماوراءالنهر ۰۲۷،۰۲۶،۰۲۵،۰۲۴،۰۲۳،۰۲۲،۰۲۱،۰۲۰،۰۱۹،۰۱۸،۰۱۷،۰۱۶،۰۱۵،۰۱۴،۰۱۳،۰۱۲،۰۱۱،۰۱۰،۰۰۹،۰۰۸،۰۰۷،۰۰۶،۰۰۵،۰۰۴،۰۰۳،۰۰۲،۰۰۱،۰۰۰
 ماوطس به «دریای ماوطس» ن . ک .
 ماهان ۱۲۹

کنج روستای ۹۳
 کنجه ۱۶۱
 کور ۱۳۲،۱۳۱
 کوزگان = کوزکانان ۱۷
 کوزگانان = کوزگان ۰۴۳،۰۳۰،۰۲۹،۰۲۸
 ۱۰۴،۱۰۱،۰۹۸،۰۹۷،۰۹۶،۰۹۵،۰۹۱،۰۴۴
 گویم (درمتن گویم) ۱۳۵،۱۳۴
 کیلاباز ۱۵۰
 کیلان ۰۱۵۰،۰۱۴۹،۰۱۴۸،۰۴۹،۰۳۰،۰۲۹،۰۱۳
 ۱۵۸

ج

لابه ۲۰۰
 لاذقیه ۱۷۱
 لارده ۱۸۲،۳۷
 لارندان ۱۳۳،۴۵
 لازنه ۸۴
 لافت (شهر) ۲۰
 لافجان (شاید : لافجان . اکنون : لافجان)
 ۱۴۹
 لترا ۱۴۸
 لعرز (ملکت) ۸۱،۴۲۸
 لکام به (کوه لکام) ن . ک .
 لکن ۱۹۳
 لمراسک ۱۴۴
 لمغان (درمتن : لمغان) ۴۱،۰۲۸
 لنکا (درمتن : لنکا) ۱۴۸
 لویه ۵۸

مسجد ابراهیم ۱۷۴	ماهی روبان ۱۳۳، ۴۵
مسرقان ۱۳۸	ماین ۱۳۶
مسفری ۹۴	مبارکی ۱۶۲
مسط (شاید، مسقط) ۱۹۳	مٹ ۷۵
مسقط ۱۹۲	مجفری ۱۹۵، ۸۷، ۵۹، ۴۷
مسواهی ۱۲۴	محالی ۱۲۵
مشکی ۱۲۵	مخلاف عکت (در متن مخالف علی) ۱۶۸
مصر ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۷، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۵۶	مداین ۱۵۱
۵۸، ۵۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۸	مدر ۱۰۱، ۴۳، ۲۹
۱۸۲، ۱۹۹	مدین ۱۶۹، ۵۵
مصیبه ۱۷۱	مدینه ۱۶۹، ۱۶۶، ۳۳
مقره مصرین ۱۷۲	مذار ۴۷
مقل به «رود مقل» ن. ک.	مراغه ۱۵۸، ۳۲
مغان ۱۷۲، ۵۵	مرج ۱۴۱
مغرب ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰	مرد ۱۴۸
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳	مرود ۳۰
مقطم به «کوه مقطم» ن. ک.	مرسمند ۱۱۱
مفکان (در متن: معکان) ۱۰۶	مرسیه ۱۸۲
مفون ۱۲۷	مرعش ۱۷۰
مفتح ۱۵۲	مرکی ۱۱۸، ۸۱
مقدونیه ۱۸۴	مرند ۱۶۰
مقیس ۱۹۹، ۶۰	مرو ۹۵، ۹۴، ۵۵، ۴۴، ۴۵
مکانکت (شاید: تکابکت) ۱۱۸	مروات ۱۹۰، ۱۸۹، ۵۹، ۱۴
مکران ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷	مرو [= مروود] ۹۳، ۴۴
مکه ۱۶۵، ۱۶۸	مزرگان ۱۲۸
ملازگرد ۱۶۰	مزگت سلیمان ۱۳۱
ملتان = مولتان ۴۱، ۶۸، ۶۹	مزیرکان [= مرایزیرگان] ۱۳۴، ۱۳۵
ملجان (در متن: ملجمان) ۱۹۶	مزیان ۸۹

نؤنین ۴۲	نرماشیر ۱۲۹
نویجکت ۶۳	نری ۶۸
نویطه به «دریای نویطه» ن. ک.	نریان ۹۷
نویکت ۱۱۸	نروان (ناحیت) ۷۴۴۲۶
نه ۱۲۵، ۱۰۲	نرین (شاید، بحرین) ۱۶۵
نهام به «رودنهام» ن. ک.	نسا ۱۴۴، ۹۰، ۵۵، ۴۰
نہاوند ۱۴۱	نشابور ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۲۹
نهربله [= نهربله] ۴۷	نصیبین ۱۵۵، ۳۳
نهربیجان (درمتن: میجان) ۵۰	نعمانیه ۱۵۱
نهرتاجه = رودتاجه ۵۲	نیاس ۶۵
نهردبیس ۴۷	نمه (درمتن: خمه) ۶۷
نهرسورا = رود سورا ۴۹	ننک ۱۴۹
نهرصرصر = رود صرصر ۴۸	نواحی اسلام ۸۸، ۸۷
نهرعیسی ۴۸	نوبندگان ۱۳۳
نهرالکروم ۵۰	نوبه ۱۹۷، ۱۷۷، ۱۷۵، ۵۸، ۵۶، ۵۱، ۳۶، ۱۷
نهرمعقل = رود معقل ۴۷	۲۰۰، ۱۹۸
نهرالملك ۴۸	نوبهار ۹۹
نهرالملك (شهر کیست) ۱۵۳، ۴۸	نوبین ۶۶
نهروان ۱۵۳، ۴۸	نوجکت ۱۱۶
نهلہ (شاید، بهر = بهر) ۱۲۹	نودز ۴۱
نیتال (شاید، نپال) ۲۷	نوژابان ۱۲۲
نقیه (درمتن: تنقیه) ۵۱	نوژان ۱۱۰
نیم روذی ۱۵۲	نوژگان ۹۲
نیل به «رود نیل» ن. ک.	نوقان ۹۰
نینهار (درمتن: ینهار و بنیهار) ۷۲، ۴۱	نوقت قریش [= نوقد قریش] ۱۰۸
	نوکت ۱۱۴
	نون کک (شاید: نوی کک) ۸۲
	نؤنون ۶۷، ۴۲

و

هارونی ۱۷۱
 هاشمگرد ۱۰۹
 هبیره «ریگ هبیره» ن. ک.
 هجر ۱۶۹۰۵۵
 هدبخیره [= هدنجره] ۶۵
 هر کند ۶۵
 هرموز ۱۲۷،۴۴
 هرمین ۱۷۶
 هرنج به «جزیره هرنج» ن. ک.
 هرندبه «رود هرند» ن. ک.
 هرزه به «رود هرزه» ن. ک.
 هری ۱۲۹،۱۰۱،۹۲،۹۱،۴۴،۲۹
 هزار ۱۳۴
 هلاورد ۱۱۹
 هلیک ۴۰
 هلبوک (درمتن: هلمک) ۱۱۹
 همانان ۶۷
 همدان ۳۱
 همواران ۱۱۰
 هند ۶۸،۶۷،۵۴،۲۷،۱۲
 هندوان به «کوه هندوان» ن. ک.
 هندوستان ۵۹،۳۹،۲۸،۲۷،۲۶،۲۵،۱۹،۱۱
 = هندستان ۶۵،۶۴،۶۳،۶۲،۶۱،۶۰،۵۹،۵۸،۵۷،۵۶،۵۵،۵۴،۵۳،۵۲،۵۱،۵۰،۴۹،۴۸،۴۷،۴۶،۴۵،۴۴،۴۳،۴۲،۴۱،۴۰،۳۹،۳۸،۳۷،۳۶،۳۵،۳۴،۳۳،۳۲،۳۱،۳۰،۲۹،۲۸،۲۷،۲۶،۲۵،۲۴،۲۳،۲۲،۲۱،۲۰،۱۹،۱۸،۱۷،۱۶،۱۵،۱۴،۱۳،۱۲،۱۱،۱۰،۹،۸،۷،۶،۵،۴،۳،۲،۱
 هوسم ۱۴۸
 هیت ۱۵۶،۴۸
 هیتال ۷۰،۲۸،۲۷
 هیدمند به «رود هیدمند» ن. ک.

واتک ۱۱۲
 وادی بیجان (درمتن: میجان) ۱۶۸،۵۰
 وادی الحجاره ۱۸۲
 وادی القرا ۱۶۹
 وارپوا ۱۴۸
 واسط ۱۵۲،۱۵۱،۱۳۷،۴۷
 واق ۶۰،۵۹
 وال به «جزیره وال» ن. ک.
 وایگان (درمتن: وایکان) ۱۳۴،۴۵
 وچیمان (۴) ۷۵
 وخان ۱۲۱،۴۰،۲۸،۲۷
 وخش ۱۱۹،۴۱
 وخشاب ۱۱۹،۴۰
 ورتان = ورتان (درمتن: وزتان) ۱۵۹،۵۰
 وردوقیه ۱۶۲
 وردزول ۱۱۵
 ورغسر ۱۰۸
 وسانیک ۵۳
 وستان ۱۴۸
 ولاشگرد ۱۲۷
 ولوالج ۱۰۰،۴۱
 وندوشاور ۱۳۹
 وندر ۱۹۴،۱۹۳،۵۹
 ویشگرد (درمتن: ویشگرد) ۱۱۰
 ویمه ۱۴۷
 وپهند (درمتن: وپهند) ۷۲،۲۸
 هارده ۵۲

هیوان ۷۲

ی

یابس به «جزیره یابس» ن. ک.

یافا ۱۷۱

یالاپان ۱۱۶

یانجیاس ۱۱۶

یعاکت ۱۱۷

یفسون یاسو ۸۶

یفما ۸۱، ۷۹، ۷۸، ۵۹، ۴۳، ۲۷

یامه ۱۶۵

یمن ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۵۵، ۳۳

یحناح ۱۱۵

یسکیه ۸۶

یحیک ۸۶

یحیک ارت ۷۸

یلان رودبار ۱۴۸

یوکنده ۱۱۴

یون ۱۰۰

یونان ۱۸۷

یهودلخ ۱۱۵

۲- فهرست

نامهای اشخاص - القاب - عناوین

آ

بسموت سویت [= پادشاه صقلاب] ۱۸۸

بطلمیوس ۲۰۰

بلفضل پسر عمید دبیر ۱۴۲

بلورین شاه ۱۲۲

بوسعید دقاق ۱۳۲

بهرام چوبین ۸۹

بیغو ۸۲، ۸۱، ۷۸

پ

پاخ [= دهقان بون] ۱۰۰

پادشاه طبرستان = ملوک طبرستان ۱۴۳

پادشاه طوران ۱۲۵

پادشاه مکران ۱۲۵

پسر بوساج ۱۵۸

پسر رواد ۱۶۰

پسر سیرین ۱۵۲

پناخسرو ۱۲۷

پیغمبر علیه السلام ۱۶۶، ۱۶۵

ت

تبت خاقان ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۶۱

آدم علیه السلام ۱۶۶، ۱۶۵، ۲۵

ابراهیم پیغمبر ۱۷۴، ۱۶۵، ۱۵۳، ۶۷

ابوحارث محمد بن احمد ۷

ابودلف کرخی ۱۴۰

ابوالعباس امیر المؤمنین ۱۵۶

ابوعلی جیبی ۱۳۸

اردشیر بابکان ۱۳۱

استندار ۱۴۶

ارسطاطالیس ۹

اسکندر رومی ۱۸۴

اسحق ۱۷۴

اصحاب الکعب ۳۶

افریدون = فریدون ۹۵

امیر چنانیان ۱۲۰، ۱۰۹

امیر ختلان ۱۲۰، ۱۰۰

امیر گرگانج ۱۲۳

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ۱۵۴

انس بن مالک ۱۵۲

ب

براز بنده [= مهتران مانشان] ۹۶

ر

- رای قنوح ۱۰۴،۷۳،۷۰،۶۹،۶۸
 رایبه (= رایبه؟) ۶۶
 روس خاقان ۱۸۸

ز

زبیده ۱۷۲

س

- سام ۶۸
 سپهد شهریار کوه ۱۴۷
 سطوها (= لقب پادشاه فنصور) ۶۵
 سعد بن ابی وقاص ۱۵۴
 سلیمان بن الحسن القرمطی پسر بوسعید دقاق
 ۱۳۲

ش

- شاپور خسرو ۱۳۳
 شار (= مهتر غرچستان) ۹۳
 شافعی ۱۷۵
 شروان شاه ۱۶۳
 شعیب علیه السلام ۱۶۹
 شمس بلخی ۱۱۰
 شهر سلیر (= شهولیر؟ پادشاه اندراب) ۱۰۰
 شیخ حسن بصری ۱۵۲
 شیر [= پادشاه بامیان] ۱۰۱

ط

طرخان خاقان ۱۹۳

- تمازان فرنده (باسه نقطه روی فاء) ۹۶
 تمران فرنده (باسه نقطه روی فاء . شاید
 تمزان فرنده) ۹۶

ج

- جالینوس ۱۷۵
 جبقوی ۸۲، ۸۱
 جواتشیرین گرگر (در متن جلندی بل کر کر)
 ۱۶۱
 جیبال (لقب پادشاه ویهند) ۷۳، ۷۲

ح

- حجاج بن یوسف ۱۵۱
 حلاج ۱۳۴

خ

- خاقان = خرخیز خاقان ۸۱
 خاقان (ملك كيمك) ۸۶، ۸۵
 خرخیز خاقان ۸۰
 خراسان شاه ۱۶۳
 خلت (شاید، جلّه - ملك مجفري) ۸۷
 خوارزم شاه ۱۲۳، ۱۲۲

د

- دارا ۱۳۶
 دانیال پیغمبر ۱۳۹
 درمشی شاه (مهتر درمشان) ۹۶
 دهقان (= ملوک فرغانه) ۱۱۲
 دهقان ابلق (= مهتران ابلق) ۱۱۴
 دهقان راش ۱۲۰

- معتمصم ۱۵۴
 ملك بجه ۱۹۷
 ملك تغزغز ۷۹
 ملك حبشه ۱۹۷
 ملك ختن ۶۳،۶۲
 ملك خزران ۱۹۳
 ملك راعى براعى (بادشاه سودان) ۱۹۸
 ملك الروم ۱۸۶،۱۸۵
 ملك زنگ ۱۹۶
 ملك غوزان ۱۲۳
 ملك كوزگانان ۹۸،۹۷،۹۶،۹۵
 ملك مشرق ۱۰۶،۸۹
 ملك وخان ۱۲۱
 منجب (= ملك زنگيان) ۱۹۶
 منصور خليفه عباسى ۱۵۱
 موسى عليه السلام ۱۶۹
 مير خراسان ۹۴،۸۹
 ميررود ۱۰۶
 مير كوزگانان = ملك كوزگانان ۱۰۱
ن
 نصر بن احمد مير خراسان ۱۱۴
 نرود ۱۵۳
 نوح عليه السلام ۳۳
هـ
 هارون الرشيد ۱۷۱،۹۰
 هرمس ۱۷۶
ي
 يعقوب بيغمبر ۱۷۴
 يعقوب ليث ۱۳۹

- طلحه ۱۵۲
 طهمورث ۹۴

ع

- عبدالله بن مبارك ۱۵۶
 علا بن احمد ۱۵۸
 علوى برقى ۱۵۲
 على بن سكرى ۱۴۳
 على بن موسى الرضا ۹۰
 عمر بن الخطاب ۱۵۲
 عمر بن عبدالعزيز ۲۷
 عيسى بيغمبر ۱۷۴

غ

- غورشاه [= بادشاه غور] ۱۰۱

ف

- فرعون ۱۷۶
 فريدون = افريدون ۲۰
 فزارى منجم (درمتن : فراخرى) ۱۴۲
 فففورچين ۶۱،۶۰

ك

- كسايى مقرى ۱۴۲

ل

- ليزان شاه ۱۶۳

م

- مامون خليفه ۱۵۴،۱۰۵
 مانى ۱۳۸،۶۲،۶۰
 محمد بن الحسن الفقيه ۱۴۲
 محمد بن الفضل القرمطى ۳۳
 محمد بن زكريا پچشك ۱۴۲

۳ - فهرست نامهای

مذاهب - طوائف - تیره‌ها - ایلات - سلسله‌ها

بلهرا (قبیله) ۷۱	آ	آل سامان ۸۹
به‌افزیدیان ۹۴		آن سوی رودی ۱۴۹
بهضولا (شاید؟ برچولا - گروهی از برطاس)		
۱۹۴		
بیستان (قبیله‌ای از خلخیان) ۸۱	الف	
بینویان ۷۸		
پسران لیث ۱۰۲		
ت		
تاتار ۷۶		ازرقیان ۱۳۷
تازیان = عرب ۱۴۳، ۹۱، ۰۹		اسدیان ۱۶۵
تبتیان ۱۲۲، ۱۲۱، ۷۵، ۶۱		اشکیل (گروهی از برطاس) ۱۹۴
ترسا = ترسایان ۷۷، ۸۷، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۸۶، ۱۸۷		افغانان ۷۲، ۷۱
۱۹۸، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۷		امویان ۱۸۱
ترك = ترکان ۵۷، ۷۶، ۸۱، ۸۸، ۱۱۳		این سوی رودی ۱۴۹
۱۹۰، ۱۲۲	ب	
ترکان آشتی ۱۱۸، ۱۱۷		بربریان ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
ترکان بجنایکی ۱۹۱		برتوجیان (شاید: ارتوجیان) ۷۹
ترکان تغزغزی ۲۶		برهمنان ۶۷
ترکان خلیج (درمتن: خلخ) ۱۰۴		بریش (قبیله‌ای از خلخیان) ۸۱
ترکان غوز ۲۴		بلاقیان ۷۹
ترکان کنجینه ۱۲۰		بلغاویان ۱۹۵
ترک تغزغزی = تغزغز = تغزغزی		بلغری ۱۸۶
		بلنکار (گروهی از برطاس) ۱۹۴
		بلوچ (درمتن: بلوچ) ۱۲۷

۱۷۴،۱۵۵
 خیم (قبیله ای از خَلخیان) ۸۱
 ر
 راهب = رهبانان ۱۹۸،۱۵۷
 ربیعہ (قبیلہ) ۱۵۵
 روسیان ۱۹۰،۱۸۸،۱۶۲
 روم = رومیان ۱۸۵،۱۷۰،۵۸،۵۷،۲۳،۹
 ۱۹۰،۱۸۶
 ز
 زابجیان ۱۹۶
 زنگیان ۱۹۷،۱۹۶،۱۰
 زنگیان واق واقعی ۱۹
 ص
 سالهاری (مسلمانان رامیان) ۶۹
 سپید جامگان ۱۱۴
 ص
 صابیان ۱۵۷،۷۷
 صقلابی = صقلابیان ۱۸۹،۱۸۶،۵۲
 ع
 عرب = تازیان ۱۹۰،۹۹،۹۸
 غ
 غوز = غوزبان ۱۹۴،۱۴۴،۱۴۳،۸۵،۱۴

= تفرغزبان ۷۹
 ترک خَلخی = خَلخ = خَلخیان = ترکان
 ۹۹،۷۹ خَلخ
 ترک یغمائی = یغما = یغمائیان ۷۹
 تفرغز = ترک تفرغزی ۸۳،۷۷،۷۶،۱۱
 تفرغزی = ترک تفرغزی ۷۵
 تفرغزبان = ترک تفرغزی ۷۹،۷۸،۶۲
 تیمیان ۱۶۵
 ج
 جستانیان ۱۶۵
 چ
 چینیان ۷۵،۶۶،۶۱
 ح
 حبشیان ۱۰
 خ
 خارجیان = خوارج ۱۷۳،۳۴
 خرخیز = خرخیزبان ۸۱،۸۰،۴۷،۱۱
 ۸۵،۸۴،۸۳
 خزریان ۱۹۴
 خسروان (پادشاه ساسانی) ۱۳۰،۹۹،۹۴
 ۱۵۳،۱۵۱،۱۳۱
 خَلخ = ترک خَلخی ۸۳،۸۲،۷۹
 خَلخیان = ترک خَلخی ۸۳،۸۲،۸۱،۱۵
 خلفا ۱۵۱
 خوارج = خارجیان ۱۲۸،۹۲،۷۱

ف

فراخیه (قومی از تنخس) ۸۴

فرزندان امیه ۱۷۲

فرزندان آتسا ۱۹۳

فرزندان باو ۱۴۷

فرزندان حمیر ۱۶۶

فرزندان هاشم ۱۷۲

فزاریان ۱۶۵

ق

قوری (در متن، قوری) ۸۰

ک

کافر = کافران ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸

۱۹۵، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۶۲

کردان ۱۵۱

کسیم (قومی از خرخیز) ۸۰

کلبیان ۱۶۵

کمبجیان (در متن، کیجیان) ۱۲۰، ۴۱

کوفج = کوفجان = کوفجیان ۱۲۷، ۳۱

کیماک = کیماکیان ۳۲، ۴۶، ۷۸، ۸۱

۸۷، ۸۵

گ

گبرکان ۱۴۷، ۱۲۵، ۱۲۱، ۹۴، ۷۷

گبرکان وخی ۱۲۱

ل

لازانه (قومی از تنخس) ۸۴

لبان (قبیله ای از خلمخیان) ۸۲

م

مانویان = نفوشاک ۱۰۷

مجفری ۸۸

مس (پادشاه برطاس) ۱۹۴

مسلمانان ۱۱۷، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۱، ۷۲، ۶۶

۱۷۲، ۱۶۲، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۱۸

۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳

مضریان ۱۶۵

ملوک اطراف (پادشاهان اطراف خراسان)

۱۲۲، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۰۹، ۹۵، ۸۹

ملوک روم ۱۸۶، ۱۸۴

ملوک فرغانه ۱۱۲

ملوک طبرستان ۱۴۵

ملوک کنعانیان ۱۵۳

ملوک گوزگانان ۹۷

ملوک یمن ۱۶۶

میول (قبیله ای در نزوان) ۷۴

ن

نفوشاک = مانویان ۱۰۷

نویان ۱۷۷، ۵۱

و

وخیان ۱۲۱

وتندر (قومی ترسانی) ۸۷

ه

همدانیان ۱۶۶

هندوان ۱۲۱، ۱۰۴، ۱۰۰، ۷۳، ۷۲، ۶۶، ۲۷

۲۲۱

ی

یضا = یضامیان ۸۲، ۷۹، ۷۸

۴ - فهرست لغات و اصطلاحات

ادیم ۱۶۶،۱۶۵
 ارزن ۱۸۷،۱۲۶
 ارزیز ۱۹۹،۱۸۱،۱۶۴،۱۰۷،۲۰
 ازار ۱۶۸
 ازجه ۱۲۶
 اسب ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۹
 ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۰۹
 اسب آبی ۱۵
 اسپرغم ۱۳۱
 استر ۱۰۸، ۱۶۱
 اشتر = شتر ۷۰، ۱۶۸، ۱۹۹
 اشترغاز ۹۴
 افواه ۲۵
 الماس ۲۵، ۶۳، ۶۴
 انار ۱۱۲
 انجیر ۱۵۳
 انگبین ۱۵۸، ۱۸۷
 انگزد ۱۰۲
 انگور ۱۸۷، ۷۷

ب

بادام ۶۹
 بادبیزن ۱۰۹
 باراده (نوعی درم) ۱۷۰
 بارانی ۱۴۶
 بارکده ۸۹، ۹۹، ۱۳۹، ۱۶۹

ت

آب بنفشه ۱۳۰
 آب طلع ۱۳۲، ۱۳۰
 آب قيصوم ۱۳۲
 آب گل ۱۳۰
 آبکامه ۹۴
 آبگینه ۱۹۹
 آبگینه‌های مخروط ۱۵۱
 آبوس ۱۸، ۱۷۷
 آتش کده ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵
 ۱۳۶
 آسیا ۱۰۲، ۱۲۶، ۱۳۳
 آلات ۱۰۱
 آلات چوبین ۱۴۶
 آلاتهای مدهون ۱۵۱
 آلتها هندوستان ۱۲۴
 آمله ۶۹
 آهن ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۹، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۴۷

۱۴۸

آهوی مشک ۲۵، ۱۷، ۶۱

الف

ابانکهای سرخ ۱۲۴
 ابریشم ۱۶۱

بارگاه	۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۶۹
بارکه	۱۲۷، ۱۰۹، ۹۷
باز	۲۴
برد = جامه برد	۱۴۲
برده (شاید: پرده)	۱۰۱، ۱۲۰، ۱۹۲، ۱۹۳
برده ارمنی	۱۵۸
برده بجاناکی	۱۵۸
برده ترک	۱۱۲
برده خزری	۱۵۸، ۱۹۱
برده رومی	۱۵۸
برده صقلابی	۱۵۸
برده غوری	۱۰۱
برقع	۱۶۱
برنج	۱۵۰
برنج زرد	۱۷۳
بساط	۱۰۶، ۱۳۰
بساط پشین	۱۰۹
بلیله	۶۹
بندق	۱۴۱
بندگان	۱۶۴
بوربای سبز	۱۹۹
بیجاده	۳۶، ۱۰۵
بیجاده بدخشی	۱۲۱
پانید	۷۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷
پای تابه	۱۰۹
پرده	۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۱
پرند	۶۰
پرنیان	۱۴۵
پشمهای رنگین	۱۵۱
پلاس	۹۵، ۱۰۹، ۱۵۹
پلبل	۶۶
پلنگ	۱۸۱
پنبه	۹۶، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۶۱
پنیر	۱۴۱
پوست	۱۲۴
پوست بره	۱۲۳
پوست دله	۱۹۴
پوست سوسمار	۱۸۲
پوست گوزگانی	۹۷
پیروزه	۸۸، ۹۰
پیل	۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۱۹۶
ت	
تازی (زبان)	۱۹۰
ترازوخانه	۱۴۶
ترف	۱۲۲
ترنج	۹۹، ۱۴۵
ترنج دست انبوی	۱۳۹
ترنج شمامه	۱۳۷
ترنگین	۱۰۸
تنگ اسب	۹۵
پ	

جامه طنفسه ۱۸۴
 جامه فرش ۱۰۲
 جامه قرین ۱۴۳، ۹۴
 جامه قطیفه ۱۵۹
 جامه کتان ۱۶۴، ۱۵۲، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۳۰

۱۸۸، ۱۷۵

جامه کنیس ۱۴۶
 جامه مخمل ۶۹، ۶۸
 جامه میسانی ۱۸۴
 جل ۱۶۱
 جلفوزه (درخت) ۶۹
 جنطیانا ۲۲
 جوال ۱۵۹
 جورب [= جوراب] ۱۸۴، ۹۰
 جوزبوا ۲۵
 جوزهندی ۶۹، ۶۶، ۲۵، ۲۰
 جوشن ۱۰۱
 جهرمی (نوعی زیلو) ۱۰۲

ج

چادر ۱۶۸
 چراغ سنگ ۱۱۲
 چرم ۱۲۴
 چوب خدنگ ۸۰
 چوب خلنج ۱۱۶، ۸۰
 چوب شمشاد ۱۴۵
 چهارپای ۱۸۶، ۱۷۹، ۱۲۵، ۱۰۹، ۹۶، ۹۱
 ۱۹۱

تودسپید ۱۶۱
 تیرخدنگ ۱۱۶
 تیروخی ۱۲۱
 تیغ ۱۸۹

ج

جاروب ۱۵۰
 جام رنگین ۱۵۸
 جامه ابریشم سیاه ۱۴۳
 جامه برد ۱۵۸
 جامه پشم = جامه پشمین = جامه صوف
 ۱۳۰
 جامه پشمین = جامه پشم = جامه صوف
 ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۰۹
 جامه پنبه ۱۵۸
 جامه تیزی ۱۳۲
 جامه خز ۱۳۹
 جامه خیش ۱۵۲
 جامه دبیقی ۱۷۵
 جامه دیا ۱۸۴، ۱۴۳، ۱۳۹، ۶۱، ۶۰
 جامه رودینه ۱۵۸
 جامه سندس ۱۸۴
 جامه سوزن کرد ۱۳۹
 جامه سینیزی ۱۳۳
 جامه شاره ۶۸، ۶۷
 جامه صوف = جامه پشم = جامه پشمین
 ۱۷۵، ۱۵۸
 جامه صوف مصری ۱۷۵

خنک بت ۱۰۱

خوک ۱۸۷

خیارشنب ۹۹

خیزران ۶۶، ۲۰، ۲۰

د

دار برنیاں ۲۵، ۱۹

دارچینی ۱۲۸، دارسینی ۵۰

دار نیزه ۶۶

داروی موش ۱۱۵

دانگوهای خوردنی ۱۵۹

در ۶۴

درم ۱۶۷

درم سنگ ۱۶۷

دستار ۱۵

دستار بمی ۱۲۸

دستارچه زربافت ۱۴۵

دستار خز ۱۷۵

دستار خیش ۱۴۵

دستار دبیقی ۱۷۵

دستار شراب ۱۴۶

دندان پیل ۶۵

دوشاب ۱۳۳، ۹۲، ۹۱

دولاب ۱۰۸

دهنج ۲۳

دیباي پرده مکه ۱۳۹

دیر ۱۵۵

دیگ سنگین ۹۰

ح

حریر ۱۴۵، ۱۴۳، ۶۱، ۶۰

حصیر ۱۵۰، ۱۴۵

حصیر سامانی ۱۵۲

حصیر طبری ۱۴۵

حصیر عبادانی ۱۵۲

حتیبه ۹۵

حله ۱۴۰

حمدونه ۱۶۷

حواصل ۲۴

خ

خادمان ۱۹۸

خاوخیر (نوعی پارچه) ۱۴۵

خاوخیر چینی ۶۰

خر ۱۷۵

ختو ۸۰، ۷۶، ۷۳، ۶۰، ۲۷

خرما ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۱

۱۶۵، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۲۷

۱۷۱

خرمای تر ۱۳۸

خرمای خشک ۱۰۲

خرمای هندی ۶۹

خروحشی زرد ۱۷۷، ۳۶

خروحشی سیاه ۱۷۷، ۳۶

خروحشی ملتمع ۱۷۷، ۳۶

خنب ۱۸۷

خنج (نوعی درخت) ۹۵

۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۸۰، ۱۷۸
 زرسرخ ۱۹۲
 زرنیخ ۱۰۶
 زره ۱۰۱
 زعفران ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
 ۱۶۴
 زعفروری (پارچه‌ای ابریشمی) ۱۴۴
 زمرد ۳۶۵، ۱۷۷
 زوبین ۱۸۸
 زیره ۱۲۶، ۱۲۷
 زیلوهای قالی ۱۶۰
 زیلوی ۹۵، ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۵۹

سی

سیبچه ۷۶
 سیاهسار ۱۸۵ سیاه سالار ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۹
 سید مهره ۶۵
 سرای درم زدن ۱۱۶
 سرب ۲۶، ۳۱، ۳۵، ۹۰، ۹۶، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۴۸
 سرخ بت ۱۰۱
 سرکه ۹۴
 سرمه ۹۰، ۱۴۸
 سروی کرگ ۶۰
 سروی گوزن ۷۸
 سفال سرخ ۱۴۴
 سقلاطون ۱۴۰
 سمک کبه ۱۶۵
 سمور ۲۷، ۳۷، ۷۶، ۸۵، ۱۸۱

ر

رخام ۱۰۰
 رخبین ۱۲۲
 ردا ۱۶۸
 رنگ قرمز ۱۵۸، ۱۵۹
 روباه سرخ ۷۶
 روباه سیاه ۷۳، ۷۶
 روباه ملتهج ۷۶
 رود (= روی) ۱۳۶
 رود (= آلت طرب) ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۸
 رود کده ۲۵
 رودینه ۱۵۹
 روناس ۱۶۱

روین ۲۴

روغن ۱۴۲، ۱۵۱

رومی (زبان) ۱۹۰

روی مخدّه ۱۲۲

روی نم‌دزین ۱۲۱

ریگ مکی ۱۶۵

ز

زاک ۹۶، ۱۰۶

زباد (حیوان) ۲۵

زبرجد ۳۶، ۱۷۷

زرد ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۳، ۵۴

۵۹، ۶۰، ۶۴، ۷۳، ۷۴، ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۹۸

۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۶۷

شراب ۱۵۱
شکر ۱۳۷، ۷۰
شکر سیید ۱۳۸
شکر سرخ ۱۳۸
شلوار بند ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۱، ۱۳۹، ۱۳۷، ۹۰
۱۸۴، ۱۶۰
شلوار بند ارمنی ۱۳۹
شوره ۱۰۶
شیرخشت ۹۱

ص

صابون ۱۰۹، ۱۰۳
صفین (حرب) ۱۵۶
صندل ۷۱، ۱۹
صندل سرخ ۷۱
صومعه ۱۹۸

ط

طاوس ۶۴
طبرخون ۱۱۲
طبری (نوعی فرش) = فرش طبری ۱۰۲
طبق ۱۴۶
طوطک ۶۴
طیفوری ۱۴۶
طیلسان پشمین ۱۴۲

ع

عتابی ۱۴۰

سنباده ۵۴، ۲۵
سنبل ۲۵، ۱۹
سنباب ۷۶، ۷۳، ۲۷
سنگ آبکینه ۱۵۵
سنگ پای زهر ۱۱۲
سنگ سرمه ۹۶
سنگ فسان ۱۶۶، ۱۶۵، ۹۰
سنگ فسان مکی ۳۳
سنگ مفناطیس ۱۱۲، ۳۱
سنگ محک ۱۶۴
سنگ یشم ۶۳
سوزن کرد = جامه سوزن کرد ۱۳۷
سوسن زرگس ۱۳۱
سیب ۱۳۱
سیم ۳۷، ۳۶، ۳۱، ۲۹، ۲۸، ۲۶، ۲۳، ۲۲، ۱۸
۱۱۲، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۶، ۹۲، ۸۸
۱۸۱، ۱۶۷، ۱۳۶، ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۴
سیم مزبوق ۱۶۸
سیماب ۱۱۲

ش

شارک ۶۴
شانه ۱۴۶
شانه نیام ۱۴۶
شاه بلوط ۱۶۱
شبانلی (نوعی درم) ۷۰
شبه ۹۰
شتر = اشتر ۹۸، ۹۳

قزراگند ۱۲۲
قنب ۱۰۸
قند ۱۳۸
قندهری (سکه ایست) ۱۶۷

گ

کاردار ۹۶
کازها ۱۸۸
کاسه ۱۴۶
کاغذ ۱۰۸
کافور ۱۹۶، ۶۴، ۲۰، ۱۹
کبابه ۱۹
کبهره (نوعی درم) ۷۰
کپیان ۱۶۷
کرباس ۱۸۹، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۰۳، ۹۱
کرباس عامه (شاید عامه) ۱۲۸
کرکری ۶۴
کرگ ۶۴، ۶۰، ۲۵، ۱۹
کرویا ۱۶۱
کژدم ۱۷۹، ۱۷۲، ۱۵۵، ۱۴۳
کشمش ۹۳
کنجه ۱۴۶
کمان ۱۱۸، ۱۱۶
کمان چاچی ۱۱۷
کورده (نوعی درم) ۷۰
کیخته ۱۴۵
کیخته پشین ۱۴۴
کیموان (نوعی درم) ۷۰

عرعر (درخت) ۹۲
علم ۱۴۶
عمامه بلّی ۱۵۲
عمامه خز ۱۳۹
عنبر ۶۴، ۱۹
عنبر اشهب ۱۸۳
عود ۷۱، ۶۴
عود تر ۶۵، ۶۴
عود صنفی ۶۴
عود قماری ۶۵
عود مندلی ۶۴

غ

غوغاو ۶۱ غوغاو ۷۶
غضاره ۱۴۲، ۶۰

ف

فارسی گرگانی (زبان) ۱۴۴
فرش ۱۳۰، ۱۰۶
فرش طبری = طبری ۱۴۵
فلانه ۹۴
فنك (موی) ۷۶
فوطه ۱۵۲

ق

قاقله ۲۵
قاقم ۷۶، ۷۳
قرنفل ۲۵، ۱۹
قر ۶۲

مازعفران ۱۴۵
 ماصندل ۱۴۵
 ماهی ۱۵۰، ۱۴۴، ۲۴۴، ۲۰، ۱۸، ۱۶، ۱۵
 ۱۶۱
 ماهی ماهه ۱۵۰
 مبرم ۱۴۳
 محفوری ۱۶۳
 مرجان ۱۷۹، ۶۴
 مرغ عکته ۳۹
 مروارید ۱۶۸، ۶۴، ۶۱، ۴۲، ۵۴، ۲۰، ۱۹
 مس ۱۸۱، ۱۲۶، ۱۱۲، ۹۶، ۹۰، ۳۶، ۳۱، ۲۳
 مشک ۸۴، ۸۰، ۷۶، ۷۳، ۷۱، ۶۷، ۶۵، ۶۴
 ۱۰۵
 مصلی نماز ۱۵۹، ۱۵۰، ۱۳۵، ۱۰۶
 معجون ۱۸۱
 مغناطیس ۱۲۶
 ملاط ۱۷۶
 ملحم ۹۴
 موز ۲۰
 موم ۱۵۸
 مومیایی ۱۳۴
 موی ۱۸۹، ۸۴، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۶، ۷۴
 میویزطایفی ۹۲

ن

ناخوار (نوعی درم) ۷۰
 نارنج ۱۴۵، ۹۹
 ناطف ۱۶۱

ک

کاو ۱۹۳، ۸۶، ۸۴، ۸۰، ۷۶، ۷۲، ۷۰
 کاوس ۱۶۸، ۱۲۷
 کاومیش ۱۹۶
 کلاب جوری ۱۳۱
 کلیم ۱۵۱، ۱۳۰
 کلیم دیلمی زربافت ۱۴۵
 کلیم سید گوش ۱۴۵
 کلیم کبود ۱۴۶
 کلیمینه ۱۰۹
 گوزنان بار ۷۸
 گوسپند ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۶، ۷۴، ۷۲، ۷۰
 ۱۱۷، ۱۱۲، ۱۰۹، ۹۹، ۹۸، ۸۶، ۸۵، ۸۴
 ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۸
 گوسپند وحشی ۱۷۷
 گوسپند وحشی ۱۱۹
 گوگرد ۱۰۶

ل

لاجورد ۱۰۵
 لبان ۱۶۸
 لعل بدخشی ۱۲۱
 لوترا استرابادی (زبان) ۱۴۴
 لیتر (طعام) ۱۵۰

م

ماخلوق ۱۴۵
 مارشکنج ۱۳۸

نمک سرخ ۱۳۴۱۰۸	نان برنج ۱۴۴
نمک سیاه ۱۳۴	نمک ۱۸۷،۱۵۰،۱۴۲،۱۱۲،۱۱۰،۱۰۰،۹۷
نمکستان ۱۴۵	۱۹۹
نوشارد ۱۱۲،۱۱۱،۱۰۶	نملین ۱۵۲،۱۲۴،۶۶
نهنک ۱۷۷	نملین مشعر ۱۶۵
نیشکر ۱۴۵،۱۲۷،۱۲۶،۹۹،۷۲،۲۰	نملین ملمع ۱۶۵
نیل ۱۲۷،۱۲۶	نملین یعنی مشعر ۱۶۶
نیلوفر ۹۹	نقط ۱۶۴
و ۵ ی	نمد ۱۱۷،۹۷،۹۵
وقایه ۱۴۳	نمک ۱۵۲،۱۴۵،۱۲۲،۱۰۴،۱۰۰،۸۲،۱۵
هلیله ۶۹	= نمک سپید ۱۳۴
یاقوت ۶۴،۶۳،۲۵،۱۹	نمک زرد ۱۳۴

۵- فهرست نامهای کتب

کتاب بطلمیوس = کتبهای بطلمیوس ۲۱،۱۸

کتاب آثار علوی از ارسطاطالیس ۹



HUDŪD al-‘ĀLAM

MIN al-MASHRIQ ILA al-MAGHRIB

Compiled

in

982—3 A.D. = 372 A.H.

Edited

by

MANOCHEHR SOTOODEH, Ph.D.